

دفتر هشتم از مجموعه ایران من

نوعصر آگاهی  
عبور از سندرم دورهء نقل  
در آستانهء قرن ۱۵

رضا منصوری

ویراست دوم، بهمن ۱۴۰۱



ایران را نه چل‌تکه و نه کلنگی بلکه عمارتی مستحکم تودرتو و خفته در تاریخ و گرفته در غبار سم سواران می‌بینم با درخششی از جای‌جای آن. ایران همواره درافزا بوده و هست. اکنون نیاز به شکوفایی دارد با همت ما. سدهء ۱۵ شمسی را با تلاش و تمرکز بر شکوفایی ایران بیاغازیم. بزدایییم سیاسی کردن هر تلاشی به نفع ایران را. ایران را نه دولت و نه امت که ملت می‌سازد. پس، نقش‌آفرینی تاریخی خودمان را به‌عنوان ملت جدی بگیریم. این دفتر تحلیل من است از شرایط تاریخی ایران و نیازی که باید ملت به آن تمرکز کند و لذت‌اش را ببرد.



## فهرست

پیشگفتار ویراست اول دیجیتال	۶
پیشگفتار ویراست دوم دیجیتال	۷
۱. درآمد: نوعصر آگاهی و شکوهش	۹
۲. انسان ایرانی	۱۱
۳. انقلاب و ملت: ملتی که دیگر به قهرمان نیاز ندارد	۱۳
۴. جهش انسان ایرانی و مدرنیته برابنده آن: رخصت داده شد، کو فرصت؟	۲۳
۵. اُمت و ملت	۳۷
۶. آزمائیت و امر قدسی	۴۹
۷. زمان، دینامیک، و برآمدن انسان نوین ایرانی	۶۱
۸. قرن ۱۵ و عبور از سندرم دوره نقل: تاب‌آوری، درافزایی، و حالا شکوفایی	۷۷
۹. انسان نوین ایرانی خوش برآید	۸۳
۱۰. زمینه‌سازی برای شکوفایی	۸۵

## عبور از سندرم پیشگفتار ویراست اول

در نوشته‌هایم در سی سال گذشته، در مجموعه «ایران من»<sup>۱</sup>، مفهوم دوره نقل در تاریخ اجتماعی به‌ویژه تاریخ اندیشه در ایران، و نیز مصداق‌های نابهنجاری‌های آن با عنوان سندرم دوره نقل، نقشی محوری دارد. این مفهوم را با تأکید بر نقش محوری خرد نقال- خرد نقل‌بنیان- در رفتار مدنی ما ایرانیان برجسته کرده‌ام؛ عصری که از عصر بهت در اواخر دوره انحطاط شروع می‌شود و عصر گذار به آگاهی یا عصر خودیافت را در بر می‌گیرد.

در آستانه قرن ۱۵ هجری هستیم. نوشته‌ام که انسان ایرانی نوین در سال ۱۳۸۸ متولد شد. عصر گذار به آگاهی ما ایرانیان هم، پس از طی دوره ۹۰۰ ساله انحطاط، از دوران پهلوی شروع شده. تحولات ۴۰ سال انقلاب اسلامی ما را در آستانه ورود به عصر آگاهی قرار داده به‌گونه‌ای که نوشتن انسان نوین ایرانی در اوج پدیده آهنگاری (آنومی)<sup>۲</sup> در جامعه کنونی ما آفریده شده. با شروع قرن جدید هجری شمسی ملت می‌تواند و باید نقش آگانه خود را در گذر از این دوره سندرم و آفرینش ایرانیت جدید با اخلاق و رفتار و خرد مدنی جدید به‌عهده بگیرد. یادداشت‌های جدید من با عنوان «نوعصر آگاهی- عبور از سندرم دوره نقل» به این منظور است.

چند یادداشت از سال‌های اخیر را که زمینه‌ساز تأمل من در این باب است همراه با سه یادداشت جدید در این مجموعه تا قبل از نوروز ۱۴۰۱ منتشر می‌کنم. خوش‌بینی ظاهری‌ام در این یادداشت‌ها مبتنی بر واقع‌بینی است- گرچه بعضی این خوش‌بینی را توهم می‌انگارند. نه این‌که آهنگاری‌های کنونی را نمی‌بینم. اولین یادداشت‌م از این مجموعه عبور از سندرم گواهِ بخشی از همین واقع‌بینی من است که با یادداشت «نوعصر آگاهی و شکوه‌اش» شروع می‌کنم.

در ماه‌های آینده احتمالاً یادداشت‌هایی در ادامه به این دفتر اضافه خواهد شد.

رضا منصوری- اسفند ۱۴۰۰

---

۱- ایران من، ۷-۱، در هشت جلد، انتشارات دیپایه/ فرهنگان، تهران، ۱۴۰۰.  
۲- آنومی واژه‌ای است که اول بار دورکم در اواخر قرن ۱۹/۱۳ در علوم اجتماعی به‌کاربرد (تقسیم کار در جامعه، ۱۸۹۳/۱۲۷۲) برای رساندن مفهومی که حالتی را بیان کند از عدم تعادل اجتماعی که در آن سلسله مراتب ارزش‌ها متلاشی می‌شود و هیچ نظم و قاعده‌ای ندارد. چون معادل‌هایی مانند بی‌نظمی و بی‌هنجاری را مناسب ندیدم نوواژه آهنگاری را جعل کردم.

## عبور از سندرم پیشگفتار ویراست دوم

در یک سال گذشته، به‌ویژه از مهر ۱۴۰۱ شاهد تحولات اجتماعی کم‌نظیری در کشور بوده‌ایم که بی‌ارتباط با مفهوم انسان نوین ایرانی نیست. از این جهت، علاوه بر فصل جدیدی که در ادامه انتشار ویراست اول در نظر داشتم (فصل ۱۰ این ویراست)، تغییراتی اندک در فصل‌های پیشین دادم. این کتاب دست کم یک فصل دیگر هم خواهد داشت که لابد در طول سال ۱۴۰۲ به‌مرور در کانال تلگرامی‌ام منتشر خواهد شد.

رضا منصوری - بهمن ۱۴۰۱

@rmansouri\_ir

[https://twitter.com/rmansouri\\_ir](https://twitter.com/rmansouri_ir)

[https://t.me/rmansouri\\_ir](https://t.me/rmansouri_ir)

[https://twitter.com/rmansouri\\_ir](https://twitter.com/rmansouri_ir)

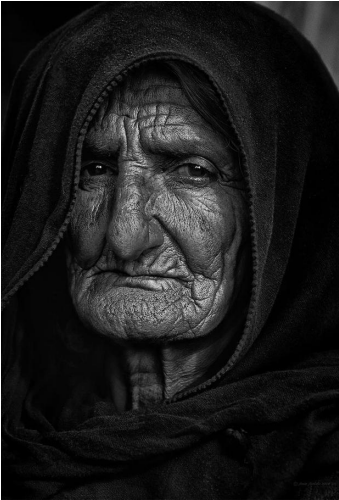
[https://www.aparat.com/rmansouri\\_ir](https://www.aparat.com/rmansouri_ir)





## عبور از سندرم


### ۱. درآمد: نوعصرِ آگاهی و شکوه‌اش<sup>۳</sup>



زن بلوچ - نماد تاب‌آوری  
عکس از امیر مسعود ملکی

دلم لک زده برای عظمت، برای شکوه  
دلم لک زده برای آرامش، برای سرمستی  
دلم لک زده برای صدای خوش، برای صلح  
دلم لک زده برای خروش، برای آفریدگری  
دلم لک زده برای آتش  
خسته شدم از این همه زشتی، از ناپاکی  
خسته شدم از این همه پلیدی، از قلدری  
خسته شدم از این همه دشمنی، از دشمن‌گویی  
خسته شدم از این همه پلشتی، از دروغ  
خسته شدم از سرما  
دلم لک زده برای یک‌جو تفاهم، برای هم‌یاری  
دلم لک زده برای هوای فرهنگی، برای شکفتگی انسان  
دلم لک زده برای مهربانی، برای نور، برای صفا  
دلم لک زده برای رنگ، برای خندهء بچگان  
دلم لک زده برای آتش  
خسته شدم از این همه تزویر، از ریا  
خسته شدم از این همه دورویی، از دَلِگیِ ظواهرِ مدرنیت  
خسته شدم از این همه غرور کاذب، از درماندگی ذهنی  
خسته شدم از این همه توهم، از درجاذگی  
خسته شدم از سرما  
دلم لک زده برای ذره‌ای خرد، برای مروت  
دلم لک زده برای ذره‌ای مدارا، برای کرامت  
دلم لک زده برای ذره‌ای خنده، برای رحم  
دلم لک زده برای ذره‌ای شوق، برای همدلی  
دلم لک زده برای آتش

خسته شدم از این همه فقر، از شلختگی  
خسته شدم از این همه حق و ناحق، از خشونت  
خسته شدم از این همه حلال و حرام، از انفعال  
خسته شدم از این همه نصیحت، از راه مستقیم  
خسته شدم از سرما  
دلم لک زده برای آتش  
اما، ایران تاب‌آور است  
خنده خواهد آمد، مروت خواهد آمد  
کرامت خواهد آمد، آفریدگی خواهد آمد  
نوروز است و نوسال و نو‌عصر آگاهی با عظمت‌اش و با شکوهش - دم‌آوندی گرمابخش!



## عبور از سندرم ۲. انسان ایرانی<sup>۴</sup>

انسان ایرانی متحول می‌شود! این تحول را از جنس گامی در جهت تکامل داروینی می‌بینم. انسان مدرن «جهیده» است به معنی اینکه «موتانت» است. اما انسان ایرانی هنوز با ساختار ذهنی منجمد شده در قرن‌های ۶ تا ۸ هجری می‌زید و تفکر می‌کند! کافی است به رفتار روزمره یا سیاسی انسان ایرانی یا مکتوبات فیلسوف ایرانی نگاه کنیم تا این انجماد فکری را ببینیم. این انسان مفاهیم نوین را نمی‌درکد! کلمه شیر را می‌شنود که بر مفهوم مدرن شیر آب اطلاق می‌شود اما آن را شیر گاو می‌پندارد؛ کلمه علم را می‌شنود که بر «چیزی» نوین اطلاق می‌شود اما آن را با علم فارابی و نظامی‌های اشتباه می‌گیرد؛ کلمه سکولار را می‌شنود اما آن را با اباحه‌گری اشتباه می‌گیرد. این انسان با فرایند مدرن مفهوم‌سازی بیگانه است! این انسان ناجیه است!

همین انسان ایرانی اما، پس از سه هزار سال، در سال ۱۳۸۸ با شوکی معنوی روبه‌رو شد، ساختار ذهنی‌اش به هم ریخت، درهم شکست، مفاهیم‌اش نامفهوم شد تا مفاهیمی نو جایگزین شود! و حالا دارد به سمت درک مدرنیت و الزامات جهان کنونی پیش می‌رود. سال ۱۳۹۵ را من اولین تجلی این جهش ذهنی پس از فروپاشی در تکامل انسان ایرانی می‌بینم. انسان روشنفکر ایرانی هم تازه می‌خواهد متولد بشود، شاید! اما همین انسان ایرانی با شناخت سنت پرارزش‌اش شاید انسان مدرن نوعی دیگر بیافریند مبتنی بر عشق و نه قدرت؛ مبتنی بر صلح و نه جنگ؛ مبتنی بر گفتگو و نه فحاشی و تخریب؛ مبتنی بر همکاری و همیاری و نه انزوا! خوشایند این انسان ایرانی خوشایند! جای تفکر اما خالی است!





## عبور از سندرم

### ۳. انقلاب و ملت: ملتی که دیگر به قهرمان نیاز ندارد<sup>۵</sup>

#### ۱.۳ درآمد

کمتر روزی می‌گذرد که این سؤال در رسانه‌ای، شبکه‌ای مجازی، یا در میان همکاران مطرح نشود: با این همه مشکلات در جامعه سرنوشت ما چیست؟ انقلاب به چه سو می‌رود و تکلیف چیست؟ به این نمونه‌ها توجه کنید:

- اختلاس‌های گوناگون با ابعاد نجومی؛
- فشارهای اقتصادی به شکل‌های مختلف؛
- مدیران بی‌کفایت جور و واجور؛
- انتصاب‌های غیرشایسته‌سالارانه در سطوح مختلف؛
- ورشکستگی بنگاه‌های مالی، ورشکستگی بنگاه‌های سرمایه‌گذاری؛
- فشارهای مالی گوناگون خارج از عرف قانونی، تَلْکِه، از سوی نهادهای دولتی و انقلابی به بخش خصوصی مقیاس متوسط و بزرگ؛
- تیول‌داری به جای مدیریت در بخش دولتی؛
- مقید کردن فرهنگ به یک سلیقه خاص سیاسی به نام فرهنگ متعهد؛
- انتخاب کشورهای همجوار برای تفریح توسط تعداد قابل‌توجهی از هموطنان؛
- مهاجرت روزافزون جوانان جویای شکوفایی؛
- فروکاستن علم و تفکر علمی به مدرک‌ها و سندهای خریدنی؛
- نفوذ زبان بیگانه در بسیاری از کسب و کارها به صورتی بسیار مبتذل؛
- فشارهای سیاسی بین‌المللی؛
- حضور در منطقه‌ای پر از آتش؛
- دوقطبی سیاسی، دعوای و تهمت‌های سیاسی؛
- تحریم‌ها.

مشاور اقتصادی دولت می‌گوید: «وقتی همه با هم در کشور دعوا دارند و یکدیگر را متهم می‌کنند، چگونه می‌توان درباره رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری صحبت کرد؟»  
یا دانشگاهیانی آخرین گفته‌های مرحوم داریوش شایگان را نقل می‌کنند که از جمله

۵ ویراست اول این نوشته در ۱۲ فروردین ۱۳۹۷ منتشر شد. این ویراست به تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۹۷ تهیه شده است.

گفته است: «در کل، انقلاب ایران نوعی شکست و ناکامی بود. از هر نظر، مثل بقیه انقلاب‌ها. انقلاب همیشه شکست است.» این دو نمونه اعتراض یا سرخوردگی را می‌توان در تمام سطوح دید، حتی از سوی آنهایی که تنها به فکر «معنویت به هر قیمت و تربیت انسان بهشتی به هر قیمت» در ایران هستند. اصلاً مخالف‌خوانی از همه جهت‌ها باب شده است و مخالف‌خوانی طرفدار بسیار پیدا کرده است. چرا همه معترضیم؟ دانشگاهی از دست سیاست‌مدار می‌نالد، سیاست‌مدار از دست دانشگاهی؛ دانشگاهیان هر روز فرمولی برای مدیران سیاسی کشور می‌پیچند تا کشور رو به توسعه برود و سیاست‌مداران هم به دانشگاهیان رهنمود می‌دهند و آنها را به بصیرت فرا می‌خوانند و دوری از غرب‌زدگی؛ و این وضعیت فراگیر است و مستقل از اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی. این پدیده «مخالف‌خوانی»، معترض و ناراضی بودن، و قطبیدگی در جامعه را چگونه درک کنیم و چه نتیجه‌ای بگیریم؟ مگر می‌شود در ایران بعد از انقلاب هیچ رشدی و هیچ توسعه‌ی مثبتی دیده نشود؟ مگر ما نبودیم که در یک جنگ تمام عیار تحمیلی که همه دنیا طرف مقابل ما بود کشور را حفظ کردیم؟ مگر ما نبودیم که بضاعت ۴۰۰ مقاله دانشگاهی را در اوایل انقلاب در حالی که عقب‌مانده‌تر از همه بودیم تبدیل کردیم به پیشروترین کشور در منطقه از حیث بعضی شاخص‌های علمی؟ مگر این ایران نبود که هنگام انقلاب مردم جازموریان برای اولین بار در عمرشان با حضور جهادگران در روستایشان خودرو دیدند که انگار موجوداتی آسمانی آمده‌اند و حالا در آنجا دانشگاه ساخته شده! پس ما را چه شده که این همه می‌نالیم؟ این نالیدن و این حس بد واقعی است و نمی‌شود همه آن را به حساب جنگ روانی بیگانگان گذاشت که بر ما تحمیل می‌کنند. چرا حالا که ایران ظاهراً در اوج قدرت پس از دوران صفویه است این همه ناراضبیتی دیده می‌شود؟ چرا؟

### ۲.۳ تحلیل کدام ایران؟

برای درک این رویدادها در چارچوب یک تحول تاریخی، آرزوهایم را هم از واقعیت‌های تاریخی ایران و تجربه جهانی جدا می‌کنم و کنار می‌گذارم. تا هنگامی که پدیده‌های اجتماعی را به صورت گسسته می‌بینیم و، بسته به مشرب فکری، تفسیرهایی دلخواه و کاملاً متضاد ارائه می‌کنیم دینامیک تحولات رادیک نخواهیم کرد. ما در کجای تاریخ ایستاده‌ایم و چه انتظاری از انسان ایرانی داریم، چه اطلاعاتی از دنیا داریم، و تا

چه اندازه انسان توسعه‌یافته کشورهای صنعتی را ناخودآگاه مبدأ تفکر خود قرار می‌دهیم؟

در یک طرف طیف معترضان، ایرانیانی را می‌بینیم شبیه به آن مجری شبکه صدای امریکا، به وضوح پر از کینه و خشم و بددلی و بدسگالی، که آرزو دارند در دامن این یا آن قدرت جهانی بیفتند، و در طرف دیگر طیف متعصبان داخلی که فقط به این می‌اندیشند که نکند انسان ایرانی به بهشت نرود. دو رویای متضاد دور از واقعیت و ناشدنی. من نمی‌خواهم از ایران کشوری رویایی بسازم یا رویایی صحبت کنم؛ نمی‌خواهم از ایرانی صحبت کنم که در آن انسان کامل برمی‌نای این یا آن مشرب فکری تعریف می‌شود. من می‌خواهم از ایرانی صحبت کنم که مردم آن همین هستند که هستند و بوده‌اند:

از ایرانی که با شروع عصر سلجوقیان آزاداندیشی از آن رخت بریست، دوران طلایی تمدن اسلامی در آن خاتمه یافت، و با «الکفرالصریح» نامیدن نوشته‌های افتخار اسلام بوعلی سینا توسط بزرگی همچون محمد غزالی انحطاطش شروع شد؛

از ایرانی که در دوره باعظمت سلطنت شیعی صفوی فرهیختگانش چنین تجویزی برای سردرد می‌کردند<sup>۷</sup>:

«جهت رفع صداع دست بر موضع درد گذاشته، بسم الله بگوید، و به دست دیگر، از انگشت بر روی خاک این کلمه را بنویسد، و این خطها را به کار برد، فولاد بر روی آن بکشد «یا صحاف» و در بین نوشته، صلوات بفرستد، و این عمل را سه مرتبه بکند. و اگر رفع نشود، شش مرتبه دیگر بکند که نه مرتبه شود. و در کشیدن خطها از محاذی آخر «ف» ابتدا کند، و چون به «یا» برسد، نوک کارد را بر آن بقوت گذاشته، زور نماید. و باید که به این صورت، خط اول بر روی الف «حا» ملصق شود، و خط سیم بر سرو ته «ف» بچسبند، و در این بین، مکرر صلوات بفرستد. و اگر درد از آن موضع، به موضع دیگر حرکت کند، باز دست بر آن موضع گذاشته، عمل مذکور را از سر گیرد، و به تمامه به عمل آورد، تا بالمره رفع شود. و اگر غلطی نکند، ان شاءالله تعالی رفع می‌شود و مکرر تجربه رسیده»؛

از ایرانی که در دوره ناصری و حدود ۱۳۰ سال پیش نخبگان آن خود را در فلسفه نه تنها سرآمد جهان که خورشید جهان در تفکر می‌پنداشتند و فیلسوفان غرب از جمله دکارت را نور کم‌سویی همانند ستاره شها در دب اکبر؛

از ایرانی که کمی قبل از امضای مشروطه با یک سوم جمعیتش در تهران و شیراز هلاک شد؛

از ایرانی که درست صد سال پیش در دوره احمدشاه و جنگ جهانی اول مردمش از فقر و فلاکت و گرسنگی، بنا به اسناد موجود، به آدمخواری افتادند، و همزمان اشراف آن (ارفع‌الدوله) در موناکو «قصر پرنس ایرانی» را به نام «دانشگاه» ساخته بودند؛

از ایرانی که یکی از تأثیرگذارترین و دلسوخته‌ترین فرهیختگانش، که در ابتدای تشکیل سازمان ملل مدتی ریاست این سازمان را نیز به عهده داشته، به هنگام واقعه مسجد گوهر شاد عمق این واقعه و ارتباط آن با فرهنگ مردم‌اش را به درستی درک نکرد و تنها از «قضایای مشهد» در چند کلمه صحبت کرد (خاطرات محمد علی فروغی، از سال های ۱۲۹۳ تا ۱۳۲۰، ص ۴۳۱)؛

از ایرانی صحبت می‌کنم که همین فرهیختگان دلسوزش فرصت نداشتند و نیافتند از اعماق تاریخ به درآیند و ایران را با همه پیچیدگی‌های مژمن‌شده در رکود تاریخی و در تطبیق با جهان مدرن درک کنند. این پیشینیان مجال کافی نداشتند برای درک این همه پیچیدگی دنیای مدرن که ما هنوز شروع به درکش نکرده‌ایم.

### ۳.۳ تحلیل وضعیت و شرایط تاریخی

ایران همواره در طول تاریخ کشوری بوده است مبتنی بر یک توافق میان اقوام مختلف و مشرب‌های فکری مختلف. این مشرب‌های فکری در گذشته نقش تعیین‌کننده‌ای در حکومت‌ها نداشته‌اند اما معدل آنها همیشه تعیین‌کننده بوده است؛ معدلی که آن را فرهنگ ایرانی می‌نامیم، فرهنگی که چهل پاره نبوده بلکه چل‌تکه‌ای بوده بسیار زیبا و رنگارنگ. حتماً هستند کسانی یا گروه‌هایی که به هر دلیل مایل‌اند این چلتکگی را به چهل‌پارگی تبدیل کنند؛ نخواهند توانست.

این ایران ما است، دست‌کم بخشی از ایران ما است، که باید سعی کنیم آن را خوب بشناسیم. ایران را نمی‌تواند یک طرز فکر اداره کند مگر معدل ایرانیان آن را بپذیرد و بشود یک فکر ایرانی، یک مدل ایرانی. ایران نه امریکاست، نه اروپا، نه کره، نه ژاپن، نه



چین، و نه مصر. ایران ایران است و ما هم اگر به فکر ایران هستیم باید ایرانی باشیم و فکر ایرانی تولید کنیم. این فکر البته در انزوا تولید نمی‌شود و در انزوا نمی‌تواند بماند و گرنه می‌شود همان داستان درمان سردرد که بیان شد! اگر داریوش شایگان می‌گوید: «در کل انقلاب ایران نوعی شکست و ناکامی بود» به طور قطع از ایرانی رویایی صحبت می‌کند که در تصوراتش بوده نه از ایرانی که ما در آن بزرگ شده‌ایم و در آن زندگی می‌کنیم. اگر مشاور اقتصادی دولت می‌گوید در میان این همه دعوا مگر می‌شود به رشد اقتصادی فکر کرد باید پرسید مگر انتظاری جز این از ایران کنونی بعد از انتخابات داشته است؟

ایران ما اکنون در التهابی بی‌بدیل و در تحولی بی‌نظیر در تاریخ خود قرار دارد. گروهی شاکی‌اند از دولت و سنگ جلو پای دولت می‌اندازند و از لغزیدن دولت و از شکست دولت خرسندند، و دولت هم دائم می‌نالد از اینکه نمی‌گذرانند کار بشود. بله این ایران است و هر دو گروه هم خود را «برحق» می‌دانند! و هر دو گروه حاضرند به خاطر «برحق» بودن دیگری را نابود کنند، چه اصول‌گرا و چه اصلاح‌طلب. بله من این میل به نابود کردن طرف مقابل را در هر دو طرف دیده‌ام؛ دیده‌ام که اثبات برحق بودن برای هر طرف بر منافع کشور اولویت دارد، چون حق را مطلق می‌پندارند و طرف مقابل را به ناحق! اگر تنها یک جوهره در مدرنیته موجود است آن همین است که حق وجود برای طرف «به ناحق» هم قائل شویم؛ چیزی که اتفاقاً در ایرانیت ما قوی است؛ و طرفداران یک قرائت از مذهب، که هم اکنون بعضی مراکز قدرت را به دست دارند، به شدت مخالف‌اند با دادن این حق به دیگران. این قرائت مطلق دیدن حق در شیعه همواره موجود بوده است. به این نقل قول توجه کنید: «جالب است که در همین قرن یازدهم ... یکی از علمای شامی شیعی که مواضعی میانه داشت، با توجه به اختلاف برداشت علما از متون احادیث و بالاگرفتن منازعات میان آنها نوشت که بسیاری از این عالمان اگر ترس از عوام و حکومت نبود خون همدیگر را می‌ریختند، چرا که آنان هر یک خود را واجب‌الاطاعه دانسته و کسانی را که از آنان اطاعت نکنند خارج از دین می‌دانند»<sup>۸</sup>. متأسفانه صداهایی مبنی بر تقریب مذاهب نتوانسته به دلایل سیاسی، دست‌کم در سیاست ملی ما، تأثیر چشمگیر بگذارد. آنچه بانیان تفکر اسلامی در ایران قبل از انقلاب به آن کمتر توجه کردند همین رشد این نوع تفکر حق‌طلبی از سوی کسانی بود که شاید کمترین نقش را در انقلاب اسلامی داشتند. این یکی از «نتایج نامنظور»<sup>۹</sup>

۸ رسول جعفریان، مفهوم علم در تمدن اسلامی، ۱۳۹۴، ص ۵۸۳.

انقلاب اسلامی است که هم اکنون به شدت بروز کرده و منافع ملی ما را به مخاطره انداخته است.

حقوق‌طلبی را در هر دو گروه سیاسی حاکم می‌شود به وضوح دید. واقعیت این است ما در ایران کنونی به دلایل تاریخی به دنبال حق و احقاق حق به هر قیمتی هستیم و نیروهای آزاد شده در اثر انقلاب اسلامی هم به این تفکر میدان داده‌اند، این واقعیتی است که به نظر می‌رسد فعالان سیاسی یا روشنفکری کنونی ایران به آن بی‌توجه‌اند و نمی‌خواهند آن را به عنوان یک واقعیت بپذیرند. این که بعد از انتخابات همه باید به کمک هم بیایند و به رفاه مردم کمک کنند، چه ربطی به ایران دارد؟ ایران کنونی، در این شرایط پیشامدرن، اعتقاد دارد حق، مستقل از خواست مردم، وجود دارد و به دنبال آن است؛ پس اگر گروهی در انتخابات برنده شدند که به ناحق هستند باید چوب لای پایشان و چرخشان گذاشت نه اینکه کمکشان کرد تا «به ناحق» کاری کنند. این امر بدیهی ریشه در عقب‌ماندگی مدنی دارد و برای حوزه و برای علوم دینی هم پدیده جدیدی است که انتظارش را نداشته است. اکنون فرهنگ تساهل پیشامدرن ما ایرانیان، در نبود درک علم و جامعه مدرن، در تقابل با مفهوم سنتی قدرت قرار گرفته است و در این میان کسان زیادی از هر دو طرف طیف به فکر پرکردن جیب خود و انباشت سرمایه‌ای هستند که معمولاً به خارج از کشور منتقل می‌شود و متأسفانه در ایران نمی‌ماند. حوزه هم توان بیش از این برای رفع این نقیصه ندارد چه به لحاظ تجربه تاریخی و چه به لحاظ توان نظری.

شاید بشود به بخش دوم حرف داریوش شایگان واقعیتی نسبت داد: انقلاب یعنی شکست. این را به این معنی بگیریم که از انقلاب نمی‌توان انتظار داشت فرهنگ عوض شود. به همین دلیل عده‌ای بعد از انقلاب به فکر انقلاب فرهنگی افتادند که ناموفق بود چون ما فرهنگ را به قرائت خاصی از مذهب فروکاهیدیم. چین هم انقلاب فرهنگی ناموفقی داشت، اما خیلی زود از آن عبرت گرفت و راه دیگری در پیش گرفت. ما اما در شعار انقلاب فرهنگی ۴۰ سال است که در جا می‌زنیم و متوجه نشده‌ایم که، با فروکاهیدن فرهنگ به قرائتی خاص از مذهب، خلئی ایجاد کرده‌ایم که در نتیجه آن جامعه هر ظاهر فریبنده فرهنگ بیگانه را می‌مکد، و اسم آن را گذاشته‌ایم تهاجم فرهنگی! خلئی که خودمان با دست خودمان ایجاد کرده‌ایم و هنوز متوجه ابعاد فاجعه بار آن نشده‌ایم. بله ما با پدیده «مکیش فرهنگی» دست به گریبانیم نه تهاجم فرهنگی. انقلاب اسلامی هنوز نتوانسته است فرهنگ مثبت‌نگری و خودباوری را در جامعه رشد

بدهد اما باعث رشد مداحی‌گری و غلبه‌ی عوام بر خواص امور دینی شده است.<sup>۱۰</sup> اینجا هم حوزه باید بپذیرد باعث پدیده‌ای نامنتظر<sup>۱۱</sup> در جامعه شده، یعنی پدیده «مکش فرهنگی»، که درمانی برای آن ندارد و به ناچار آن را تهاجم فرهنگی نامیده است. به این معنی انقلاب یا انقلاب فرهنگی شکست خورده است. فرهنگ اما بخشی از ساحت‌های اجتماعی است. در بخش‌های دیگر انقلاب چه کرده است؟

شک نیست انقلاب در بسیج نیروها برای دفاع از کشور، حفظ امنیت، و رشد بی‌بدیل قدرت نرم ما در منطقه بسیار مؤثر و خوب عمل کرده است. یادمان نرود کشور ما بعد از صفویه همواره بخش‌هایی از ایران را از دست داد و این جمهوری اسلامی بود که در جنگ تحمیلی توانست در مقابل تمام فشارهای بین‌المللی بایستد و کشور را حفظ بکند، و پس از آن هم به طور مستمر قدرت سخت و نرم کشور را افزایش داده است. این را نمی‌شود منکر شد. شاید بشود با تأمل به این نگاه کرد که ما به موازات این رشد توان دفاعی و افزایش قدرت نرم در کاهش دشمنی‌ها چندان موفق نبوده‌ایم اما در اصل افزایش قدرت شک نباید کرد. پس باید قدر این قدرت را دانست و در افزایش آن از هیچ اقدامی کوتاهی نکرد. یادمان باشد که مادر به هنگام ادعای نامادری و شمشیر قاضی برای نصف کردن بچه رأی به نفع نامادری می‌دهد برای حفظ بچه! حق در اینجا چه معنی دارد؟ حق در مقابل عشق مادری به کشور کوتاه می‌آید.

در ساحت علم هم ایران اسلامی گام‌های ارزنده‌ای برداشته است با این تفاوت که این گام‌ها ناشی از خرد جمعی و نیازهای دفاعی در جنگ در اوایل انقلاب بوده که اثر آن با تأخیری طبیعی مشاهده می‌شود. در این زمینه با نابهنجاری‌های بسیاری مواجهیم که مجموعه آن را *سندرم دوره نقل* نام نهاده‌ام که عنوان همین کتاب است که در آن به تفصیل مصداق‌های آن را می‌بینید. به خصوص دولت نهم و دهم در رشد این نابهنجاری‌ها شبیه به یک نیروی بیگانه و دشمن با علم کشور رفتار کرد. این را در همان دوره، بسیار مستقیم‌تر و بی‌پرده‌تر از این، به مسئول حراست وزارت عتف رو در رو با توضیح بسیار شفاف‌تر بیان کردم. شک ندارم روزی این گفته‌ها من برملا خواهد شد. انقلاب اسلامی هم اکنون در مرحله‌ای است که با علم دارد مشکل پیدا می‌کند،

۱۰ نمونه‌ای از این غلبه‌ی عوام بر خواص دین را در سخنرانی‌های جوانی به نام «استاد رائفی‌پور» می‌بینید که به وضوح خرافات را به نام اسلام تبلیغ می‌کند و به نظر می‌رسد مرجعی شده است برای اصول‌گرایان، و لابد «علمای حوزه» هم کوتاه می‌آیند. برای نمونه‌های تاریخی اخیر مراجعه کنید به مقاله «مفهوم و جایگاه عوام در ادبیات دینی ما» در کتاب *مفهوم علم در تمدن اسلامی*، رسول جعفریان، ۱۳۹۴.

حباب آموزش عالی ترکیده است، و باید بسیار نگران بیست تا سی سال آینده بود که علم ایران در یک باتلاق بی‌اعتباری گرفتار خواهد آمد اگر به فکر آن نباشیم.

در ساحت اقتصادی به نظر می‌رسد کشورمان مشکلات بسیار دارد و حوزه و تفکر اسلامی نتوانسته است به این بخش کمک مؤثری بکند. شعارهایی مانند «ما می‌توانیم» یا «خودکفایی اقتصادی» یا «خرید کالای ایرانی»، هر چند جذاب، ساده اندیشانه‌تر از اینکه گفته می‌شوند اجرا می‌شوند و به همین دلیل ناکارآمدند و نمی‌شود شکست آن را به رفتار نا انقلابی دولتمردان و یا مدیران اصلاح طلب فروکاهید! این گزاره بعضی حوزویان که «مدیریت جهادی» مشکل را حل می‌کند ساده‌لوحانه‌تر از آن است که جدی گرفته شود. در بخش صنعت و کشاورزی مایلیم تحلیل متخصصان را بدانم.

در ساحت اجتماعی، برخلاف این ادعا که انقلاب ما انقلابی فرهنگی-اسلامی است، شاهد رشد فساد در همه زمینه‌ها هستیم. کافی است به آمار سالانه جهانی در این زمینه نگاه کنیم اگر به استنباط فردی خود اعتماد نداریم.

### ۴.۳ دستاورد انقلاب: ملت

اما زمینه‌ای مدنی هست که بسیار از آن غافلیم و من آن را مهم‌ترین دستاورد انقلاب اسلامی می‌دانم و به همین دلیل نمی‌توانم حرف شایگان را بپذیرم، مگر اینکه یک ایران تخیلی در ذهن داشته باشیم، ایرانی که هیچ‌وقت موجود نبوده است؛ من اما واقع‌گرا هستم و به ایران موجود می‌نگرم. ما ایرانیان بیش از سه هزار سال است که یکتاپرست بوده‌ایم؛ برخلاف رومیان و یونانیان که هزاران خدا یا الهه داشتند. ارتباط ما ایرانیان با معنویت و متافیزیک بسیار خاص بوده است و با رشد معنویت مسیحی در اروپای وارث خدایان پرشمار هم متفاوت است. ما در طول تاریخ خودمان هیچ‌گاه فرصت نداشتیم اعتقاداتمان در تمام زمینه‌ها جولان بدهند نه پیش از اسلام و نه پس از آن. در عصر ساسانیان هم که حکومت مذهبی بود، در مجموع، ساختار مذهبی مستقل از ساختار حکومتی بود، بسیار شبیه به سلجوقیان و صفویه. پس از سه نوع حکومت مذهبی زردشتی، سنی، و شیعه، که در طول تاریخ داشته‌ایم، جمهوری اسلامی اولین فرصت تاریخی بوده که به مذهب داده شد تا توان حکمرانی خود را نشان بدهد. حکمرانی کاتولیک در غرب پس از مقاومت چند صد ساله و پس از شکنجه‌ها و کشتار بی‌حد حکمرانان کاتولیک به نام مذهب منجر به نوع جدید

حکومت مدنی در غرب شد. ما ایرانیان اما در یک دوره کوتاه چهل ساله نوعی حکومت دینی خودمانی را تجربه کرده‌ایم؛ هر چقدر هم مخالف باشیم، باید اذعان کنیم که در این انقلاب، در مقایسه با هر تجربه دیگر اجتماعی بشر، خشونت بسیار تعدیل یافته است. مهم‌ترین دستاورد این حکومت تاکنون ایجاد «ملت» در ایران است، مفهومی قدیمی ولی ناموجود در ایران. به یاد محمد علی فروغی می‌افتم که درست صد سال پیش در توصیف نابسامانی‌های ایران و ضعف مفرط حکومت نوشت «ایران ملت می‌خواهد!» بله ما اکنون ملت داریم. این ملت خودش را در چند انتخاب اخیر نشان داده است. شک ندارم تحلیل‌گران آینده به هنگام بررسی تاریخ این سال‌های ایران به این نکته اشاره خواهند کرد که انقلاب اسلامی توانست در ایران ملت به وجود بیاورد، گرچه هدفش امت بود نه ملت!

ملت در سرنوشت خود تعیین‌کننده است و ما در ایران در مرحله‌ی تمرین این دوران‌ایم. بله از دید من انسان ایرانی اکنون شکل ملت به خود گرفته است و مشغول تمرین برای حفظ منافع خودش است. این دستاورد تاریخی بسیار مهم را باید پاس داشت. این بار این ملت است که ایران را حفظ خواهد کرد و به کمک تمام دولت‌مردانی خواهد آمد که صادقانه برای ایران و برای مردم کار می‌کنند، به فرهنگ و سنت‌های مردم احترام می‌گذارند، به اعتقادهای مردم دیگر دنیا احترام می‌گذارند، و اهل مدارا و صلح‌اند. ایران حالا با داشتن یک ملت دیگر احتیاج به یک قهرمان ندارد، احتیاج به یک انقلاب ندارد. مذهب شیعه‌ی ما هم اکنون، که به یک آیین عرفی یا ناسوتی تبدیل شده، راه خود را برای برگشت به معنویت به نرمی پیدا خواهد کرد و این بزرگترین دستاورد بشری در دنیای جدید اسلام خواهد شد. ایران مدرنیته‌ی به جهان اسلام وارد می‌کند که بی‌بدیل است و به همراه آن رفاه و امنیت برای مردمش و صلح برای منطقه و جهان. این دستاورد انقلاب را پاس بداریم.

### ۵.۳ انتظار ملت

اکنون وقت ملت است. ملتی با تجربه‌های تاریخی بی‌بدیل، با دولت‌مردانی که ریشه در معنویت دارند و قدر انسان را می‌دانند و عمق مدرنیته را درک می‌کنند، با توان دفاعی قابل توجه و مدافعان بسیار باتجربه و با تفکر دفاعی پیچیده که امنیت ما را تأمین می‌کند، با نسلی آموزش‌دیده زن و مرد جوان آماده ایفای نقش در تمام زمینه‌ها! نگران بعضی رجزخوانی‌ها در دنیا یا اطرافمان نباشیم که در مقابل این توان عظیم انسانی به حساب نمی‌آید؛ نگران ندیدن این دستاورد و از دست دادن این

فرصت بی‌بدیل تاریخی باشیم. اکنون با ملت است که با دگراندیشان مدارا کند و به نرمی نقش تعیین‌کنندهء خود را به عهده بگیرد. انقلاب واقعی در موجود شدن این ملت است که از دل آن بیرون آمده و انقلاب فرهنگی واقعی فرهنگ برآمده از این عرفی شدن دین و توافق نوین این ملت و معدل رفتاری آن است. اکنون بر ما است که این «برآمدن» ملت را، و توان آن را برای رشد و توسعهء ایران، به خوبی درک کنیم و از آن مدلی برای کشورهای اسلامی دیگر بسازیم. بر ما دانشگاهیان است که کمتر به نابسامانی‌های سندرم توجه کنیم، بلکه به تحولی که در راه است بیندیشیم، و به نقش تاریخی خود توجه کنیم. امروز روزی است که ملت، به انضمام حوزه، از دانشگاه انتظار بلوغ مدنی و انتظار تحلیل درست رویدادها را دارد و از سیاست‌مداران به کارگیری درست این تحلیل‌ها را!



عبور از سندرم

## ۴. جهش انسان ایرانی و مدرنیتِ براینده آن: رُخصت داده شد، کو فرصت؟<sup>۱۲</sup>

بله! خوردیم از کباب شما، سفرهء قیدار که جای نان و پنیر نیست. باید هم کباب داشته باشد دیگر، به همان قیاس که سفرهء قیدار باید کباب داشته باشد، سفرهء آخوند نباید کباب داشته باشد! کباب به سفرهء آخوند نمی‌خورد ... خود کباب ایراد ندارد، لاکِن بوی کباب از خانهء آخوند ایراد دارد، برادر جان! سید علی گلپا، ص ۸۶ از کتاب قیدار، نوشته رضا امیرخانی

### ۱.۴ درامد

در اسفند ۱۳۹۴ برای نروزنامه سال ۹۵ نوشتم:

انسان ایرانی متحول می‌شود! این تحول را از جنس گامی در جهت تکامل داروینی می‌بینم. انسان مدرن «جهیده» است، «موتانت» است. اما انسان ایرانی هنوز با ساختار ذهنی منجمد شده در قرن‌های ۶ تا ۸ هجری می‌زید و میاندیشد! کافی است به رفتار روزمره یا سیاسی انسان ایرانی یا نوشتارهای فیلسوف ایرانی نگاه کنیم تا این انجماد فکری را ببینیم. این انسان مفاهیم نوین را نمی‌درکد! کلمهء شیر را می‌شنود که بر مفهوم مدرن شیر آب اطلاق می‌شود اما آن را شیرِ گاو می‌پندارد؛ کلمهء علم را می‌شنود که بر «چیزی» نوین اطلاق می‌شود اما آن را با علم فارابی و نظامیه‌ای اشتباه می‌گیرد؛ کلمهء سکولار را می‌شنود اما آن را با اباحه‌گری اشتباه می‌گیرد. این انسان با فرایند مدرن مفهوم‌سازی بیگانه است! این انسان ناچهیده است!

همین انسان ایرانی اما، پس از سه هزار سال، در سال ۱۳۸۸ با شوکی معنوی روبه‌رو شد، ساختار ذهنی‌اش به هم ریخت، درهم شکست، مفاهیم‌اش نامفهوم شدند تا مفاهیمی نو جایگزین شود! و حالا دارد به سمت درک مدرنیت و الزامهای جهان کنونی پیش می‌رود. سال ۱۳۹۵ را من اولین تجلی این جهش ذهنی پس از فروپاشی در تکامل انسان ایرانی می‌بینم. انسان روشنفکر ایرانی هم تازه می‌خواهد متولد بشود،

۱۲ نروزنامه ۱۳۹۹، انسان‌شناسی، انجمن انسان‌شناسی و فرهنگ. متن در اوائل اسفند ۹۸ تهیه شده.

شاید! اما همین انسان ایرانی با شناخت سنت پرارزشش شاید انسان مدرن نوعی دیگر بیافریند مبتنی بر عشق و نه قدرت؛ مبتنی بر صلح و نه جنگ؛ مبتنی بر گفتگو و نه فحاشی و تخریب؛ مبتنی بر همکاری و همیاری و نه انزوا! خوشایید این انسان ایرانی خوشایید! جای اندیشه اما خالی است!

یک سال پس از آن هم نوشتم<sup>۳</sup>:

ملت در سرنوشت خود تعیین کننده است و ما در ایران در مرحله تمرین این دوران ایم. بله از دید من انسان ایرانی اکنون شکل ملت به خود گرفته است و مشغول تمرین برای حفظ منافع خودش است. این دستاورد تاریخی بسیار مهم را باید پاس داشت. این بار این ملت است که ایران را حفظ خواهد کرد و به کمک تمام دولت مردانی خواهد آمد که صادقانه برای ایران و برای مردم کار می کنند، به فرهنگ و سنت های مردم احترام می گذارند، به اعتقادهای مردم دیگر دنیا احترام می گذارند، و اهل مدارا و صلح اند. ایران حالا با داشتن یک ملت دیگر احتیاج به یک قهرمان ندارد، احتیاج به یک انقلاب ندارد. مذهب شیعه ما هم اکنون، که به یک آیین عرفی یا ناسوتی تبدیل شده، راه خود را برای برگشت به معنویت به نرمی پیدا خواهد کرد و این بزرگترین دستاورد بشری در دنیای جدید اسلام خواهد شد. ایران مدرنیته به جهان اسلام وارد می کند که بی بدیل است و به همراه آن رفاه و امنیت برای مردمش و صلح برای منطقه و جهان. این دستاورد انقلاب را پاس بداریم.

اکنون وقت ملت است. ملتی با تجربه های تاریخی بی بدیل، با دولت مردانی که ریشه در معنویت دارند و قدر انسان را می دانند و عمق مدرنیته را درک می کنند، با توان دفاعی قابل توجه و مدافعان بسیار باتجربه و با تفکر دفاعی پیچیده که امنیت ما را تأمین می کند، با نسلی آموزش دیده زن و مرد جوان آماده ایفای نقش در تمام زمینه ها! نگران بعضی رجزخوانی ها در دنیا یا اطرافمان نباشیم که در مقابل این توان عظیم انسانی به حساب نمی آید؛ نگران ندیدن این دستاورد و از دست دادن این فرصت بی بدیل تاریخی باشیم. اکنون با ملت است که با دگراندیشان مدارا کند و به نرمی نقش تعیین کننده خود را به عهده بگیرد. انقلاب واقعی در موجود شدن این ملت است که از دل آن بیرون آمده و انقلاب فرهنگی واقعی فرهنگ برآمده از این عرفی شدن دین و توافق نوین این ملت و معدل رفتاری آن است. اکنون بر ما است



که این «برآمدن» ملت را، و توان آن را برای رشد و توسعه ایران، به خوبی درک کنیم و از آن مدلی برای کشورهای اسلامی دیگر بسازیم. بر ما دانشگاهیان است که کمتر به نابسامانی‌های سندرم توجه کنیم، بلکه به تحولی که در راه است بیندیشیم، و به نقش تاریخی خود توجه کنیم. امروز روزی است که ملت، به انضمام حوزه، از دانشگاه انتظار بلوغ مدنی و انتظار تحلیل درست رویدادها را دارد و از سیاست مداران به کارگیری درست این تحلیل‌ها را!

و حالا؟

## ۲.۴ ویژگی‌های دوران گذار

این انسان ایرانی که ملت ساخته است خواهد «جهید»، جهشی تکاملی که نیاز زندگی مدرن است. چگونه و به چه سمت؟ جهش‌های تکاملی برنامه‌پذیر نیست. اما دانش علمی مدرن ما آن قدر رشد کرده که پدیده‌های براینده<sup>۱۴</sup> را بتوان حدس زد. همان‌گونه که از فناوری‌های براینده صحبت می‌کنیم بدون اینکه جزییات آن را بدانیم، من با اطمینان می‌گویم که مدرنیته ایرانی در راه است بدون این که از جزییات آن و زمان‌بندی آن بتوانم اطلاعی بدهم. این ادعا را در حالی بیان می‌کنم که ایران در دوران گذار است؛ مفاهیمی خرد می‌شود و مفاهیمی دیگر جایگزین می‌شود؛ هنجارهای اخلاقی خرد می‌شود و هنجارهای اخلاقی دیگر جایگزین می‌شود. عرفی خرد می‌شود و عرفی دیگر جایگزین می‌شود. عده‌ای فقط خرد شدن و نابود شدن هنجارها را می‌بینند، نگران و سراسیمه‌اند، و می‌بینند که

- فساد فراگیر است؛
- بی‌اخلاقی فراگیر است؛
- دروغ و بهتان فراگیر است؛
- بی‌حرمتی فراگیر است؛
- اختلاس فراگیر است؛
- بی‌فرهنگی فراگیر است؛
- نشناختن حریم فراگیر است؛
- فقر فراگیر است؛
- بی‌تدبیری فراگیر است؛
- جهالت فراگیر است؛

- فرار نخبگان فراگیر است؛
- قائل نبودن حق برای دگراندیشان فراگیر است.

به این سیاهه می‌توانید هرچه بخواهید بیفزایید. بعضی ازین ادعاها دارای شاخص‌هایی اندازه‌پذیرند بعضی نیستند. اما احساس همهء ما نارضایتی است: حکمران از بی‌بینشی مردم می‌نالد و مردم از بی‌توجهی حکمرانان؛ ثروتمند نگران از دست دادن ثروتش است و فقیر نگران قوت روزانه‌اش؛ کارافرین نگران حفظ موقعیت‌اش است و کارکن نگران بیکاری؛ بانکدار نگران اعتبارش است و سپرده‌گذار نگران پولش. مذهبی نگران کفر و گمراهی دیگران است و نامذهبی نگران فشار مذهبی در زندگی روزمره‌اش. سنتی نگران فروپاشی اخلاق است و جوان امروزی نگران آینده‌اش. خلاصه هر کس جوری نگران است. به این سیاههء دوگانه‌ها می‌توان بسیار افزود؛ نمونه آوردم.

اما این نابسامانی‌ها همهء واقعیت نیست. واقعیت‌های دیگر و بسیار تاثیرگذار هم هست که معمولاً به آن بی‌توجهیم و نمی‌بینیم که

- بخش نادولتی به شدت در امور فرهنگی به معنی عام آن فعال است؛
- نسل جدید ما بسیار واقع‌بینانه‌تر تحولات اجتماعی را تحلیل می‌کند؛
- نسل جدید بسیار رشدیافته‌تر از نسل ما است و ارتباطش با فراطبیعت تغییر بنیادی کرده است؛
- برخلاف ۴۰ سال پیش دیگر کسی انقلاب نمی‌خواهد. نسل جدید به دنبال تکامل است؛
- سَمَن‌ها و خَیْران به شدت مشغول رفع مشکلات مردم‌اند؛
- کشورهای منطقهء ما در غرب آسیا و شمال آفریقا همگی در التهاب‌اند با دخالت‌های خارجی گوناگون، ما در امنیت؛
- ایران دارای قدرت نرم بی‌نظیری است که خوب است پاس داشته شود؛
- کارافرینان بسیاری با پذیرش شرایط محیطی موجود متمرکز در رشد اقتصادی درونزای کشورند؛
- کارافرینان انحراف در برداشت حکمرانان از مفهوم فرهنگ را جبران می‌کنند و به توسعهء فرهنگی هم کمک می‌کنند؛
- گفتمانی جدی در جامعه در گرفته پیرامون عبور از این گذار تمدنی. گفتمانی بی‌نظیر در تاریخ ما که درونزا است و فراگیر؛
- دانشگاه دارد پس از ۱۰۰ سال انحراف به بازتعریف خود می‌پردازد؛

▪ شرکت‌های دانش‌بنیان و نوپا جای خود را در تولید ثروت باز می‌کنند.

جمع این دو نوع واقعیت دوره گذار تمدنی ما را تعریف می‌کند. آن که فقط نوع اول را می‌بیند از فروپاشی تاریخی ایران صحبت می‌کند. من اما هر دو را می‌بینم؛ پس بدیهی است که دست‌کم ۵۰٪ احتمال بدهم نتیجه این تحول تمدنی ایرانی است بسیار پویا و منحصر به فرد در جغرافیای زمین. این یعنی جامعه ایرانی دینامیکی دارد، که برخلاف گزاره‌های متعارف، ایران را به سمت جامعه‌ای با مدرنیته پایدار و تاب‌آور پیش می‌برد. حتی اگر برای سرانجام این دوره گذار ۵۰ سال دیگر در نظر بگیریم باز هم در مقایسه با دوره حدود ۸۰۰ ساله غرب برای تحول و جهش دوره کوتاهی است. بسیاری از تمایز میان تحول فرد و اجتماع، از تمایز ویژگی‌های فرد و اجتماع، و از تمایز قوانین حاکم بر رفتار فرد و رفتار اجتماع بی‌خبرند و به آن بی‌توجه. در یادداشت‌هایی پیرامون سامانه‌ها و اثرهای نامنتظر و نامنظور به تفصیل در این مورد نوشته‌ام. تنها یادآوری می‌کنم که اخلاق فردی هرچه باشد، متمایز است از اخلاق جمعی در اجتماع. جامعه سالم را انسان‌های کامل (چه اسلامی و چه غیره) نمی‌سازند. جامعه سالم با فرض ناقص بودن انسان‌ها، با فرض انسانی که هست و نه قرار است باشد، ساخته می‌شود و این دستاورد دنیای جدید است، جوهره مدرنیته است. برخلاف این واقعیت، مسئولان ما و مردم ما هنوز کمابیش به دنبال شخص اصلاح‌اند، به دنبال فرد دستپاک‌اند، به دنبال حذف افراد فاسدانند، و متوجه نیستند که فساد و حکمرانی نامطلوب ما ناشی از یک خطای سامانه‌مند است نه خطای فرد. با حذف فرد خاطی مشکل فساد حل نمی‌شود. درک این گزاره درک علمی نوین می‌طلبد. نه اینکه پاکدستی بد است، پاکدستی فرض می‌شود همراه با ضعف انسان‌ها؛ اما سامانه گوریده<sup>۱۵</sup> اجتماعی تهیداتی دیگر می‌طلبد برای رفع فساد که ناشی از قاعده فقهی و عرفی ثقه است، قاعده‌ای مبتنی بر فرد نه سامانه!

#### ۳.۴ توجه به درج‌زدگی ۹۰۰ ساله

مثال‌های بسیار داریم از این درج‌زدگی اجتماعی نهصد ساله‌مان و انحطاطی که دچارش شدیم. در کتاب‌ها و نوشته‌هایم (به‌ویژه به تفصیل در کتاب *ایران ۱۴۲۷*) مثال‌های بسیار آورده‌ام. حالا، به فرمان نصب جانی‌خان به سمت سرداری و بیگلربیگی کل خراسان از سوی شاه سلطان حسین از سال ۱۱۰۷، یعنی حدود ۳۲۰ سال پیش، به عنوان نمونه‌ای دیگر توجه بکنید:

رقم سرداری و ایالت عالیجاه جانی‌خان<sup>۱۶</sup>

حکم جهان مطاع شد آنکه چون به یمن مواهب مالک ممالک ارض و سما، از دارالملک بقا به حکم «والله توتی ملکه من تشاء» فرمان روایی خطّه معموره غبرا، بنام نامی کامیاب همایون در اوراق لیالی و ایام بجامه خلود و دوام مثبت و مرقوم گشته، بر ذمّت همت والانهمت صافی طویت جهان پیمای لازم است که جمعی از مخلصان جانی و معتقدان حیاتی را که صاغراً عن کابر، حقوق خدمات در این درگاه عزّت و جاه داشته، و به عدوسوزی و دشمن‌شکنی و حسن تدبیر، مذکور السنه و افواه باشند، از اعطاف بیکران خدیوانه و الطاف بی‌پایان خسروانه بهره‌مند، و ارجمند فرماییم؛

از آنجا که صورت حال عبودیت اشتمال ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت درگاه، عالیجاه امیر الامراء العظام، بنده شایسته احسان غلامزاده قدیمی و دولتخواه صمیمی، نظام‌الایاله و الشوکه و الابهة و البساله و الاقبال، جانی‌خان در متخلخل این مقال با حسن وجهی نمایان بود، از ابتداء پنج ماهه تنگوزئیل، منصب رفیع الشان منیع المکان سرداری خراسان، و از ابتداء دو ماهه سنه مزبوره، بیگلربیگی‌گری کل خراسان و ایالت دارالسلطنه مزبوره را ضمیمه منصب والای مذکوره به ایالت و شوکت پناه عالیجاه مشارالیه، شفقت و مکرمت نموده، ارزانی داشتیم که چنانچه باید و به شیوه دولتخواهی و مردانگی سزد، و شاید رتق و فتق مهمات خلیق و برایا و قبض و بسط معاملات عساکر و رعایا که ودیعت جناب احدیّت -جلّ شانه و عظم برهانه- آمد نموده، در نظم و نسق و آراستگی سپاه ظفر پیمای و دفع و رفع بد اندیشان دین و دولت و بدخواهان ملک و ملت و دزد و قطاع الطریق و اجامره و اوباش و امنیت طرق و شوارع قیام و اقدام نموده، نوعی نماید که همگی رعایا و برایا از حسن سلوک او راضی و شاکر بوده، در جمیع دعای خیر جهت ذات اقدس نواب کامیاب همایون حاصل گردد، و در جمیع ابواب نیکو خدمتی و جانفشانی و حُسن سعی خود را بر نواب کامیاب همایون ظاهر سازد.

و هرگاه بیگلربیگیان و امراء عظام و حکام کرام آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و لرستان و کردستان و دار المرز، در حاضر ساختن قشون و مهم‌سازی موجب و انعام ایشان، و دفع و رفع اعادی تقصیر و مساهله و مسامحه واقع شود، جمعی را که در آن ولایت حاضر باشند، به نوعی تنبیه و تأدیب نماید که موجب عبرت سایر امرا گردد، و جمعی که مأمور به سفر و حاضر نباشند، جواب [حوالت؟] عرض نمایند که نواب

کامیاب همایون بازخواست، و جمعی که در راه دین و دولت خدمات شایسته نموده باشند به دستور جواب معروض دارد که درخور آن مشمول مکارم شاهانه فرماییم؛ و در هر سال چند مرتبه که مصلحت داند، سان ملازمان بیگلربیگیان و امراء عظام و حکام خراسان را ملاحظه نموده، اهتمام نمایند که هر یک قشون مقرر خود را نگاه داشته، مواجب و انعام ایشان را حسب الواقع عاید سازند؛ و چنانچه در این باب تقصیر نمایند تنبیه نماید.

بیگلربیگیان کشورستان ظفر توام و امرا والاشان معدلت شیم و حکام نصفت آیین عالی مقام و تیزدستان والا شأن ذوی الاحترام و سایر ملازمان سرکار خاصه شریفه و ملازمان و امرا و یساق کسان و عموم سکنه خراسان، عالیجاه مومی الیه را سردار و صاحب اختیار دانسته، هرگاه ایشان را به خدمات مامور سازد، مسلح و مکمل نزد مشار الیه حاضر شده، در هر باب آنچه مقرون به صلاح دین و دولت گوید تبعیت نمایند، [؟] و هر یک امرا و حکام خراسان که اخبار مخالفی را عرضه داشت یایه سریر خلاف مسیر نمایند. عالیجاه مشار الیه نیز اعلام و ... [وقایع؟] قلمی نمایند که تدارکی که در هر باب لازم باشد به عمل آورده، و از جواب برین جمله رفته از تخلف که موجب غضب و سخط شاهانه است، محترز باشند.

سادات عظام و کلانتران و ریش سفیدان و غازیان و ارباب و اهالی و جمهور و متوطنین دار السلطنه هرات عالیجاه مذکور بیگلربیگیان و تیولدار به استقلال خود دانسته، در جمیع موارد اطاعت و انقیاد مشارالیه را از لوازم دانند، و از سخن و صلاح و مومی الیه که متضمن اصلاح دولت ابد مدت است، بیرون نروند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده، از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و تصدیقات و نوشتجات عالیجاه مومی الله را و اهالی جمعی که به سرداری ایشان مقرر شده؛ معتبر دانند، درین باب قدغن دانسته در عهده شناسند. تحریرا شهر فی جمادی الثانی ۱۱۰۷

این فقط سجع و استعراب و حشو و غلو در نثر نیست که ناراحت‌مان می‌کند. این ناراحتی گواه است از فرهنگی حاکم که در دوره‌های بعد از دوره طلایی اسلام ما را و رفتار ما را به انحطاط کشاند. اگر به نثر فارسی قبل از سال‌های ۵۰۰ هجری نگاه بکنید، که کتاب *التفهیم* ابوریحان در نجوم مثال کم‌نظیری از آن نثر است، استحکامی بی‌نظیر

و تازگی عجیب در آن می‌بینید؛ حتی منسجم‌تر و منطقی‌تر از نثرهای دانشگاهی امروزه ما. اوج این انحطاط را در نوشتار از جمله در *تاریخ و صاف* و *دژئه نادره* می‌توان دید.

تازه با منشآت قائم مقام فراهانی و *رسالهء مجدیئهء مجدالملک* است، و به‌ویژه در *روزنامهء خاطرات محمدحسن خان اعتمادالسلطنه* پسر حاجب‌الدوله مثلاً آن‌جا که می‌گوید «... ملکم که سهل است، ملک‌الموت هم چارهء بدبختی و خرابی دولت ما را نخواهد کرد»<sup>۱۷</sup>، که در دورهء قاجار پالایش نثر فارسی شروع می‌شود و به تبع آن وارد کردن خردی نوین به حکمرانی ما. بسیار مهم است که در تحلیل اوضاع سیاسی امروز و پیش‌بینی فردایمان به این فرهنگ منحط که در این نثر نموده شده توجه داشته باشیم. مردمی که به این حد از انحطاط رسیده‌اند یک روزه نمی‌توانند از انحطاط به درآیند، ذهنشان فعال شود، و مشکل خودشان را در این جهان بسیار پیچیده حل کنند. توقعمان از خودمان باید منطبق باشد بر واقعیت‌های اجتماعی. تحلیل خودم را از این واقعیت‌ها در دو کتابم یکی «*ایران ۱۴۲۷*» و دیگری «*ایران ۲۱/۱۵*» نوشته‌ام. نوشته‌های آقای ترکمان پیرامون سیاست در دوره‌های اخیر از جمله مقاله «*طبقه و قشری که در ۱۲۳ سال اخیر بیشترین آسیب را دید*» تامل برانگیز است.<sup>۱۸</sup> جامعه‌ای که پس از هشتصد سال می‌خواهد برخیزد بدون شک درگیر همان ساختار ذهنی گذشتهء خود است حتی اگر خودش را روزآمد جلوه دهد! این شرایط هنوز پس از صد سال آشنایی با تحولات جهانی در میان نخبگان ایران دیده می‌شود، اگر خواسته باشیم! از این رو است که در تحلیل اوضاع کنونی ایران و پیش‌بینی آینده آن باید این شرایط گذشته‌مان که ساختار ذهنی ما در آن منجمد شده به حساب آید.

#### ۴.۴ ریشه‌های رفتار ما

در دوران طلایی اسلام، که تفکر و علم و صنایع و نیز تجارت شکوفا بود، شاید همه این فعالیت‌ها راهی برای رضایت خدا تلقی می‌شد. با شروع عصر گذار به انحطاط ما، با روی کار آمدن سلجوقیان و مقید کردن خرد و تفکر به نیاز شریعت<sup>۱۹</sup>، طریق رسیدن به خدا هم محدود شد؛ توجه داشته باشیم در این دورهء گذار به انحطاط هنوز جرقه‌هایی از علم و تجارت و رفاه در جامعه‌های اسلامی مشاهده می‌شود اما در افول آن شکی نیست<sup>۲۰</sup>. به این سند از قرن ششم توجه کنید: نجم‌الدین کبری در رسالهء

۱۷ ر.ک. زبان زنده، منوچهرانور، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۹۸، صص ۶۰-۱۰۳.

۱۸ <https://telegra.ph/۲۷-۱۲-دید-را-آسیب-بیشترین-۱۲۳-سال-اخیر-بیشترین-آسیب-را-دید-۱۲-۲۷>

۱۹ رضا منصوری، ر.ک. فصل ۵ از کتاب *معماری علم در ایران*، ایران من ۴، نشر دیپایه، زمستان ۱۴۰۰.

۲۰ علی مظاهری، *زندگی مسلمانان در قرون وسطی*، ترجمه مرتضی راوندی، تهران، مرکز نشر سپهر، ۱۳۴۸.

الاصول العشره نخست حدیث معروف «الطرق الی الله تعالی بعدد انفاس الخلائق» را نقل می‌کند و پس از آن به معرفی سه «طریق اقرب» می‌پردازد: «طریق اختیار، طریق ابرار، و طریق شطّار».

« راه نخست راه کسانی است که بر نماز، روزه، خواندن قرآن، رفتن به زیارت، و جهاد با کفار تاکید می‌کنند.

راه دوم راه کسانی است که بر طریق زهد و ریاضت‌اند،  
راه سوم مخصوص «اهل محبت» است، یعنی راه شوخان و بی‌باکان که محبت بر ایشان مستولی است.»

نجم‌الدین کبری این طریق سوم را نسبت به دو طریق دیگر ارجح می‌داند.<sup>۳۱</sup> هر فعالیت انسانی دیگر مشغله‌ای ثانویه است. طریقی هم که مبتنی بر علم باشد اصلاً مطرح نمی‌شود. این سه طریق را، که ریشه در رفتار فرهنگی ما ایرانیان دارد، می‌شد قبل از انقلاب در رفتار مردم مشاهده کرد. اهل هر سه طریق در انقلاب مشارکت داشتند و گزاره‌های انقلابی آن زمان بیش از هر چیز مبتنی بر طریق سوم، طریق شطّار، بود، عشق به انسانیت بود، آزادگی بود، مفهومی ایرانی، مفهومی مبتنی بر فرد، که همه را جذب می‌کرد، نه آزادی که مفهومی اجتماعی و مدنی است مبتنی بر توافق جمعی در یک جامعه مدنی. توافقی نانوشته اما در ذهن همه بود که در طریق شطّار و در آزادگی فردی پذیرش غیر هم نهفته است، یعنی آمادگی برای توافقی مدنی در ناصیه همه دیده می‌شد. قرار نبود اختیار دست بالا را بگیرند و توافق جمعی را کفر بدانند. قرار نبود اختیار «امت» را از ملت جدا کنند. قرار نبود اختیار ملّت نأمت را به شهروند درجه دو فرو بکاهند. قرار نبود آزادگی از فرهنگ ایرانی زوده شود و آزادی هم تنها برای امت باشد و ملت در انقیاد. قرار بود همه برای ایران باشند. قرار بود اسلام هم به ایران خدمت کند. قرار بود اسلام وحدت برای مردم و برای ملت بیاورد نه این‌که اسلام وسیله تفکیک ملت شود؛ قرار بود به هر ایرانی، بله حتی به هر انسان، نان داده شود و از اسلامش نپرسند.<sup>۳۲</sup> چه شد؟

جمهوری اسلامی فرصتی ایجاد کرد برای طریق اختیار، همان قرائت غالب و پر قدرت در جمهوری اسلامی که علم را بر نمی‌تابد مگر آن دانشی را که در جنگ با کفار یا امور

۲۱ محمد رضا عدلی، نفوذ طریقت عشقیه در هندوستان به روایت شیخ قاضی، مجله شبه قاره، ویژه نامه فرهنگستان، شماره ۸، ص ۵۲، ۱۳۹۷.

۲۲ «مراقب باشیم کسانی که اولویتشان ایرانی بودن است سر کار نیایند»: آیت الله مصباح یزدی، خبرگزاری فارس، جمعه ۱۳۹۱، شماره ۱۳۰.

مذهبی روزانه بدان محتاج باشد. مخالفت با علوم انسانی نیز در همین چارچوب درخورِ درک است که به دفعات از اخیاریون شنیده‌ایم<sup>۳۳</sup>. شک نکنیم اگر اهل این طریقت از آزاداندیشی صحبت می‌کنند تنها در چارچوب نوعی فقاقت معنا دارد، و منظور از حمایت از علم هم حمایت از دانش دست دوم یا سوم دفاعی است، و نه علم مبتنی بر خرد فعال؛ در نتیجه خرد لازم همان خرد نقل‌بنیان است و خواهد ماند<sup>۳۴</sup>. بر همین منوال و متناظر با خرد نقال، توافق جمعی به معنی حق یک ملت و مدنیت مبتنی بر توافق پذیرشی در تفکر اخیری ندارد. این روال حکمرانی اخیاریون، در عرف علوم سیاسی مدرن، به اقتدارگرایی و تمامیت‌خواهی می‌انجامد و در نتیجه عشق و صلح و محبت و مدارا و تساهل را، که از ویژگی‌های ایرانیان و نیز اهل طریقت شطار، شطاریون، است، نابود می‌کند. به‌رغم میل اخیار، که اُمت‌خواه‌اند و ملت‌گریز، ملت در ایران جدید متبلور شده، ملتی که به طریق شطّار است و دارد به بلوغ لازم برای توافق جمعی و قانون مبتنی بر آن می‌رسد. محور زندگی این ملت عشق است و هدفش صلح و رشدِ انسانیت، و نیز آزادگی فردی و آزادی جمعی و مدنی.

برای اخیاریون، که قدرتِ محورِ تفکرِ آنان است، به خاطر نامطلوب دانستن وجود ملت و به خاطر مخالفت با خرد‌کنشگر و رضایت به خرد نقال حد اکثر دستیابی به دانش دست دوم و سوم کافی است. پس هیچگاه به علم مطلق و قدرت مطلق دست نخواهند یافت و سر انجام مجبورند قدرت مطلق و علم مطلق را به بیگانگان وانهند و با آن کنار بیایند. این رضایت، اگر به‌هر دلیل پایدار بماند، مانع اصلی جهش تکاملی ملت ایران خواهد شد.

طریق ابرار، در مورد علم و در مورد هر تحولی، خنثی است و به قدرت و مدنیت فکر نمی‌کند. به ویژه که، ابراریون یعنی مدافعان طریق ابرار، در جمهوری اسلامی نه نقشی

۳۳ ریبسی، ریبسی قوه قضائیه در کنگره علوم انسانی اسلامی (ایسنا، یکشنبه ۳ آذر ۱۳۹۸):

- اگر نظام مبتنی بر دین باشد، باید مغزافزار و نرم‌افزار آن نیز مبتنی بر علوم انسانی اسلامی باشد، زیرا مطلقاً علوم انسانی سکولار نمی‌تواند مغزافزار جامعه باشد.
  - لازم است ریل‌گذاری‌هایی نو برای علوم انسانی اسلامی از نوع مدرسی که امروز در قم فعالیت دارند یا برخی مجموعه‌های دانشگاهی تاسیس شده‌اند و به عنوان مجموعه‌های تخصصی فعالیت دارند.
  - تفاوت زمان ما با شیخ انصاری صاحب مکاسب، مرحوم محقق و دیگران در این است که فقه باید حکومت کند و تمام زوایای جامعه مبتنی بر دین و آموزه‌های دینی باشد.
  - علم تجربه شده در جهان که امروز شاهد آن هستیم، ساختن ابزار برای از بین بردن انسان و حقوق انسان است و جامعه بشری از این دانش در رنج است. علم و دانش در مغرب زمین بدون معنویت و اخلاق به بن بست رسیده است.
  - در آزاداندیشی و نشاط علمی مسائل حل می‌شود. دستگاه‌های حاکمیتی نیز باید از نوآوری‌های علمی حمایت کنند و این حمایت با سخن امکان‌پذیر نیست، بلکه باید واقعی باشد.
- ۳۴ ر.ک. به کتاب مبانی علم و طراحی مفهومی دانشگاه، ایران من ۶، نشر دیبایه، تهران، زمستان ۱۴۰۰.





## شطاری در سوگ شطاری دیگر

چه سازم به خاری که در دل نشیند

یادداشت اختصاصی محمود دولت آبادی در سوگ  
سردار شهید قاسم سلیمانی، روزنامه ایران ۱۴ دی  
۱۳۹۸

بوسه عاشقانه سردار شطّار  
بر پای مظهر عشق

دارند و نه حمایت می‌شوند. ابراریون در تحول جامعه ما هم بی‌نقش‌اند؛ پس انتظار نقشی چه مثبت و چه منفی در جهش تکاملی ایران هم نباید از آن‌ها داشت.

طریق شطّار، که عمده مردم برآند، باز هم در شرایط کنونی با خرد نقل‌بنیان کنار آمده و متوجه ضررهای آن نیست. اما اگر قرائت این طریق غالب شود یا به هر طریقی به کمک اخیریون بیاید و اخیریون با شطاریون به توافقی برسند می‌توان انتظار داشت عشق به مردم و عشق به خدا و عشق به علم و خلاقیت فراهم شود، و در نهایت جامعه‌ای مبتنی بر یک توافق جمعی به توسعه و رفاه و آزادی و آزاداندیشی بینجامد.

اکنون، هر سه طریق با خرد نقل‌بنیان و دانش دست‌دوم و سوم راضی‌اند. ابرار که به زهد و انفعال راضی‌اند و ساکت. اخیار هم عشق و ملت را بر نمی‌تابند؛ به هر روشی، حتی تزویر و بهتان و دروغ و قدرت، هر ناخپاری را حذف می‌کنند، خواسته و ناخواسته نفرت می‌پراکنند، با مروت و مدارا، این بنیان‌های رفتار ایرانی، غریبه‌اند، جامعه را قطبی می‌کنند، و با رفتار غالبانه خود در رحمت را به روی مردم پیش می‌کنند. طنز رفتار اخیریون را به دفعات در رفتارهایی که معمولاً ناسلامی تلقی می‌شود دیده‌ایم. اخیریون که با خشونت میانه خوبی دارند با فرهنگی که نماد خشونت است و زاییده تفکر جامعه‌ای با محور فکری قدرت مطلق، مانند موسیقی راک، هم لازم شود کنار می‌آیند؛ یادمان نمی‌رود تتلو را در کنار مدافعان این طریقت در آخرین فعالیت‌های انتخاباتی ریاست‌جمهوری. شطار اما چنین رفتاری را بر نمی‌تابند؛ فرهنگی که لطافت‌زا است و عشق به انسان و عشق به خدا محور هر فعالیت است. مولانا نماد شطار است؛ و همین است که اخیار او را بر نمی‌تابند و دیدیم که چگونه بعضی از مدافعان

اخپاری‌گری در حوزه علمیه اخیرا با تهیه حتی یک فیلم از زندگی او مخالفت کردند؛ و حافظ اوج بیان این منش ایرانی!

تنها در طریق شطار است که عشق به علم هم می‌تواند پابگیرد، خرد فعال به وجود بیاید، و به تبع آن جهش تکاملی؛ ملت این را می‌خواهد. تفکر غالبِ اختیار در جمهوری اسلامی هنوز این را درک نکرده است.

#### ۵.۴ جهش انسان نوین ایرانی

حکمرانی کنونی به سبکِ اختیارپویان اجازه تحول و جهش تکاملی در ایران را نمی‌دهد. اختیار بنا بر منش فکری خود، که عاری از عشق است چه به خدا چه به مخلوق خدا، نمی‌تواند به علم مطلق میدان بدهد و قطعاً نمی‌تواند قدرتی مطلق به دست آورد. از این رو، هیچ‌گاه هم‌اورد قدرت‌های مطلق جهانی نمی‌تواند بشود؛ و مقابله با قدرت‌های جهانی به سبکِ «ایجاد مزاحمت» هم مرزی دارد. علاوه بر این، چون ملت در تفکر اختیاری مفهومی مزاحم است قدرت هم نمی‌تواند مردمی بشود، پس پایدار نیست. در نهایت، قدرت‌های جهانی دست بالا را می‌گیرد و ما را مدیریت خواهد کرد اگر فرو نپاشیم.

من اما جهش انسان نوین ایرانی را بسیار محتمل می‌دانم. می‌گویم چگونه. ایجاد قدرت و حفظ امنیت در کوتاه مدت توسط اختیار ممکن شده است اما در دراز مدت بدون مشارکت و توافق ملت این حرکت حتماً ابتر می‌ماند و به ضعف تبدیل خواهد شد. تنها در هماهنگی با ملت است که می‌توان قدرتی پایدار و بی‌بدیل به وجود آورد به دو دلیل. اول اینکه اختیار توان حکمرانی بدون مشارکت ملت را ندارد. دوم اینکه تنها تفکر اهل شطّار می‌تواند به علم مطلق دست یابد یا در آن مشارکت کند. و این هر دو برای ادامه حیات اختیار لازم است. پس اختیار یا به طریقی از حکمرانی کنار خواهند رفت یا به ناچار با ملت و با تفکر شطّار کنار می‌آیند. ملت تازه متبلور شده ایران با فرهنگ شطّار غالبِ خودش روش‌های ظریفی به کار خواهد بست تا اختیار را به خود متمایل کند تا دست از اختیاری‌گری بردارد و تنها به قدرتی که عشق مطلق ناشی از تفکر شطّاری لازم دارد بپردازد! این توافق ایجاد خواهد شد میان اختیار و شطّار. این تنها راه تکاملی جلو روی ما ایرانیان است. توافقی که با اصول فرهنگی ریشه‌دار ما منافاتی ندارد و در گذشته هم تجربه شده. این توافق هم قدرت و امنیت برای ایران می‌آورد، هم راه را برای رفتن به سوی علم مطلق باز می‌کند، و هم این که

طریق تمدنی جدیدی برای انسان آینده باز می‌کند: عشق مطلق به انسان و انسانیت به جای قدرت مطلق. این هدف علم مطلق و عشق مطلق است که به جهش تکاملی (فرگشتی) انسان ایرانی می‌انجامد.<sup>۲۵</sup>

علم مطلق<sup>۲۶</sup> عنوانی است که به اختصار، بنابر نوشته جerald هولتون<sup>۲۷</sup>، به فعالیت علمی دانشمندانی چون نیوتون و پس از او می‌شود نسبت داد. از جمله پلانک که می‌گوید هدف از علم «مهار کامل جهان حس‌پذیر» است. هولتون عنوان «برنامه پژوهشی نیوتونی» را هم برای این منظور نامناسب نمی‌داند. به همین قیاس، از «برنامه پژوهشی بیکنی» یا قدرت مطلق<sup>۲۸</sup> نام می‌برد، به خاطر این گفته فرانسویس بیکن که علم را در خدمت «گسترش مرزهای سلطه انسان» می‌داند. در مقابل، هولتون از «برنامه پژوهشی جفرسون» هم نام می‌برد، که هدف علم را شناخت مطلق همراه با قدرت مطلق، یعنی برنامه نیوتونی همراه با بیکنی، نمی‌داند بلکه «آزادی و خوشبختی انسان» را در علم می‌جوید. هولتون به‌ویژه در مورد جفرسون به تفصیل از توجه وی به موضوع‌های اجتماعی نام می‌برد. روشن‌تر این است که علم و هدفش یعنی شناخت را از سیاست‌گذاری علم متمایز کنیم. به این ترتیب و با توجه به واژگان امروزی، برنامه بیکنی و برنامه جفرسونی را بهتر می‌دانم برنامه یا هدفی در سیاست‌گذاری علم بنامیم و نه هدف علم. با این واژگان، حالا می‌شود گفت که سیاست‌گذاری بیکنی قدرت مطلق دست بالا را در غرب گرفت، و نه برنامه یا سیاست جفرسونی. عده‌ای هم در شرق و در ایران اسلامی علم و علم مطلق نیوتونی را با سیاست پذیرفته و غالب در غرب، یعنی قدرت مطلق، یکی دانستند؛ اشتباهی که راه توسعه ما را هم سد کرده. علاوه بر این، همان‌گونه که به تفصیل در کتابم با عنوان «مبانی تفکر در علوم فیزیکی» گفته‌ام، علم نوین را، که در ادامه علم مطلق حاصل شده ابزاری برای تفکر می‌دانم که روش‌هایی برای حل مسئله مورد نیاز مردم و جامعه پیشنهاد می‌کند؛ علمی که دینامیک‌اش در خودش نهفته و برای هر رشدی باز است و هر تحولی را پذیرا. مخالفت با علم مطلق عین جهل است. اما مخالفت با سیاست‌گذاری علم مبتنی بر قدرت مطلق بسیار مطلوب.

۲۵ اولین بار همین طریق با عنوان عشق پویا در انتهای کتابم مترج شد: ایران ۱۴۲۷، ایران من ۱، نشر دیبایه، تهران، زمستان ۱۴۰۰.

26 omniscience

27 Gerald Holton, *Science and Anti-Science*, Harvard University Press, Cambridge, 1993.

28 omnipotence

ما ایرانیان شطار، پیرو سنت دیرینه‌مان که هدفش عشق و صلح و انسان‌دوستی است، باید عشق مطلق<sup>۴۹</sup> را سرلوحه سیاست‌های علمی خود بکنیم و از تقاضا برای قدرت مطلق برحذر باشیم. از قضا، تحولی که در فضای سیاسی ایران با غلبه تفکر شطاری به اخیری در جمهوری اسلامی دیده‌ایم شبیه است به غلبه برنامه بیکنی بر برنامه جفرسونی در ایالات متحده آمریکا. روح ایرانی تطبیق بسیار دارد با برنامه جفرسونی و نه بیکنی. جهش ایرانی فقط با این برنامه محقق خواهد شد. من این جهش و تکامل را ممکن و مطلوب جهانی می‌بینم. اگر قرار باشد نقشی در تمدن‌سازی برای آینده بشر داشته باشیم این نقش تنها و تنها بر پایه برنامه عشق مطلق، صلح و انسان‌دوستی و طبیعت‌دوستی، می‌تواند استوار بشود. ایران این راه را خواهد رفت. ملت شطار ما به نخبگان سیاسی کشور رخصت داده است؛ حالا با نخبه‌لقبانِ اخیرِ در گود است که فرصت بدهند به عشق و به صلح. امیدوار باشیم و در آن بکوشیم.



## عبور از سندرم ۵. اُمّت و ملّت<sup>۳۰</sup>

بالجمله چون اساس علم را بر بنیاد صحیح محکم ... مطالب علمیه را تعمیم دادند و افکار و اذهان و مقالات و اقلام را آزادی دادند. دانستند تا عدل و مساوات و درستی و محبت هموطنان و هم مذهبان نباشد هیچ قوم زنده نمی‌شود. *بستان‌الحق*، کتاب مملکت داری  
شیخ ابراهیم زنجانی<sup>۳۱</sup>  
اوائل سنه ۱۳۲۳ هجری / ۱۹۰۵ میلادی

### ۱.۵ درآمد

در چند مقاله و یادداشت در این ۵ سال گذشته از انسان ایرانی و جهش آن صحبت کرده‌ام، از ملتی در حال تشکیل، تفکیک شده از اُمّت، و از مُدَرَبِیت ایرانی که منحصر به فرد خواهد بود<sup>۳۲</sup>. رویدادهای یکی دو سال گذشته این انسان ایرانی را و نقش ملّت و اُمّت را کمی روشن‌تر کرده. مصداق‌های فراوان و روشنی هویدا شده که نشان از پافشاری بعضی در اُمّت‌سازی در ایران دارد؛ حتی در این حدّ که گفته شده اگر کسی اُمّت و ولی را قبول ندارد ایران را ترک کند؛ البته بسیار فراوان‌تر رفتارهایی می‌بینیم که منجر به فرار از دست اُمّت می‌شود، از فرار مغزها بگیرد تا مهاجرت بسیار کسانِ دیگر که تاب ماندن در شرایط غلبه تفکر اُمّت، تفکر اُمّی، را ندارند. تنها به چند گزاره‌ه اخیر توجه کنید:

آقا تهرانی، نماینده مجلس:

در انتخابات پیش‌رو همه باید گوش به فرمان ولی باشیم و با بصیرت وارد عرصه شویم تا شاهد انتخاب و تشکیل دولت جوان و حزب‌اللهی باشیم.<sup>۳۳</sup>

علم‌الهدی:

اگر از حالا به بعد مسئولی از مذاکره و آشتی با آمریکا حرف بزند بدانید که خائن به انقلاب است.<sup>۳۴</sup>

۳۰ بهار ۱۳۹۹

۳۱ به اهتمام زهرا عرب‌پور، نشر چشمه، تهران ۱۳۸۸، ص ۱۳.

۳۲ رک ایران من/۵، سندرم دوره نقل، جلد دوم، مقاله‌ها و مصاحبه‌ها، ص ۴۶۰، انتشارات دبایه، تهران، ۱۴۰۰.

33 Entekhab.ir/002WTZ

34 Entekhab.ir/002WUY

سید ابوالحسن مهدوی، نماینده خیرگان:

جانم به لبم رسیده؛ دوچرخه سواری زنان یعنی توهین به خدا. توهین به روحانی (رییس جمهور) مهم‌تر یا خالق<sup>۳۵</sup>!

سید هاشم حسینی بوشهری رئیس شورای عالی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم:

باید در ساختمان‌های چند طبقه مسجد ساخت.<sup>۳۶</sup>

پناهیان

مناظره مانند بازیگری است. هر کس بهتر بازی کند رأی بیشتر می‌آورد. این همان الگوی حکمرانی غربی است.<sup>۳۷</sup>

کاظم صدیقی امام جمعه موقت تهران:

مردم به «ولی» مشروعیت نمی‌دهند بلکه فقط در مقبولیت اثر دارند. اگر عموم جامعه فردی را که صلاحیت ندارد انتخاب کنند در قیامت مؤاخذه خواهد شد.<sup>۳۸</sup>

9

رحیم پور ازغدی

وقنی جامعه نادان باشد، حاکم خوب هم باشد مردم او را تنها می‌گذارند. این‌ها لایق معاویه‌اند.<sup>۳۹</sup>

## ۲.۵ دوگانه‌های ملت-دولت و امت-ولی

واژه ملت در عرف علوم سیاسی مدرن در ترکیب ملت-دولت درک می‌شود. امت اما مفهوم دیگری است. امت بخشی از ملت به معنی عام آن است که در چنبره قرائتی خاص از مذهب شیعه (یا سنی) زندگی می‌کند و ولی‌امر فصل‌الخطاب هر کنش اجتماعی افراد یا نهادهای آن است. گزاره‌های سیاسی مرحوم مصباح یزدی که به نظر بعضی خوش نمی‌آمد در چارچوب امت-ولی است و نه در چارچوب مفهومی ملت-دولت. گزاره‌ها و کنش‌های روزمره در ایران را هم باید به کمک این چارچوب‌های مفهومی متمایز درک کرد. مردم به امید ملت-دولت‌اند در حالی که قدرت‌مداران به سوی امت-ولی! هنگامی که از انقلاب مشروطه صحبت می‌شود، یا از انقلاب اسلامی، یا از مردم‌سالاری دینی، که مفهومی گنگ در ابتدای انقلاب اسلامی بود، باید

35 Entekhab.ir/002WaY

36 Entekhab.ir/002Wid

37 Entakhab.ir/002WuV

38 Entekhab.ir/200WyP

39 entekhab.ir/002X8m

دخیل بودن نوع تفکر امت-ولی و ملت-دولت را پیش رو داشت. اکنون می‌شود دید که پس از چهل سال، و به‌قولی در چلهء دوم انقلاب، واژهء مردم‌سالاری دینی دارد مفهوم روشن خود را در چارچوب امت-ولایت به عنوان نوعی مشروع<sup>۴۰</sup> و نه مشروطه پیدا می‌کند. این تمایز درک مفهومی بسیار رفتارها و گفتارهای روزمرهء سیاسی را روشن می‌کند. مفهوم دوقطبی در جامعهء ایرانی را، که من هم گاهی به‌کاربرده‌ام، حالا می‌شود این‌گونه و بی‌ابهام بیان کرد: مردم ایران به دو دسته، یا سامانهء جامعهء ایران به دو زیرسامانه، تقسیم می‌شود: امت و ملت. در چارچوب ملت-دولت از فرذ با عنوان شهروند یاد می‌شود. شهروندان، بنابراین تعریف، بر مبنای یک قرارداد اجتماعی با مدیریت دولت زندگی می‌کنند. در چارچوب امت-ولی شهروند بی‌معنی است چون قرارداد اجتماعی بی‌معنی است. حکم ولی‌امر مطاع است و قراردادی به‌جز اشهدین و اطاعت مقبول نیست. در این نوع تفکر کشور و ملت اهمیت ثانویه دارد و اولویت با امت است که -بسته به منافع اُمت و شرایط سیاسی- در یک یا چند کشور می‌تواند پخش باشد. مفهوم جبههء مقاومت را نمی‌شود بدون در نظرگرفتن این چارچوب فکری به‌خوبی درک کرد.

البته گفته باشم، هنگامی‌که از دو قطبی در ایران صحبت می‌کنم، تصور نشود فقط دوگونه تفکر، یا منش، یا رفتار انسانی در ایران داریم. قبلاً نوشته‌ام که ایران را به لحاظ فرهنگی و تنوع رفتار مدنی جامعه‌ای نه ناهمگن که چندگن<sup>۴۱</sup> می‌بینم، که فرهنگ‌ها و رفتارهای چندگن مرتبط با زمان‌های مختلف در آن مشاهده می‌شود. این جامعه ناهم‌زمان است، یا به عبارتی در آن شاهد اُزمانی<sup>۴۲</sup> هستیم. در این جامعه اُزمان می‌شود طیف بسیار گسترده‌ای از دیدگاه‌ها را برشمرد. اما هنگامی‌که از دوقطبی یا دوگانه‌ای مانند امت-ملت صحبت می‌کنم منظور دو دیدگاه متفاوت اما غالب است؛ دو گروه که قله‌های این چندگنی و ازمانیت را بیان می‌کند و از قله‌های کوچک‌تر در طیف چشم پوشیده‌ام. یعنی اگر منحنی توزیع جمعیت در برابر دیدگاه سیاسی را رسم کنیم، مستقل از افت‌وخیزهای محلی، دو قله می‌بینیم و نه یکی آن‌گونه در کشوری صنعتی است که شهروندان در قراردادی اجتماعی زندگی می‌کنند. از همین رو صحبت

۴۰ رک کتاب نظریه حکومت قانون در ایران، سید جواد طباطبایی، انتشارات ستوده، تبریز، ۱۳۸۶، به‌ویژه فصل ۷ و ۸. با توجه به نوشته‌های متنوع از مراجع در آن زمان در حمایت از مشروطه شاید بشود گفت دلیل به‌یاد نیاوردن مشروطه همین متون بوده است.

۴۱ Heterogenous. رک کتابم ایران ۱۴۲۷؛ و نیز مبانی علم و طراحی مفهومی دانشگاه در ایران. هر دو در مجموعه ایران من، انتشارات دیپایه، تهران ۱۴۰۰.

۴۲ anachronism. در جعل این واژه از پیشوند «آ» به معنی نفی زمان و پسوند «ابت» هم در مقام اسم ساز استفاده برده‌ام.

از توافق نخبگان برای توسعه در ایران بی‌معنی است چون برای نخبگان هم دو قله باید متصور شد با دو دیدگاه متمایز آشتی‌ناپذیر: نخبگان متناظر با ملت که رفاه و حل مشکلات جامعه را منظور از توسعه می‌دانند، و نخبگان متناظر با امت که معنویت و بهشت را با قرآنتی ویژه منظور از توسعه می‌دانند. غفلت از این دوگانگی مانع اصلی توسعه کنونی ایران است. تا این دوگانگی هست توسعه‌ای در کار نخواهد بود، مگر توسعه فرهنگی در رفع این دوگانگی!

### ۳.۵ مردم‌سالاری دینی؟

درکی روشن از نوع حکومت که بر آن نام مردم‌سالاری دینی گذاشته‌ایم داریم؟ این ترکیب به نظر می‌رسد اول بار بعد از انقلاب اسلامی باب شده، ترجمه واژه‌ای با ریشه در فلسفه‌های علوم سیاسی شناخته شده یونانی نیست. واژه‌هایی مانند مردم‌سالاری (دموکراسی)، دین-سالاری (تئوکراسی)، اندک‌سالاری (پلوتوکراسی)، ثروت‌سالاری (الیگارشی که نوعی اندک‌سالاری است)، دست‌کج‌سالاری<sup>۴۳</sup> (کلیتوکراسی)، اشراف‌سالاری (اریستوکراسی)، و ملاک‌سالاری (تیموکراسی) همگی در فلسفه علوم سیاسی خوش‌تعریف‌اند. اما مردم‌سالاری دینی از این دست نیست، که لابد ترکیبی از این مفاهیم بر جنبه‌هایی از آن تطبیق می‌کند. متأسفانه در ۴۰ سال گذشته، که این ترکیب باب شده، هنوز تبدیل به یک موضوع جدی در فلسفه سیاست نشده - نه از جانب مسلمانان و نه دیگران. در حوزه علمیه هم، با این همه هزینه برای رشد تفکر شیعه ندیده‌ام یک مکتب فلسفی از آن به‌در آمده باشد. هر چه بوده گفتمانی سیاسی بوده. به‌ویژه درخور توجه است که واژه مشروع آمده زمان مشروطه باب شده اما در انقلاب اسلامی از آن استفاده نشده، گرچه بزرگ‌راهی به نام واضح آن نامیده شده. فقدان یک گفتمان فلسفی پیرامون این مفهوم بدون شک در مشکلات سیاسی کشور ما تأثیر عمیقی دارد. کما این‌که هنوز تصور روشنی از این مفهوم نیست و هر گروه با هر مشرب فکری تفسیر دلخواهی از آن می‌کند. گاهی «انقلابی بودن» و «مردم‌سالاری دینی» در واژگان سیاسی روز مترادف گرفته می‌شود بدون این‌که هر یک تعریف مشخصی داشته باشد<sup>۴۴</sup>.

۴۳ از قضا هم‌زمان با باب شدن مفهوم دولت پاک‌دست در دولت نهم و دهم دست‌کجی و فساد بنابر آمار در ایران رشد بی‌بدیلی داشته.

۴۴ تعداد درخور توجهی کتاب در واکنش به نوشته‌های سید جواد طباطبایی در نهادهای مختلف حوزوی در قم نوشته شده که باید به فال نیک گرفت. اما در این نوشته‌ها کمتر تحلیل به معنای امروزی دیده می‌شود و بیشتر تکیه به اعتقاد مذهبی است نه خرد روشمند. از جمله کتاب *اندیشه سیاسی صدرالمتألهین*، نوشته نجف لک‌زایی در سال ۱۳۸۱ از انتشارات بوستان کتاب قم درخور توجه است. در نظر داشته باشیم صحبت از فلسفه سیاسی متعالیه ملاحظه است، فیلسوفی که هم‌زمان با دکارت و اسپینوزا و لایبنیتز در اروپا می‌زیست. در این کتاب هنگامی که از فلسفه سیاسی ملاحظه صحبت می‌شود به روشنی واضح است که ->



اقتدارگرایی، به‌ویژه اقتدارگرایی فردی که ما در دوران قاجار و پهلوی شاهد بوده‌ایم در چارچوب امت-ولی جایی ندارد؛ حتی در مصداق شیعی آن که ولی‌امر هم برمبنای اجتهاد تصمیم می‌گیرد. آنچه ما اکنون در بخشی از حاکمیت شاهد هستیم گروهی اقتدارگرا است که چندان به جزییات فقهی هم کاری ندارد و از روش‌های اقتدارگرایی صفوی طبیعت می‌کند، که به مراتب خشونت‌آمیزتر از قاجار و پهلوی است؛ همان که در نوشته‌های اخیرم با نام اندیشه‌خواری یا اقتدارگرای چگینی‌وار نام بردم. گاهی هم احساس می‌شود سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام الملک و روش او مثلاً در تعقیب و نابودی زنداقه و مزدکیان -ترجمه کنید به ضد انقلاب یا نفودی‌ها- راهنما است. در غلبه‌ی چارچوب امت-ولایت ملت وجود ندارد، آنچه غیر از اُمت است در بهترین شرایط اهل ذمه تلقی می‌شود که جزیه می‌دهد و دولت اسلامی خود را موظف می‌داند از او حمایت کند. ولی‌خانه‌ی او نباید بلندمرتبه‌تر از خانه‌ی مسلمان (امی) باشد. این گزاره در عرف مدرن امت-ولی این‌گونه هم معنی می‌شود: ذمی‌لقب نباید علمش بیشتر از اُمی نمود پیدا کند. قضیه‌ی میرزاخان‌ی و بی‌توجهی نظام اسلامی به او را باید از این دست دید: ملت و دولت از او استقبال کرد اما امت سکوت و سکوت! تاریخ هم در این نظام امت-ولی معنی دیگری پیدا می‌کند: تاریخ امت یا قرائت خاص متناسب با نظام امت-ولی؛ و همین است که امت این نظام را بر نظام صدر اسلام مرجح می‌داند! تفکر را هم در همین چارچوب باید دید: تفکر به معنی مطلق خردورزی نیست، فلسفه نیست، بلکه کلام است یعنی خردی که در ذیل مفروضات مرتبط با نظام امت-ولی قرار می‌گیرد و ولی‌امر مرز آن را مشخص می‌کند. همین‌طور هنر و شعر و هر فعالیت دیگر انسانی از جمله خلاقیت! خلاقیت در نظام امت-ولی عملاً بی‌معنی است! نوآوری هم که همان بدعت باشد مذموم است.<sup>۴۵</sup>

شایسته‌سالاری<sup>۴۶</sup> مفهوم دیگری است که در ایران کنونی به‌کار می‌رود اما معنی‌ای متفاوت از معنی جهانی آن دارد. در ایران کنونی، منظور از شایسته‌سالاری نصب شایستگانی از اُمت در منصب‌های کلیدی است؛ اما شایسته الزاماً کسی نیست که در امر مورد نظر تخصص داشته باشد بلکه این درجه و وثوق او در امت است که شایستگی را تعیین

نویسنده از تحولات جهانی در این زمینه غفلت کرده و تنها به نوآوری در بعضی امور مرتبط با سیاست مدنی فارابی می‌پردازد. صحبتی از این نیست که چه چرخش بینشی در خرد انسان‌ها هم‌زمان در جایی دیگر از دنیا رخ داده است. ملاصدرا همان اندازه غافل بود که دانشمندان دیگر در دربار هنگامی که جهانگردان اروپایی اولین دوربین نجومی را به ایران آوردند و بی‌خیال از کنار آن گذشتند! کاشگی ملاصدرا به جای سال‌ها انزواگزیبی در کَهِک قم به هلند می‌رفت و با دکارت به جدال فکری می‌پرداخت.

۴۵ رگ فصل ۱۳ از کتاب *معماری علم در ایران* با عنوان چالش‌های مفهوم نوآوری در ایران، مجموعه ایران من. ۴۶ meritocracy

می‌کند، حتی اگر وانمود شود! پس، بدیهی است که شایستگی نوعی «وثوقانه»<sup>۴۷</sup> است و مطلوب؛ و متفاوت است از رانت در چارچوب ملت-دولت که کاربرد محدودی دارد و البته مذموم است. در چارچوب امت-ولی رانت هم وجود دارد اما به اندازه وثوقانه شایع نیست. وثوقانه‌گیری که در چارچوب امت-ولی مطلوب است منجر به فساد می‌شود که آن نیز در این چارچوب چندان مذموم نیست و احتمالاً مطلوب هم هست. این نمونه نشان می‌دهد مفهوم‌های جدید اجتماعی هنگامی در چارچوب تفکر امت-ولی به کار برده شود چگونه دگر دیس می‌شود. به عکس، هستند مفهوم‌هایی مانند نفی سبیل در فقه که در عرف مفهومی جدید توان حضور ندارد و لابد باید ترجمه به رفتاری دیگر بشود. شاید بتوان گفته‌آقای علم‌الهدی را در بالا این گونه تعبیر کرد: مذاکره یعنی پذیرش قدرتی استکباری و عملی خلاف قاعدهء نفی سبیل! بدون شک، اگر حاملان این فرهنگ فرصت کافی تاریخی پیدا کنند و معنی و منفعت همکاری یا تعامل جهانی را برای امت در چارچوب دانش سیاسی جدید ببینند به‌گونه‌ای دیگر واکنش نشان خواهند داد. همین‌طور نظارت استصوابی یعنی اجرای قاعدهء نفی سبیل. چون ذمی، یعنی کسی که در امت نیست نباید بر امت حکم براند!

#### ۴.۵ مظاهر هم‌زمان بودن حضور دو زیرسامانه اجتماعی امت-ولی و ملت-دولت

تفکیک حقوقی این دو زیرسامانه اجتماعی امت و ملت موضوع کاپیتولاسیون قبل از انقلاب را تداعی می‌کند که یکی از مخالفت‌های شدید اسلام‌گرایان با پهلوی دوم بود. بر مبنای کاپیتولاسیون جرم اتباع خارجی در دادگاه‌های خاص و بنابر حقوقی خاص بررسی می‌شود. در شرایط کنونی غلبهء اقتدارگرایان امت-ولی هم ملت باید کاپیتولاسیون را بپذیرد: جرم یا بزه یک امی به روشی خاص در دادگاهی خاص بررسی می‌شود. از همین رو است که اگر دختر جوانی از اهل ذمه، ذمی، حجاب برافکند جرمی بسیار سنگین دارد اما اگر مردی امی، اهل امت، به دختری تجاوز کرد دادگاه حکمی با لطافت و رأفت اسلامی صادر می‌کند! همین‌طور فساد مالی امی را می‌شود ندیده گرفت، به‌ویژه اگر از نوع وثوقانه باشد، اما کوچکترین فساد مالی شهروند ذمی اهل ملت به هیچ وجه! در چارچوب امت-ولی انتخابات هم برگزار می‌شود و، به لطف، اجازه داده می‌شود ذمی‌ها، یعنی ملت، هم رأی بدهند نه اینکه انتخاب بشوند!

<sup>۴۷</sup> «وثوقانه» مفهومی است که به جای رانت در سپهر سیاسی ایران وارد کرده‌ام (رک کتابم مبانی علم و طراحی مفهومی دانشگاه در ایران، بخش ۲-۹).

برخی که خود را اهل اُمت می‌دانند و این مفهوم‌سازی را چندان بر نمی‌تابند لابد جزو ملت هم هستند. یعنی نباید از همپوشانی این دو مفهوم غفلت کرد، گرچه هستهء سخت امت هیچ یک از حقوق شهروندی را نمی‌پذیرد. در این میان باید به بعضی تجربه‌های زیستی مردم ایران در طول تاریخ هم توجه داشت که نشان از کارِ گروهی بسیار جدی دارد. نمونه آن هیئت‌های مذهبی اند. یا در موقع‌هایی از تاریخ عیاران و اصناف و جوان‌مردان. باید اما توجه داشت که بخشی از این هیئت‌ها، شاید اغلب آن‌ها، در چارچوب امت گره خورده‌اند و هسته اصلی گروه اصول‌گرایان را تشکیل می‌دهد؛ هم فرهنگ آن‌ها در امت حفظ شده هم تشکیلات آن‌ها. همین فرهنگ در جنگ تحمیلی نقش عمده‌ای به عهده گرفت، گرچه عشق به میهن از جانب ملت هم با آن سازگاری داشت و دست در دست هم داد. این امرِ فعالیتِ گروهی اما در اصلاح‌طلبان که به ملت نزدیک‌تراند کمتر دیده شده و ریشه در تاریخ ندارد؛ شاید امری برای‌نبوده و مدرن بشود!

این مفهوم‌سازی امت و ملت ریشه در علوم سیاسی مبتنی بر مفهوم‌های فلسفه یونانی ندارد. بدون شک بررسی فلسفی آن بسیار اهمیت دارد و جای آن خیلی خالی است. انتظار من از متخصصان علوم سیاسی خودمان به قطع پرداختن به آن با روش‌های علم نوین است. شک هم ندارم که چنین کوششی تحسین اجتماع علمی جهانی را به دنبال خواهد داشت. نفی یا تقبیح رفتار سیاسی مبتنی بر این واژگان را، که بخشی از رفتار همکاران ما در علوم سیاسی و اجتماعی هم هست، نمی‌توان مَنِشی علمی تلقی کرد. این همان ضعفی است که ما در علوم طبیعی هم به نوعی دیگر داریم: بی‌توجهی به مبانی و زیرساخت‌های علمی و حرکت تنها در جهت‌هایی که دیگران لازم دانسته‌اند! واضح است که درک بسیاری از پدیده‌های عجیب این روزگار در ایران را تنها با تعمیق گفتمان فلسفی مبتنی بر این مفاهیم می‌شود روشن کرد. چه خوب می‌شود اگر با درک این پدیده ببینیم برای حفظ ایران، و برای آرامش هر فرد از ملت چه رفتاری بهینه است. اهل علم باید بتواند خود را از اهل سیاست متمایز کند!

متوجه باشیم که یکی از علل اصلی توسعه نیافتگی ایران در دوره قاجار و پهلوی اول و دوم واجفت‌شدگی نخبگان کشور از هر نوع، سیاسی و علمی و اقتصادی و بازرگانی و هنری و مدیریتی، از حاکمان وقت بوده است<sup>۴۸</sup>. نباید گذاشت واجفت‌شدگی امت و ملت باز هم مانع توسعه‌یافتگی و یا در بدترین شرایط باعث حاکمیت بیگانه بر

ایران بشود. از اشتباه‌های گذشته باید عبرت گرفت. راه کشورهای دیگر مثال‌زدنی هست اما کپی‌پذیر نیست. سنت الزاماً به معنی خرد متصلب نیست. سنت یک کلیت تجزیه‌ناپذیر نیست. دوگانه امت-ملت ناشی از همین بی‌توجهی به توسعه فکر و خرد و مدنیت در ۲۰۰ سال گذشته ما است. ما باید و می‌توانیم این نقص تاریخی خودمان را جبران کنیم. مرز خشن امت-ملت را که این روزها شاهدیم باید به مرزی نرم و عبورپذیر تبدیل بکنیم و این کار از دست ملت بر می‌آید. از امت انتظار چندانی نیست. امت، که گاهی از آن با نام اخیر نام برده‌ام، در مقابل ملت شطار<sup>۴۹</sup>، به نظر می‌رسد در امور دفاعی و شاید بعضی زیرساخت‌های عمرانی خدمات خود را انجام می‌دهد. به همین حُسن اکتفا بکنیم. بخش فرهنگ و تجارت و حتی علم و آموزش هنوز گستره وسیعی از کارهای بایستی برای ملت باقی گذاشته که بشود مشغول آن شد بدون مزاحمت زیاد. همین روش فرصت خواهد داد امت هم در آینده رفتار خشن‌اش را تبدیل به رفتاری نرم و معقول در دنیای جدید بکند و با هم بشود ایران را تبدیل به کشوری سکونت‌پذیر کرد که انسان‌ها با سلیقه‌های گوناگون با رواداری و متانت و آرامش زندگی کنند و رفاه و آرامش برای خود و دیگران فراهم کنند، که الان این‌گونه نیست. سنت را با تصلب فکری اشتباه نگیریم. ریشه در سنت به معنی تأکید بر تصلب نیست. ریشه در سنت یعنی شناخت ارزش و درک تجربه‌های زیسته؛ یعنی توجه به شرایط فرهنگی و ذهنی افراد جامعه به منظور آینده‌ای بهتر! نکنیم کاری که اُمّتیان در نگرانی از دست دادن قدرت یا پایمال شدن حق و حقیقت، به قول خودشان، خشونت را ادامه دهند و با تکریم دروغ و بهتان و قلدری و تحدید تفکر و نفی خلاقیت و نوآوری (بدعت) عبور از مرز امت به ملت را سخت‌تر کنند. یادمان باشد اُمّتیان، بنابر تعریف، رفتاری دشمن‌زا دارند. ملت را هم دشمن خود، یا نفودی دشمن، می‌دانند چه رسد به قدرت‌های جهانی را. ملت اما عاشق انسان است و موحد هم که باشد خدا را عاشقانه دوست دارد و زندگی را در صلح و آرامش می‌خواهد و دشمن نرم‌کن است نه دشمن‌زا.

## ۵.۵ توصیه به نرم‌سازی مرز امت-ملت

در این مَنیش «نرم‌سازی» مرز امت و ملت که توصیه کردم یک امر بسیار ابتدایی باید محور عمل ما باشد چه درون ملت و چه میان ملت و امت، امری که یک غفلت تاریخی ما است: توافق بر بدیهیات! بله زندگی جامعه انسانی و مدنیت به هر شکل

آن بر شناسایی بدیهیات و توافق بر آن‌ها است؛ هر سخنی از اجماع نخبگان پس از آن است که معنی پیدا می‌کند. توجه داشته باشیم نخبه‌لقب‌هایی که معنی توافق را درک نکنند چیزی بیش از موجوداتی قدرت‌مدار و اقتدارگرا نیستند: قدرت در زور بازو، قدرت در خطابه، قدرت در مال، یا قدرت در تمقیق. در این معنی جامعه‌ای که نتوانسته بر بدیهیات انسانی توافق کند نه نخبه دارد، و نه هنوز به مدنیت دست یافته چه رسد امید به توسعه<sup>۵۰</sup>. ما هنوز بر بدیهی‌ترین عمل انسانی که چه بپوشیم و چه نپوشیم توافق نداریم! چند نکته و توصیه در جهت نرم‌سازی مرز امت-ملت:

۱. **امت طرفدار تفکر مقید است** یعنی مشروط و به اذن ولی‌امر. معنی کلام در مقابل فلسفه همین است. این قید، انقیاد تفکر، برای هر نوع خلاقیت از جمله هنر و علوم بنیادی هم مصداق دارد. نتیجه این حدگذاری برای تفکر و خلاقیت بدون شک انحطاط اجتماعی است. مصداق واضح آن را در تاریخ از زمان سلجوقیان و تأسیس نظامیه‌ها و تحدید تفکر تاکنون دیده‌ایم. این تجربه زیسته ما است. اما، در عصر انقلاب چهارم صنعتی و پرتاب هزاران تاسواره<sup>۵۱</sup> به منظور ایجاد شبکه‌ای با خدمات اینترنتی فراگیر روی کره زمین و گسترش محتوای مکتوب در همه زمینه‌ها عصر ما را از عصر سلجوقی و صفوی و پهلوی جدا می‌کند. این عصر، امکان بسیار وسیعی برای ملت ایجاد می‌کند که با لطافت فکر به رشد فکری و مدنی اَمّت کمک کند تا این مرز نرم شود و هر دو بخش جامعه به یک قرارداد اجتماعی تن دردهد<sup>۵۲</sup>. توسعه قطعی ایران آن‌گاه به انجام می‌رسد. پس، بگذاریم امت به توسعه امور دفاعی و عمرانی-لابد با اشتباهاتی مخرب در محیط زیست و در اخلاق انسانی- ادامه دهد. رشد و توسعه مدنی اما با ملت است. امت در این زمینه دست‌خالی و بی تجربه است.

۲. **نگران رشد منطقه‌هایی مانند امارات یا سنگاپور نباشیم** یک فرد با یک شرکت - ایلان ماسک و اسپیس ایکس- به‌تنهایی با خلاقیت فردی بسیار فراتر از این منطقه‌ها می‌تواند کار کند و ثروت ایجاد کند و فناوری را به پیش ببرد. به توان خلاقیت ۶۰ تا

۵۰ رک کتاب مجموعه ایران من/۷، مبانی تفکر در علوم فیزیکی، درس ۱۲، به‌ویژه بخش ۱۲-۶.  
۵۱ واژه‌ای برساخته به معنی ماهواره مکه‌بی یا تاسی شکل که اندازه آن استاندارد شده.

۵۲ به زبان پستان الحق (ص ۴۳): اگر سیف و قلم، علم و قدرت دست به هم داد کار جهان راست گشت ... عجباً بسیار شد و حالا هم هست، اهل قلم شمشیر بازیدند و اهل شمشیر دست به قلم یازیدند. علم با زور و قدرت و مشیت و چماق کار پیش گرفت. قدرت و شمشیر بنای تصرف در معقولات گذاشته به ادعای اعلیّت پرداخت. اهالی علم طبل چنگ و شجاعت نواختند و صاحبان شمشیر دست به قانون‌سازی انداختند؛ این هر دو جماعت که اصلاح عالم به توافق این هر دو و اشتغال هر یک به کار خویش بود اسلام را به تعاکس از رونق و تناقض انداختند.

۷۰ میلیون نفر از ملت ایران، به غیر از امت، فکر بکنیم؛ آن را شکوفا کنیم با یاد دادن تفکر و راه‌گشایی به منظور شکوفایی خلاقیت.

۳. شناخت ما از دینامیک سامانه‌ها نشان می‌دهد هر چه برهم‌کنش گفتمانی میان زیرسامانه‌های اجتماعی ملت و امت بیشتر شود بیشتر انتظار پدیده‌های برآمده می‌رود. یادمان باشد توسعه‌یافتگی و علم نوین هر دو پدیده‌های برآمده در اجتماع انسانی است. برهم‌کنش زیرسامانه‌ها این برآمدشده‌گی را حتماً محتمل‌تر می‌کند. همان‌گونه که واجفت‌شدگی این زیرسامانه‌های اجتماعی انحطاط به دنبال دارد و این را در عصر پهلوی اول و دوم به‌وضوح دیده‌ایم.

۴. ملت علم و هر نوع خلاقیت دیگر از جمله هنر و بازرگانی و تولید را بسیار جدی بگیرد در همه این موردها ملت می‌تواند دست بالا را بگیرد و برای امت آموزنده باشد، حتی در شرایط سخت دست‌کج‌سالاری و اقتدارگرایی چینی‌ین‌داری. به‌ویژه هنگامی که بازرگانی و تولید و هنر مبتنی بر دانش باشد. امت بسیار کم‌تر از ۴۰۰ میلیارد دلار که تولید ناخالص ملی است در اختیار دارد. و ملت بسیار بیش از این می‌تواند در اختیار بگیرد و مهم‌تر اینکه راه تولید ثروت و اعتبار را ملت بهتر می‌شناسد.

۵. در امر سیاست ملت بی‌جهت هزینه نکند که هدر دادن امکانات است؛ سیاست را به عهده امت بگذارد. به‌قولی، ز هر طرف شود کشته به سود اسلام است: اگر امت در سیاست موفق شد که چه بهتر، مراد همین است. اگر ناموفق شد که دست به دست ملت خواهد داد که باز هم به مراد می‌رسیم. پس امکانات و مال و جان در راه سیاست بیهوده هدر داده نشود بلکه به علم و هنر و بازرگانی و تولید پرداخته شود.

۶. دو حالتی که در آینده انتظار داریم

الف) امت و ملت به اجماع می‌رسند با حقوقی یک‌سان کمابیش شبیه سلطنت‌های مانده در اروپا که خانواده سلطنتی نقش خود را به روحانیت شیعه می‌دهد. این بدیل با نقش روحانیت قبل از انقلاب هم سازگار است.

ب) ملت دست بالا را می‌گیرد و امت هم بخشی از ملت می‌شود.

بدیل اول تنها در صورتی رخ می‌دهد که روحانیت بتواند نقش مرجع و ملجأ را برای ملت حفظ کند. این احتمال کم است اما هنوز صفر به‌نظر نمی‌رسد. اگر این بشود، تمدن آینده ما و توسعه‌یافتگی ما از غرب متمایز می‌شود. ایران بدیلی دیگر می‌شود برای نوعی حکومت جدید که سازگاری با مدنیت دارد.

اگر بدیل دوم پیش بیاید لابد ایران هم همان راهی را خواهد رفت که بقیه کشورهای صنعتی یا تازه رشد یافته رفته‌اند، اما با آمادگی و خلاقیت بسیار بیشتر.

این پیش‌بینی نه به این معنی است که بدیلی دیگر ناموجود است، از جمله حرکت خشن ملت و واکنش خشن‌تر امت یا مداخله بیگانه؛ بلکه این بدیل‌ها را با در نظر گرفتن رشد مدنی ملت نامحتمل‌تر از دو دیگر می‌دانم و امیدوارم رخ ندهد.







## عبور از سندرم

# ۶. آزمائیت و امر قدسی<sup>۵۳</sup>

### ۱.۶ درامد

ابداع صفر و نظام شمارش ده‌دهی و حساب در صورت امروزی‌اش در دوران اسلامی پرورده شد که معمولا نقش آن در آنچه امروزه ریاضیات نامیده می‌شود دست کم گرفته می‌شود<sup>۵۴</sup>. معمول است که به یونانیان تفکر مبتنی بر ریاضیات را نسبت می‌دهند. یونانی‌ها اما هندسه را به‌کارگرفتند و تفکری مبتنی بر هندسه پروراندند نه مبتنی بر ریاضیات که امروزه نقش بسیار اساسی در علم مدرن و در تحولات اخیر دارد! با ورود صفر و نظام ده‌دهی عددنویسی به تفکر انسان در دوران اسلامی، ریاضیات و جبر به‌وجود آمد و هندسه و مثلثات رشد کرد. از این دوره به بعد است که از دید من می‌شود از ریاضیات صحبت کرد؛ و این زمینه ساز شد برای سیر تحول در تفکر بشر تا انتشار اصول نیوتون که تجلی نوعی تفکر جهش‌یافته در سیر اندیشه‌اش انسان است؛ و همزمان مفهوم زمان نقشی اساسی در تفکر پیدا کرد و مفهوم دینامیک وارد تفکر و سپس منش انسان مدرن شد.<sup>۵۵</sup> در میان متخصصان تاریخ علم کمتر دیده شده به نقش دینامیک و قواعد خاص آن در تحول اندیشه توجه شود؛ بررسی رویدادهای تاریخی به‌انفراد همواره دست بالا را دارد.

۵۳ بهمن ۱۴۰۰.

۵۴ صفر در تمدن اسلامی ابداع نشد. سومریها ۲۰۰۰ قبل از میلاد No Number را با یک فاصله خالی نشان می‌دادند. بابلیها در حدود ۳۵۰ پیش از میلاد نشانه‌ای برای صفر داشتند. به احتمال زیاد این مفهوم به هند رسید و هندیه‌ها صفر را به عنوان عدد در اعمال حسابی به کار بردند. (گرچه منابع هندی اکثرا می‌گویند که این یافته خود هندیه‌هاست). براهماگوپتا در حدود ۶۲۰ میلادی اعمال مربوط به صفر را می‌نویسد مثلا  $0+1=1$  یا  $0 \times 1 = 0$ . صفر از طریق منابع هندی به دوره ساسانی و نجوم ساسانی رسید و از آنجا به اسلام، حتی تمدن مایا در ۴۰۰-۳۰۰ میلادی صفر را می‌شناخت- با تشکر از آقای دکتر توفیق حیدرزاده که این اطلاعات را برای من فرستادند.

۵۵ در این زمینه و به ویژه نقش ساعت برای اندازه‌گیری زمان در رشد اقتصادی اروپا مطالعات گسترده‌ای انجام شده. رک مقاله

Lars Boerner and Battista Severgninin, Time for Growth, London School of Economics, No: 222/2015.

و کتاب

Lewis Mumford, Technics and Civilization, Routledge & Keagan Paul LTD, London, ninth impression, 1967.

با تشکر از آقای دکتر توفیق حیدرزاده که این دو مرجع را در مورد نقش ساعت و زمان در توسعه اروپا معرفی کردند.

تمثیلی می‌زنم. تاریخ علم را، به عنوان بخشی از مطالعات علم که فلسفه علم هم بخشی از آن باشد، به مانند سیستماتیک در علوم زیستی بگیریید و آن را مقایسه کنید با مبحث تکامل در علوم زیستی. سیستماتیک به مبحث تکامل کمک می‌کند اما موضوعش تکامل نیست؛ در این قیاس نکته متمایز کننده این است که دو بخش سیستماتیک و تکامل به هم کمک می‌کنند اما هیچ یک ادعا بر دیگری ندارد. متخصص تاریخ علم معمولاً با موضوع «تکامل و فرگشت در علم» بیگانه است. یادمان باشد تکامل حاصل برهم‌کنش‌های طبیعی است اما تحول و فرگشت در علم حاصل برهم‌کنش دانشگران با هم و در محیطی انسانی- سامانه اجتماعی- است!

تفکر نوین بشر که باید آن را با گاليله و نیوتون آغازیده دانست مبتنی است بر ورود ریاضیات- بخوانید زبان ریاضی همراه با زبان کلامی- به مدل‌سازی در علوم فیزیکی جدید<sup>۵۶</sup>. مقدمات این نوع تفکر ناکلامی- یعنی نافرستی و مبتنی بر مدل- را در دوران اسلامی با کار رازی و ابوریحان و خوارزمی و بسیاری دیگر می‌بینیم. این حرکت فکری در اسلام با تأسیس نظامیه‌ها- همان‌گونه که در کتاب‌هایم به تفصیل توضیح داده‌ام- در دوران سلجوقیان، با انقیاد تفکر، راکد شد؛ انحطاط فکری ما ناشی از همین رکود و انقیاد تفکر است. خاکستر مانده از این آتش عشق به علم در اروپای بعد از جنگ‌های صلیبی - و کمابیش همزمان با انحطاط تفکر در دوره سلجوقیان- شعله‌ور شد. انحطاط فکری ما اما ادامه یافت تا حدود دویست سال پیش که زرمه‌های تغییر شروع شد، سپس در دوران پهلوی گذار به آگاهی را می‌بینیم، و حالا پس از انقلاب به سمت آگاه شدن‌ایم<sup>۵۷</sup>.

زرمه‌های اثر گذار در پایان دوره انحطاط‌مان را در نام رشدیه خلاصه می‌کنم که مفهوم مدرسه نوین را به جای مکتب‌خانه باب کرد. درست است که این مدرسه شروع آموزش دانش علمی مدرن و نیز شروع آشنایی با روش‌های نوین آموزشی است، اما آنچه وجه تمایز جدی کار رشدیه بود، یعنی خط ممیز دبستان با مکتب‌خانه، وارد کردن اصل تقطیع زمان، دیدن رویدادها در ظرف زمان، و انباشت رویدادها و در نتیجه رشد در جامعه است. به عبارتی دیگر ورود دینامیک به زندگی و آموزش انسان ایرانی - امری که روشنفکرلقبان آن دوره نشان ندادند درکیده باشند. این دینامیک در آموزش سنتی مکتب‌خانه‌ای و حوزوی غایب بود و هست. مخالفت بخش عمده حوزویان ما با رشدیه نیز در همین درک مبهم از دینامیک و تحول بود که با سنت رکود در تفکر و در منش مذهبی مغایرت داشت نه با اصول تفکر مذهبی. این پدیده فارغ-از-

۵۶ رک کتاب میانی تفکر در علوم فیزیکی، ایران من ۷، نشر دیبایه، زمستان ۱۴۰۰.

۵۷ رک کتاب معماری علم در ایران، ایران من ۴، نشر دیبایه، زمستان ۱۴۰۰.

زمان-بودن را «آزمائیت»<sup>۵۸</sup> می‌نامم. هنگامی در تفکری آزمائیت حاکم شد بی‌زمانی هم ویژگی آن است. اما جایی که بی‌زمانی حاکم است، مانند *ایستایی* یا *مانایی* در فیزیک، بی‌زمانی می‌تواند موقتی باشد. اما *ازمائیت* نشان مطلق بی‌نیازی به زمان است.

آزمائیت یک «پیامد نامنظور» اما «منتظر» از تفکر مبتنی بر امر قدسی است. در این معنی، امر قدسی الزاما آزمون نیست، بلکه براحتی در آزمائیت فرو می‌گلتد. این سنت رکود از نوع نتیجه‌نامنظور اما منتظر<sup>۵۹</sup> در تفکر دینی است.

## ۲.۶ امر قدسی

امر قدسی مبتنی است بر اعتقاد؛ قداست هم در حفظ اصول اعتقادی است. اصول اعتقادی تمایل به دینامیک ندارد. همان‌گونه که آزمائیت از ویژگی‌های خداوند و امر قدسی تلقی می‌شود، حوزویان ما هم تمایل به سکون و نه دینامیک دارند؛ موضوع اجتهاد در شیعه هم از نوع افت‌وخیز یا اختلال در یک پدیده‌مانا<sup>۶۰</sup> در مفهوم علوم طبیعی یا اجتماعی است و نه دینامیک. همین‌طور، انباشت اطلاعات، رشد تفکر، پدیده‌برایش ناشی از تعامل‌های سامانه‌ای در طول زمان، هیچ یک در امر قدسی معنی ندارد.<sup>۶۱</sup>

علت نامطلوب دانستن بدعت در مذهب همین ویژگی آزمائیت در امر قدسی است که تمایل به سکون و رکود فکری نتیجه‌ای است منتظر از آن. از این ویژگی آزمائیت مخالفت با هرگونه بدعت برمی‌آید و نیز تکفیر بدعت‌گذاران. بدعت، به معنی ابداع فکر یا ایده یا هر چیز نو، لازمه پذیرش رشد و دینامیک است. اگر کلمه بدعت (innovare, innovation) در غرب مسیحی چند هزار سال است دوام یافته اما محتوای مفهومی آن از نامطلوب و سزاوار مرگ تبدیل به مفهومی بسیار مطلوب- با معادل نوآوری در فارسی کنونی ما- شده ناشی از تحولات اجتماعی و فرهنگی در اروپای چهارصد سال گذشته است.<sup>۶۲</sup> غرب مسیحی در یک دوران شش قرن با کلنجاری بسیار خونین متحول شد و زنجیرهای بدعت‌گریزی و بدعت‌گذاری را به کنار نهاد و در یک توافق با روحانیت مسیحی رو به «بدعت»- بخوانید نوآوری- آورد و به این ترتیب مفهوم جدیدی با دید مثبت سوار همان کلمه باستانی بدعت شد. تحول در یهودیت نوع دیگری بود.

۵۸ این مفهوم کمی متفاوت است با کاربرد همین واژه در یادداشت قبلی با عنوان امت و ملت.

59 Unintended but anticipated consequence

60 Stationary

۶۱ رک کتابم مبانی علم و طراحی مفهومی دانشگاه، ایران من ۶، نشر دیپایه، زمستان ۱۴۰۰.

۶۲ رک فصل ۱۳ از کتابم معماری علم در ایران، ایران من/۴- همین‌جا پاورقی ۲.

فشار بر یهودیان و پراکندگی آن‌ها در جای جای جهان و سرانجام تشکل صهیونیسم و تشکیل اسراییل معتقدان را -قدیسان یهودی و فرزندان‌شان را- در واکنش به سختی‌هاشان بدعت‌گذار مترادف با نوآور پرورش داد. این واکنش لابد دوران محدودی دارد و پس از رفع علت‌های آن به شکلی متعارف درخواهد آمد. در اسلام اما، هنوز اثرگذاری فشارهای تاریخی در جهت پذیرش بدعت و مطلوب دانستن آن -چه مشابه مسیحیت و چه مشابه یهودیت- شروع نشده؛ و هنوز اثرگذاری غالبان یا غلات به اوج خود نرسیده. لابد زمانی از مرتبه بزرگی قرن طول خواهد کشید که این تحولات فکری و فرهنگی به معنی تبدیل ازمانیت به زمان‌دار و درک دینامیک در رشد تفکر رخ بدهد! تفکر طالبانی و داعشی کف این نوع تحولات است. حوزویان شیعی هم سخت درگیر این کلنجار تاریخی‌اند و نگران.

### ۳.۶ نتیجه‌های منتظر اما نامنظور ازمانیت در امر قدسی

چرا این نتیجه را -که منظور پیامبران و دین به خودی خود نیست- باید انتظار داشت؟

راه-رسیدن-به-خدا هدف غایی شریعت در امر قدسی است. گرچه به تعداد انسان‌ها گفته شده راه برای رسیدن به خدا هست اما این تعداد پرشمار سه گونه کلی دارد: راه ابرار، اخیار، و شطار<sup>۶۳</sup>. زهد مشخصه ابرار است و فرشته‌گونه بودن کمال مطلوب آن. فرشته‌ها اما ازمان‌اند. این تفکر قدسی مایل است انسان‌ها را به مانند فرشته‌ها به بهشت ببرد- به قول فروغی بسطامی که در بهشت نه سالی معین است و نه ماهی<sup>۶۴</sup>. از این جهت ازمانیت را می‌پسندد. همین است که برای نخبگان سیاسی و فرهنگی امروز ما که ریشه در این سنت دارند زمان بی‌معنی است. همین‌طور هم ازمانیت ویژگی مفهوم انسان کامل اسلامی در این دیدگاه است.

اخیار اما به دنبال جهاداند و نیز مایل به خشونت در صورت لازم برای بهشتی کردن انسان‌ها. جهاد هم البته وقتی معنی دارد که دشمن باشد؛ این جهاد و تحرک ناشی از آن هم تبعی است، یعنی تابع وجود دشمن است که اگر نباشد جهادی در کار نخواهد بود. تا زمانی هم که دشمن خلاق است- بدعت-گذار است و نوآور- اخیار خود را مجبور می‌دانند به تقلید هم شده همپای آن‌ها قدرت کسب کنند. این کلنجار و تقلای جهادی تابع وجود غیر است و واداشته نه اصولی. اخیار دوست‌اش دارند چون با روحیه جهادی سازگار است پس دشمن و وجودش انگیزش برای حرکت است؛ از

۶۳ رک بخش ۵-۱۱ از کتاب مبانی علم و طراحی مفهومی دانشگاه، همین‌جا، پاورقی ۵.

۶۴ تشکر از توفیق حیدرزاده!

این حیث این حرکت تبعی است و ثانویه و اصالت ندارد و پیرو غیر است؛ هر وقت دشمن نباشد اخیار از حرکت می‌ایستد و کمال مطلوبش لابد می‌شود همان بهشتی کردن انسان‌ها حتی به زور و خشونت<sup>۶۵</sup>.

شطار اما راه خداگونگی و عشق به انسان و طبیعت را در نظر دارد. این منش اما مطلوب شریعت نیست. همین است که ازمانیت را در امر قدسی نتیجه‌ای منتظر- به معنی انتظارپذیر- می‌کند گرچه منظور واضعان امر قدسی الزاماً این ایستایی و مانایی نیست.

منش پیکارجوی اخیار نتیجه منتظر دیگری هم دارد. این گروه با تکیه بر قاعده نفی سبیل در فقه و تعمیم آن به هر فعالیت یا پدیده اجتماعی مجبور است عقب ماندگی تاریخی و ضعف فکری خود را با عدد و رقم‌های ساختگی جبران کند<sup>۶۶</sup>. علاوه بر این، می‌کوشد افتخار و برجستگی جهانی هر ایرانی را، که رفتارش خارج از عرف تعریف شده اخیار است، نادیده بگیرد و اگر شد مخدوش و نابود کند. این را در پدیده میرزاخان و شجریان دیدیم.

#### ۴.۶ نمونه‌هایی از آزمائیت در امر قدسی

نمونه نوشته‌های حوزویان که نشان از دینامیک در تفکرشان باشد بسیار نادر است. دو نمونه از این دست می‌آورم. این دو استثنا نشانی است از قاعده آزمون بودن. رسول جعفریان در کوشش خود برای درک مفهوم علم در دوران اسلامی زمان را وارد مطالعاتش در تاریخ مفهوم علم کرده؛ نوعی بدعت در رفتار که در حوزه ناپسند است! همچنین سید حسین مدرسی طباطبایی تاریخ زمان‌دار را وارد تاریخ زندگی و تأثیرگذاری اجتماعی امامان شیعه کرده در کتاب «مکتب در فرایند تکامل»- نوعی بدعت و شاید بهتر باشد بگویم نوآوری بی‌سابقه در بیان زندگی امامان شیعه. مرسوم این است امامان همراه با قداست‌شان به ترتیب ۱ تا ۱۲ اما بدون تاریخ و کمابیش بدون ارتباط با تاریخ انسان‌های دیگر بیان می‌شود. تألیف آقای مدرسی، همان‌گونه که عنوانش هم تأکید دارد، بیان زندگی‌شان در فرایند تاریخ است و زمان‌دار و انسانی

۶۵ تناظر جالبی دیده می‌شود میان منش اخیار و تفکر ژرژ سورل که در کتابش «تفکراتی در باره خشونت» نوشته و به همین دلیل شوروی کمونیستی و ایتالیای فاشیست هر دو از او تقدیر کردند. رک کتاب آگاهی و جامعه، هنری استیوارت هیوز، ترجمه عزت الله فولادوند، فصل پنجم «ژرژ سورل در جستجوی واقعیت»، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.  
۶۶ رک بخش ۳ از فصل ۵ همین کتاب.

و به دور از امر قدسی آرمان. از این دو نمونه دوران اخیر که بگذریم، مثال‌های بی‌شمار داریم از مصداق ازمائیت در شرع:

- **آموزش دینی جوانان** نوع آموزش نوزادان و نوجوانان ما در امر قدسی مصداق روشنی از ازمائیت است: آموزش شیعه دوازده امامی و آشنایی آن‌ها با زندگی امامان به ترتیب یک تا دوازده بدون هیچ ارتباط تاریخی با تاریخ دنیا و جغرافیای جهان و بدون هیچ ذکر زمان و ارتباط با رویدادهای اجتماعی مگر هنگام تأکید بر زجر یا ظلمی که بر آن‌ها وارد شده از سوی حاکمی. ترتیب آن‌ها اما مهم است که در این ترتیب تاریخ بی اهمیت است!
- **بی توجهی به زمان در ذهن حوزویان** محمد تقی جعفری - فیلسوف حوزوی - با کانت و دکارت مکاتبه می‌کند و این اشکالی ندارد. به نقل از هادی غفاری از حوزویان انقلابی. در این صورت، ذکر نمونه از سیاسیون انقلابی حوزه ندیده دیگر لزومی ندارد:

<https://www.facebook.com/khabarbin/videos/814747408920567/>

- **بی توجهی متفکران حوزوی به تحولات علمی دنیا** طباطبایی و مطهری پیرامون فلسفه و فیزیک می‌نویسند اما مطلق است و تاریخ ندارد و از تاریخ هم بی اطلاع‌اند و برای‌شان اهمیتی ندارد<sup>۶۷</sup>. همچنین برداشت حوزویان از کلمه «پوزیتیویزم» از باب ازمائیت درخور توجه است. در محفل‌های حوزوی این کلمه به معنی مطلق تفکر فیزیک‌گرا و مکانیک‌گرا است که در نیمه اول قرن ۱۸/۱۲ باب شده بود؛ و به‌گونه‌ای به کار می‌رود انگار تمام متفکران غربی «تَحْصُّلی» اند؛ هیچ نشانی هم از رشد تفکر فیزیک‌گرایی و مکانیک‌گرایی در نیمه اول قرن ۱۸/۱۲ و افول آن در ادامه و رشد تفکر فراطبیعی با ریشه مذهبی در پی آن و نیز تأثیر این تحولات بر پیدایش علوم فرهنگی یا اجتماعی در اواخر قرن ۱۹/۱۳ نیست. همین‌طور تحول این مفهوم در قرن ۲۰/۱۴، تفکیک آن از فیزیک‌گرایی و مکانیک‌گرایی، و نیز انواع مشرب‌های فکری در این ۴ قرن گذشته مرتبط با این مفهوم، در نوشتار و در واژگان حوزوی غایب است: به‌وضوح مصداقی روشن از منش فکری آرمان از نوع تفکر قدسی که بر این مفهوم ناسوتی بسیار شناور تصویر شده.

۶۷ رک افزوده‌های کتاب مبانی تفکر در علوم فیزیکی، درس ۸ پرسش ۲۶. و نیز اصل مقاله نگرش فلسفی علامه طباطبایی و استاد مطهری به دو قانون فیزیکی، اندیشه علامه طباطبایی، سال سوم، شماره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.

- همه چیز امر قدسی مطلقاً بهترین است این بهترین مطلق است. زمان‌دار نیست. ابن سینا دارد و ابوریحان بیرونی. رازی هم نداشته چون منفور است. پس حالا هم بهترین‌ها را دارد؛ حالا هم جوانان شیعه در همه زمینه‌ها بهترین‌اند. پس اگر به خارج رفتند و شکوفا شدند نه به خاطر محیط بیرونی بلکه به خاطر شیعه بودن آن‌ها است. کافی است مسلمان و شیعه باشیم پس بهترین‌ایم.
- امر قدسی فرصت نداشته یک مقام حوزوی: کافی است مردم ده سال دل به اسلام بدهند. ما جزو پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا خواهیم شد.
- قوانین فقه و اصول مانند پزشکی نیست که هر چه پیشرفت کنیم قواعد آن به‌روز شود. ما می‌خواهیم به ۱۴۰۰ سال پیش برگردیم.<sup>۶۸</sup>
- رفع شبهه فعالیت مرسوم و تبعی در حوزه‌های علمیه ما. نقد و گفتمان و رشد فکری پیرو آن زمان‌دار است و پدیده‌ای است مرتبط با علم نوین و غایب در علوم قدسی. رفع شبهه بر این فرض است که گفتارها و نوشتارهای قدسی زمان‌دار نیست و مطلق است. اگر ایرادی بر آن گرفته شود نقد تلقی نمی‌شود بلکه شبهه است و حوزه وظیفه خود می‌داند رفع شبهه کند.
- تعطیل پرسش از نقش اجتماعی و تاریخی مذهب نتیجه قداست مذهب است. هنگامی هم که این قداست به حکمرانی برکشیده شود خرد پرسش‌کننده به‌ناچار تعطیل می‌شود، یا به‌زور یا با حذف حمایت مالی و حقوقی دولت. پس، انتظار ظهور متفکران و حتی اهل کلام، مانند دیلتای و ریکرت و دورکم و ماینه‌که و ترولچ و کروچه و ماکس وبر در اوائل قرن بیست در اروپا، انتظار بی‌جایی است (رک کتاب هیوز در پاورقی ۸).

## ۵.۶ نتیجه‌های نامنظور امر قدسی

ازمانیت امر قدسی به معنی نبود دینامیک در جامعه است. از طرف دیگر امر قدسی بنا به طبیعت‌اش در هر جامعه‌ای انسانی با ساختاری سلسله‌مراتبی سازگاری دارد. این را هم در نظر داشته باشیم که امر قدسی توجه به اخلاق فردی دارد، به توصیه‌های فردی در زندگی انسان‌ها منجر می‌شود، و جامعه به معنی امروزی‌اش مورد توجه‌اش نیست و از پیچیدگی‌های آن بی‌خبر است. در تاریخ بشر هم همین‌طور بوده. مسیحیت در اروپا با غلبه کلیسای کاتولیک هم نتوانست به رشد اجتماع انسانی و ساختارهای مدرن‌اش منجر شود. بی‌جهت نیست که ماکس وبر پویایی و تحرک مذهب پروتستان

به ویژه کالونیسیم را موجب برآمدن سرمایه‌داری و دیوان‌داری<sup>۶۹</sup> در غرب می‌داند. پس، به چند ویژگی مستقیم ازمانیت باید توجه خاص داشت: نبود دینامیک و مخالفت با یا دست کم بی‌توجهی به آن، ساختار سلسله مراتبی در جامعه، و فردمحوری در نوع تفکر. به این ترتیب، باید انتظار داشت هنگامی که امر قدسی به سطح حکمرانی برکشیده شود به نتایج نامنظور مغایر با خواسته‌های اجتماع انسانی و مخالف با رشد و شکوفایی انسان‌ها در جامعه منجر شود، چون رفتار و دینامیک جامعه منطبق بر رفتار فرد نیست؛ این را دست کم از نظریه‌های سامانه‌های پیچیده و گوریده خوب می‌شناسیم.

- **طرد ضمنی خلاقیت** - خلاقیت امری جدید را در پی امری دیگر که نبوده می‌آورد. خلاقیت به بدعت و نوآوری می‌انجامد. اما امر قدسی همه چیز را داشته می‌پندارد پس آمران امر قدسی با خلاقیت به روشنی و در خفا مخالفت می‌کنند. همین است که بدعت در امر قدسی منفور است. در اروپا هم بدعت‌گذاران را آتش می‌زدند. ما هم حالا بدعت‌گذاران را نمی‌پسندیم؛ پس به‌نحو اولی شرایط محیطی لازم را برای نوآوری فراهم نمی‌کنیم. طالبان نمونه کامل دشمنی با بدعت است! تحمل نوآوری- از جمله تحمل شرکت‌های نوآور و دانش بنیان- تا اندازه‌ای است که در تحکیم قداست مفید باشد؛ پس مطلق نیست. منجر به ابداع فرآلم<sup>۷۰</sup> نمی‌شود. فرآلم که ابداع شد، در پی آن اگر قداست و امر قدسی به خطر بیفتد، آن‌گاه نوآوری مقید و مشروط به رفع این تهدید- رفع شبهه- مجاز شمرده می‌شود؛ گرچه الان در فاز نفی و اعلام حرمت خرید عرصه در فرآلم هستیم<sup>۷۱</sup>. سال‌ها طول خواهد کشید تا حوزه منافع خود را در استفاده از این امکانات ببیند. در هر صورت، این یعنی دست دوم بودن قداست و پیرو ناقدسی بودن امر قداست.
- **بی‌ارزش بودن مهارت زندگی** - زندگی در چارچوب امر قدسی ازمان احتیاج به مهارت چندانی ندارد. از همین رو حوزویان دلیلی نمی‌بینند خود را با زندگی پیچیده مدرن که مهارت‌های بسیار می‌طلبد تطبیق بدهند مگر رفتاری جهادی به دلیل وجود دشمن لازم شود که آن هم یادگیری تبعی است نه اصیل و نه مبتنی بر خلاقیت. همین است که در جامعه‌ای مبتنی بر امر قدسی امکان ندارد موضوعی مانند تلنگر به عنوان مهارتی لازم برای زندگی و هر نوع کسب‌وکار مطرح شود. همین امر در

۶۹ دیوان‌داری را برابر بوروکراسی بر دیوان‌سالاری ترجیح می‌دهم. دیوان در فرهنگ ما معنی ویژه‌ای سازگار با بوروکراسی مدرن دارد و شکل منسوخ آن را در دوره سلجوقیان و در رأس دیوان آن‌ها خواجه نظام الملک را خوب می‌شناسیم.



جامعه‌ای نوآور به‌عنوان نظریه‌تلنگر<sup>۷۲</sup> مطرح می‌شود با کاربردی برای زندگی سالم و شاد و طراح آن جایزه نوبل اقتصاد می‌گیرد؛ در نتیجه دولت‌ها به‌منظور آramش مردم نهادهایی برای بررسی این موضوع به‌نفع جامعه تشکیل می‌دهند.

■ **حذف تاریخ** در ایران- به‌خصوص در عصر حاضر- گذشتگان خود را «نابود» می‌کنیم. «بود» آن‌ها یعنی پذیرش تاریخ! بود کورش یعنی نفی امر قدسی. بود یحیی دولت‌آبادی و رشديه و بسیاری دیگر یعنی نفی امر قدسی. بود قبر شاهان گذشته یعنی نفی امر قدسی. بود قبر بزرگان اهل سنت یعنی نفی قداست شیعی (اتفاق افتاده به‌وفور در زمان شاه اسمعیل صفوی). بود قبر ارانی (سنگ قبرش را پشت و رو کرده‌اند تا خوانده نشود) یعنی نفی دانشگران مورد وثوق تفکر حاکم، چه قدسی و چه مورد تحمل قداست. فراوان مثال هست از این دست در این سال‌ها و در گذشته‌ها ما. و همین است که تاریخ در آموزش مدرسی در جمهوری اسلامی به‌مرور تبدیل شده به گزارش از سلسله‌های بد و شاهان بد و سلسله‌های خوب و مسلمانان شاخص در استاندارد قداست روز. کتاب‌های درسی مدارس به‌مرور در این جهت رفته و می‌رود: حذف تاریخ به‌کام رویدادهای مرتبط با امر قدسی آرمان.

■ **نبود دینامیک مانعی برای شکوفایی** در نبود دینامیک رغبتی برای حکمرانان نیست تا محیط را برای شکوفایی انسان‌ها فراهم کنند. از این‌رو، استعداد جوانان در عمل می‌خشکد؛ کفران نعمتی که جامعه را به‌سوی فقر هدایت می‌کند. گرچه فقر مورد نظر این نوع حکمرانی نیست اما نتیجه‌محتوم آن است. این نتیجه‌نامنظور در قرائت ابرار و اخیار از مذهب منتظر است؛ تنها در حکمرانی با قرائت شطار امید به‌آمدگی برای شکوفایی انسان‌ها وجود دارد. شکوفایی، به‌معنی توانا کردن جوانان یک جامعه متناسب با استعداد فرد و نیاز جامعه برای بالندگی و احساس خوشبختی فرد، کمال مطلوب جوامع بشری است. به‌عبارت دیگر، آزمائیت در امر قدسی مانع هر گونه رشد است. نگاه به تاریخ گذشته کشورهای اسلامی- جدا از تاریخ مسیحیت در اروپا- به‌وضوح این ویژگی را تأیید می‌کند.

■ **آزمائیت و ساختار سلسله‌مراتبی در اجتماع** قداست امر قدسی منبعث است از الوهیت. سلسله‌مراتب انسانی پیرو آن است. هدف زندگی را نیز این سلسله‌مراتب تعیین می‌کند. از این‌رو جامعه به‌ناچار در این سلسله‌مراتب دیده می‌شود که ساختاری متصلب و آرمان و بی‌دینامیک است. در این سلسله‌مراتب ساختار نهادی و تحول آن در جامعه بی‌معنی است. اما واقعیت جوامع انسانی همراه با توسعه‌

انسانی ناشی از شکوفایی انسان‌ها این سلسله مراتب متصلب را منسوخ کرده و به جای آن نهادهای اجتماعی را جایگزین کرده که موضوع بررسی‌های اجتماعیاتی (societal) در علوم اجتماعی است. این ساختار اجتماعیاتی در یک‌صد سال گذشته در ایران هم شکل گرفته -از جمله ارتش، تقسیم قوا، دولت، مجلس، و رسانه‌ها و نهادهای مدنی. تناقض میان ساختار متصلب سلسله‌مراتبی در حکمرانی مبتنی بر امر قدسی در جمهوری اسلامی ما و تشکیل نهادها همراه با دیوان‌داری در جامعه با دولت-ملت مدرن به‌وضوح در کلنجارهای سیاسی کشور دیده می‌شود. از جمله تفسیر شواری نگهبان از قانون اساسی و گام‌های اجرایی پیرو آن در چارچوب تفکر ازمان قدسی با ساختار سلسله‌مراتبی است اما تفسیر منتقدان رفتار شواری نگهبان مبتنی است بر ساختار نهادی با دیوان‌داری نوین. پدیده‌های نوینی مانند توسعه، سرمایه‌داری، و علم از نوع پدیده‌های برآمده است که ناشی از برهم‌کنش زیرسامانه‌های اجتماعی در یک سامانه است. این نوع پدیده‌ها ویژه ساختار نهادی است. پس، در جامعه‌ها ازمان که ساختاری سلسله‌مراتبی دارد نمی‌توان انتظار برآمدن ساختارهای لازم برای حکمرانی مدرن داشت.

■ **محوریت فرد و نه اجتماع** محور تفکر در فقه مبتنی بر امر قدسی ازمان با ساختار متصلب سلسله‌مراتبی در جامعه فرد- بخوانید انسان کامل- و فلاح او است نه رفاه و شکوفایی‌اش. از این جهت فقه، هنگامی که به حکمرانی برکشیده شود، نه علاقه به درک اجتماع و نهادهای اجتماعی در جامعه دارد و نه تعریفی برای آن در روال فکری‌اش وجود دارد. گزاره‌های کارگزاران امر قدسی با تفکر اختیار در جمهوری اسلامی در این جهت فراوان است- از جمله تعجب کارگزاران از این‌که چرا ملت قدر ساختار سلسله‌مراتبی و تأثیر آن در فلاح خود را نمی‌درکد؛ و نیز منش «رهنمودن یا رهنمود دادن» در سراسر سلسله‌مراتب، و مخالفت با علوم انسانی را باید در همین چارچوب درکید. ادعای علوم انسانی و اجتماعی اسلامی ناشی از نا آگاهی در تمایز میان دو ساختار سلسله‌مراتبی رهنمودده و ساختار نهادی مبتنی بر گفت‌وگو است. جامعه‌ها ما به ساختار نهادی مدرن عادت کرده و خود را شریک گفت‌وگو می‌دانند اما تفکر ازمان امر قدسی در ذهن اختیار مدافع سلسله‌مراتب این ساختار نهادی و گفت‌وگو مرتبط با آن را بر نمی‌تابد و انتظار تبعیت از رهنمود دارد. از این رو کلنجار سیاسی میان عادت اجتماعی و تفکر انتزاعی اختیار را باید منتظر بود گرچه امری نامنظور است.

▪ **ترجیح شاخص‌های عددی به امر کیفی در توسعه** در همه زمینه‌های فعالیت اجتماعی حاکمان مدافع امر قدسی به‌اجبار روآورده‌اند به‌سمت عدد برای رتبه بندی اثبات اقدام خودشان در معنی ترجیح امر قدسی؛ چه امری اقتصادی باشد چه علمی و فناوری چه رتبه‌بندی در هر زمینه دیگر ممکن. هر مورد که بشود گفت ایران اسلامی رتبه‌چندم است فوراً با آب و تاب عنوان می‌شود حتی اگر به‌شود عنوانی را با پول خرید. در این چهل سال به‌اندازه‌ای این امور و مصداق‌هایش رشد کرده که روزانه می‌شنویم. بدیهی است اگر شاخصی و عدد متناظر آن هم با درک ما از امر قدسی مغایرت داشته باشد پذیرفته نمی‌شود و ناسلامی تلقی می‌شود.<sup>۷۳</sup> نمونه‌ای اس‌آی اسلامی را نمی‌شود فراموش کرد.

## ۶.۶ جمع‌بندی

شکوفایی و خلاقیت بدیهی‌ترین ویژگی انسان و وجه تمایز قطعی او از جانداران دیگر است. هر ایدئولوژی و هر طریقت مذهبی که مانع آن شود جفای بی‌حدی بر انسانیت انسان‌ها است. به نظر می‌رسد منش و بصیرت شطار در معنای اسلامی آن تنها قرائتی از اسلام باشد که توان درونی ویژگی دینامیک و زمانیت را در خود دارد. قرائت ابرار یا اختیار در نهایت به رکود و ذلت جامعه می‌انجامد. پس باید از هر اقدامی در جهت برکشیدن تفکر و منش رفتاری شطار استقبال کرد. هدف شکوفایی-چه رفاه و چه فلاح و در هر صورت خوشایندی انسان‌ها برای زندگی- باید محور رفتار هر فرد بشود.



## عبور از سندرم

### ۷. زمان، دینامیک، و برآمدن انسان نوین ایرانی<sup>۷۴</sup>

موضوع انسان ایرانی در گذشته و حال در یادداشت‌های قبلی من منعکس شده. با مفهوم آزمانیت و چگونگی ارتباط آن با امر قدسی آشنا شدیم. امر قدسی و وحدانیت همواره در زندگی ما ایرانیان پر نقش بوده. کجای تاریخ گیر کرده‌ایم؟ نه در مرداب و گنداب تاریخ که در گنداب خرد- بخوانید گندِ خرد- گیر کرده‌ایم؛ در خردی راکد، مانده، و آزمان درجا می‌زنیم و راه آرامش و شادی و خلاقیت و جوهره‌ء خداگونگی را در انسان گم کرده‌ایم. تحولات جهانی چشم ما را باز کرده و دوران آگاهی را شروع می‌کنیم. قرن ۱۵ باید قرن آگاه شدن نهایی ما باشد.

باید خرد نقّال ما به سمت خرد فعال برود. باید خلاقیت ما رنگ و بوی جدید به خود بگیرد. باید سنت و فرهنگ را پرورش داد. روشنفکر لقبان دویست سال گذشته‌ء ما از چه غفلت کردند؟ چرا سنت و فرهنگ را ندیدند؟ انسان ایرانی نوین بر چه تاکید کند؟ چه را بپروراند؟

#### ۱.۷ جایگاه انسان ایرانی کجا است؟

گرچه انسان انسان است، انسان مدرن برخی ویژگی‌ها دارد که نشان از گسست و جهش در تفکر و رفتار نسبت به انسان پیشامدرن دارد. ابتدا می‌پردازم به انسان ایرانی و این‌که چه مشکلی با دنیای مدرن دارد؟ این مشکل چه ربطی به فیزیک و کیهان‌شناسی و نوع تفکر نوین دارد؟ این پرداختن و بررسی این کلنچار، از منظر انسان مدرن در دنیای پیچیده‌ء امروز، به تحولات براینده نظردارد؛ به عبارتی دیگر از آینده است به گذشته.

ما بیش از سه هزار سال تاریخ نوشتاری داریم. دست‌کم ۴۰ هزار سال پیش انسان‌هایی به فلات ایران و توران آمدند و ایران را ساختند. در اریسمان کاشان آثار قدیمی‌ترین پالایشگاه مس دنیا - ۷ هزارساله - وجود دارد. نمونه‌ء پاتیل‌های این پالایشگاه و نیز سربی که در انتهای پالایش می‌ماند در موزه‌ء نطنز موجود است و خاک می‌خورد؛ و البته که هنوز کارهای تحقیقاتی هسته‌ای روی آن‌ها انجام نشده - آن‌هم در نطنز پایگاه ایران هسته‌ای! انسان ایرانی و فرهنگ‌اش چنین قدمتی دارد.

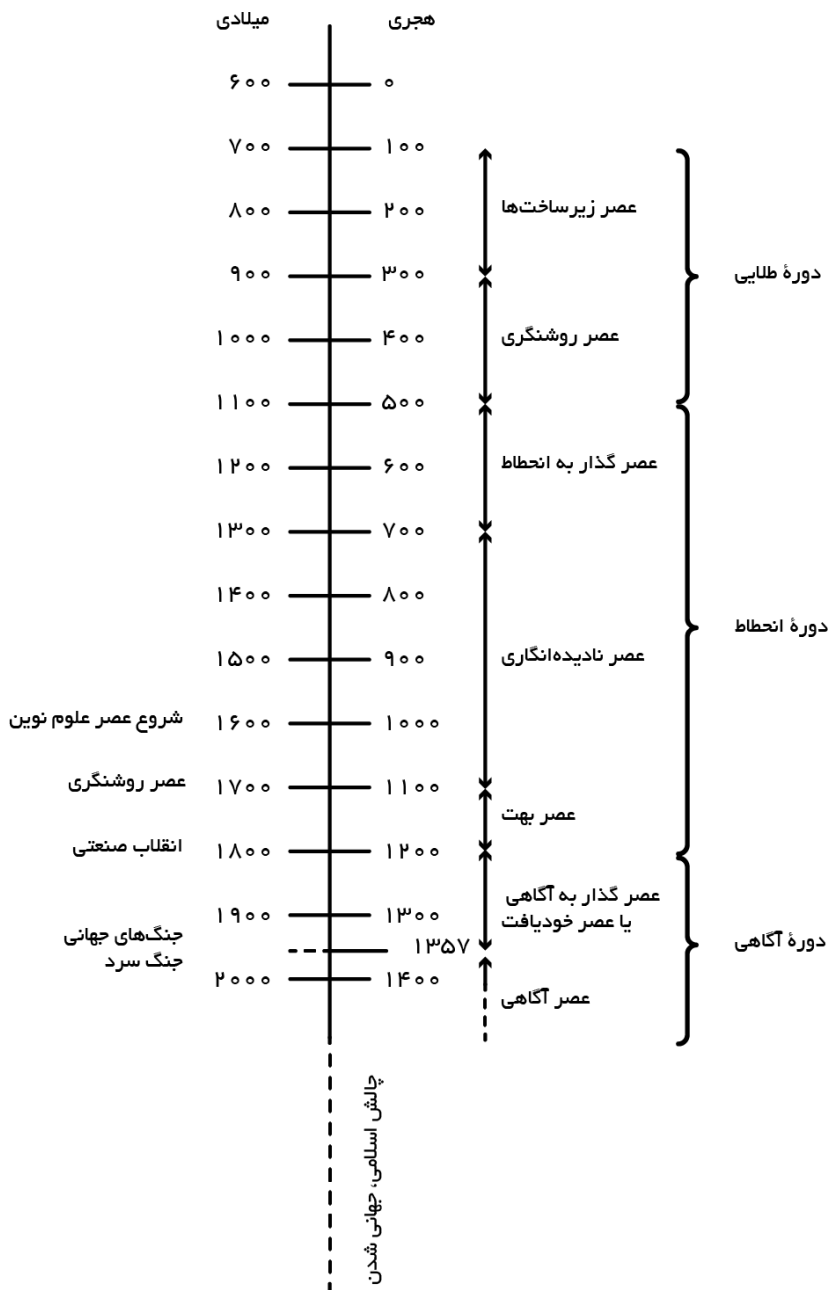
۷۴ بر مبنای یک سخنرانی با عنوان حیات و کیهان در بانک آینده، ۱۳ آبان ۱۴۰۰.

آیا این انسان تاریخ‌مند در طول تاریخ نوشتاری خود در اصول فکری و رفتاری خود جهشی کرده؟ اگر بله پس چه تفاوتی با انسان مدرن دارد و چه کلنجاری با مدرنیت؟ تفاوت ایران پیش از اسلام و پس از آن به لحاظ اعتقادی روشن است گرچه انسان ایرانی پیشااسلامی هم موحد بود. جز این امر اعتقادی، منش و روش فکر ما در امتداد همان دوران پیشااسلامی ادامه یافت. سده‌های اولیه اسلامی مقارن است با سده‌های میانه اروپا و انحطاط آن. این امتداد بی‌جهش را از منظر انسان مدرن می‌بینم. چون تحولات پسااسلامی برای اول بار - و تاکنون تنها بار - انسان ایرانی را در مسیر آزادفکری، و شکوفایی خردی تأثیرگذار در تاریخ تفکر بشر، قرارداد به‌این دوران با جزییات بیشتری می‌پردازم. در نمودار زیر این دوران ۱۴۰۰ ساله را به سه دوران زرین، انحطاط، و آگاهی و نیز هر دوران را به چند عصر تقسیم کرده‌ام.<sup>۷۵</sup>

قرن دوم تا اواسط قرن پنجم - تا برآمدن سلجوقیان - دوران زرین اسلامی است. در این دوران، به‌ویژه در عصر روشنگری که عمدتاً دوران آل بویه و سامانیان را در برمی‌گیرد، ما سهم بی‌بدیلی در رشد تفکر و شکوفایی اندیشه علمی و تاریخی داشته‌ایم. پس از آن، با شروع حکمرانی سلجوقیان و شروع دوره انحطاط خرد ما منجمد شد و دیگر نقشی در رشد علم و خرد و اندیشه انسانی نداشته‌ایم. شروع انحطاط و انجماد فکری ما همزمان است با شروع جنگ‌های صلیبی، و تأثیر قطعی روشنگری اسلامی بر تحول فکری در اروپا. حضيض انحطاط ما و انجماد فکری ما دوره قاجار است. گرچه تأثیر پذیری ما از ظاهر علم و خرد مدرن زودتر شروع شد، نیاز به کوشش برای درک این خرد هیچ‌گاه دانسته نشد. پدیده و عصر نادیده‌انگاری را که در تاریخ تفکرمان بیان کرده‌ام اشاره به این امر دارد. عصر پهلوی شروع عصر گذار به آگاهی ما از این انجماد و انحطاط است، موضوعی که به تفصیل در کتاب‌هایم شرح داده‌ام. به‌این ترتیب، پس از شروع دوران انحطاط تاکنون تأثیر گذاری ما در رشد و جهش انسان نزدیک به صفر بوده است.

به نظر می‌رسد کلنچار ما با مدرنیت، و درماندگی میان سنت و مدرنیت، احتیاج به یک تلنگر دارد! به این گزاره در دانش مدیریت توجه شما را جلب می‌کنم: هر وقت بر سر دوراهی گیر کردیم بدانیم همیشه راه سومی هم وجود دارد. یافتن راه سوم همان تلنگر است!<sup>۷۶</sup>

۷۵ این تقسیم بندی را اول بار در یک سخنرانی در سال ۱۳۷۷ مطرح کردم که پس از آن در کتاب ایران ۱۴۲۷ به تفصیل شرح داده شد.  
۷۶ رک نظریه تلنگر (Nudge Theory)، ریچارد تیلر (برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۲۰۱۷) و سان‌استاین، ترجمه آرش طهماسبی، انتشارات دنیای اقتصاد، تهران، ۱۳۹۸.



حالا به این شعر حافظ توجه کنید: وجود ما معمایی است حافظ / که تحقیق‌اش فسون است و فسانه. این شعر و مضمون کلی غزلیات حافظ پیرامون تفسیر حیات و انسان است. این غزلیات در اوج زیبایی بیان درماندگی انسان در تغییر و در نتیجه محتوم آن برای سبک زندگی ایرانی است. به اوضاع اجتماعی در زمان سرودن این غزلیات توجه کنیم. فوت حافظ قبل از ۸۰۰ است. تولدش حدود ۷۲۰ است، یعنی دوران سلجوقیان و خوارزمشاهیان و مغول سپری شده. حدود سی صد سال از برآمدن سلجوقیان، از شروع انحطاط ما، از دوران خردورزی و آزاداندیشی ما گذشته و یورش و نابودی زیرساخت‌های اجتماعی ایران توسط مغول پشت سر گذاشته شده، و ایران در اوج نابسامانی اجتماعی است. مولوی به روم -آناتولی- پناه برده و حالا حافظ خلاقیت در کلام پارسی را در شعرش به اوج می‌رساند و ویژگی انسان ایرانی را در غزلیات‌اش منعکس می‌کند. خلاقیت ما نه در علم و خردورزی -همانند دوره زرین- بلکه در کلام متجلی شده - در ساحتی که مانعی چندان در پیش خود نمی‌بیند. تفکر اما مجال نیافت و تعطیل یا مقید-به-شریعت شد.

پس، انسان ایرانی در غزل‌های حافظ متجلی است، نه تنها انسان ایرانی در قرن هشتم، بلکه امروز هم. انواع تناقض‌هایی که در تفسیر حافظ است، در چند صد کتابی که در تفسیر حافظ نوشته شده، ناشی از همین است که توانسته در غزل‌هایش این تفکر انسان ایرانی را متجلی بکند. در آن حیرت هست، معمای زندگی هست؛ رندی حافظ، به معنی آزاداندیشی و آزادفکری در شکل آزادگی آن -مستقل از قیود خاص یک طریقت بودن- هست، و همه این‌ها ویژگی انسان ایرانی در طول قرن‌ها بوده و تغییر نکرده. اما دنیا عوض شده. جهان اندیشه جهیده و انسان مدرن روال دیگری برای تفکر دارد. خلاقیت دیگر در کلام نیست، در همه ابعاد شکوفاشده انسان است. انسان خلاق دیگر در حیرت نیست، در تلاش صعود به درک بیشتر و خلاقیت بیشتر است؛ نه فرصت نالیدن دارد و نه از نالیدن لذت می‌برد! چگونه؟

## ۲.۷ چه چیز انسان مدرن را از انسان پیشامدرن جدا می‌کند؟

هنگامی که ایستاده سنگی را افقی پرتاب می‌کنیم انتظار داریم پس از چند متر به زمین بیفتد. اما هنگامی که ماهواره‌ای را از ارتفاع زیاد پرتاب می‌کنیم دور زمین می‌چرخد! چرا؟ هر دو یک پدیده است. ماهواره هم می‌افتد. اما افتادن آن از فاصله چند صد کیلومتر به معنی گردش به دور زمین است. این واقعیت که امروز برای ما بدیهی است همواره بدیهی نبوده است. تحولات علمی از دوران زرین و خردورزانه



ما تا قرن ۱۷/۱۱ ریاضیات را به زبانی برای تفکر مدرن تبدیل کرد. این زبان، ریاضیات، اجازه داد مفهوم‌های جدیدی انسان ابداع کند که با زبان کلامی متعارف امکان‌پذیر نبود. معادله، بردار، و مشتق از ابتدایی‌ترین این مفهوم‌ها است. به کمک همین مفهوم‌ها توانستیم حرکت پرتابه را درک و در همه وضعیت‌ها توصیف کنیم، چه پرتاب از دست من باشد چه از یک موشک و در فاصله زیاد از زمین. به‌کارگیری این زبان در علم مدرن به‌روشی است که به آن مدل‌سازی می‌گوییم. مدل‌سازی و درک قطعی آن دویست سال طول کشید تا در قرن ۲۰/۱۴ به‌خوبی درک شد و استفاده از آن با ابداع فیزیک کوانتومی و نسبیت خاص و عام بسیار توسعه پیدا کرد.<sup>۷۷</sup> این روش تفکر برای درک طبیعت هنوز برای مادر ایران به فرهنگ غالب تبدیل نشده و حتی در فرهنگ دانشگاهی ما نیز کمابیش غایب است. و به همین معنا هنوز نهاد علم در ایران پانگرفته تا لزوم تلنگری که در بالا از آن صحبت کردم در فرهنگ و اندیشه انسان ایرانی درک شود.

از دانشگاه‌ها شروع می‌کنم با مثال دیگری از اقتصاد. در عرف اقتصاد بسیار رایج است که از واژه نرخ به‌عنوان برابرنهاده rate استفاده شود. ما در فیزیک نمی‌توانیم نرخ را بپذیریم چون تداعی کمیت ثابتی می‌کند مثل قیمت؛ برابرنهاده علمی آن آهنگ است. با ترکیب آهنگ تغییر در برابر rate of change آشنا هستید. تغییر در زمان روی می‌دهد. آهنگ تغییر یعنی تفاوت یک کمیت در دو زمان مختلف تقسیم بر بازه زمانی مورد نظر. این مفهوم، که در علم جدید و ریاضیات به آن مشتق می‌گویند، در واژه نرخ - مثل قیمت - نیست. سرعت و شتاب هم از همین واژه مشتق به‌دست آمده که تا صد سال پیش تمایز این دو برای ما فارسی‌زبان‌ها ناممکن بود. مَدْرَسی که در دارالفنون می‌خواست مفهوم شتاب را آموزش دهد مشکل داشت. سرعت ارتباطی با نیرو ندارد ولی شتاب هرجا است نیرو می‌خواهد؛ بدون نیرو شتاب وجود ندارد. علمای پیشامدرن ما مثل ابن‌سینا متوجه این ارتباط نبودند. نیرو ربط دارد به شتاب، سرعت نه. پس شتاب یک مفهوم پیچیده‌ای است که در تفکر سنتی ما نمی‌گنجد. از همین رو است که مفهوم نرخ در اقتصاد پذیرفته شده چون پیشینیان ما که این واژه را پذیرفتند تصویری از مشتق نداشتند. نرخ بهره مفهومی مطلوب است چون مشتق در آن نقشی ندارد اما منظور از تورم مشتق قیمت کالا است، شبیه به سرعت که مشتق مکان است و شتاب که مشتق سرعت است.

این توانایی ابداع مفهوم‌های جدید برای درک طبیعت با گالیله و نیوتون شروع شد، گرچه در نوشته‌های اسلامی و نیز منجمانی مانند کوپرنیک و کپلر زمینه آن دیده می‌شود. اوج و روشن‌شدن این توانایی در نیوتون و کتاب اصول او بود که در آن ریاضیات به شکل زبانی جدید برکشیده شد. شروع جهش در تفکر انسان مدرن را باید این‌گونه دید.

### ۳.۷ ما کجای این تحولات هستیم؟

امروز اگر فرالم (متاورس) واقعیت می‌یابد، اگر وب ۳ در راه است نتیجه همان تفکر مبتنی بر زبان ریاضی است و مدل‌سازی برای طبیعت که گفتیم؛ نتیجه همان روش فکری که در پدیده پرتابه گفتم به تحولات زیر منجر شده:

- مریخ نورد و سکونت در مریخ
- رمزا (Cryptos)
- ساعت‌های اپتیکی کوانتومی
- برگنجیر (برگ-زنجر = بلاک‌چین)
- اقتصاد نامتمرکز (DeFi)
- زیست‌شناسی مصنوعی و آفرینش موجودات جدید

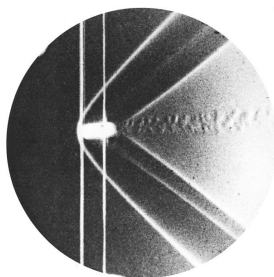
تنها چند نمونه ذکر کردم که شاید از آن کم‌تر صحبت می‌شود. جهان و عالم مجازی سه‌بعدی، عالمی در ورای عالم ما و فراتر از آن، فرالم، دیگر تخیل نیست. در آن نمایشگاه مد برگزار می‌شود با بیست میلیون بازدیدکننده، بله بیست میلیون در دو هفته. مریخ‌نورد را دست‌کم نگیریم، پروژه ساده‌ای نیست. یا پرتاب و راه‌اندازی تلسکوپ جیمز وب را در فاصله یک و نیم میلیون کیلومتری زمین با سرمایه‌گذاری ۱۰ میلیارد دلاری تنها یک کشور. حتی شرکت‌های خصوصی در آمریکا دارند سرمایه‌گذاری می‌کنند برای سکونت در مریخ. زیست‌شناسی صنعتی، نه زیست‌شناسی مولکولی، الان آن‌قدر پیش‌رفته که کمابیش آفرینش هر موجودی را ممکن کرده. تنها نگرانی‌ها و ملاحظات اخلاقی است که محدودیت ایجاد می‌کند. بچه‌های پنج ساله اکنون ما زمانی که وارد جامعه شوند با دنیایی بسیار تحول یافته روبرو خواهند بود. این تحولات می‌رود تا جهشی دیگر در سیر اندیشه بشر بیافریند؛ یعنی ما تنها با تحولی فناورانه روبرو نیستیم. در مقایسه، انسان ایرانی هنوز جهش اولیه مدرنیت و نقش زبان ریاضی در تحول فکری بشر را ندرکیده! پس نباید در دوگانه مدرنیت-سنت گیر افتاده بمانیم. ما

باید سریع‌تر به درک جهان مدرن برسیم و سریع‌تر از آن فراتر رویم. زمان را درک کنیم و دینامیک و بالندگی را در زندگی فرزندانمان وارد کنیم!

## ۴.۷ بخشی از جامعه هنوز در عصر نادیده‌انگاری است



نادیده‌انگاری نام عصری بود از شروع دوران انحطاط تا دوران صفویه؛ ما خیلی مغرور بودیم و دنیا را قبول نداشتیم در این خیال که فرنگ در هوش و ذکاوت با ما قابل قیاس نیست! بعد از انقلاب اسلامی که متوجه عقب‌افتادگی خودمان شدیم، به خصوص به هنگام جنگ تحمیلی، شروع به آگاه شدن کردیم. ولی هنوز در میان ما بسیاریاند که نادیده‌انگارند. هنوز در این تصور که تا ۵ سال دیگر چنان و چنین خواهیم شد. اما نخواهیم شد؛ چرا؟



مقاله‌ای دارند علامه طباطبایی و مطهری از اوائل دهه پنجاه. در این مقاله قوانین نیوتون مثلاً از دید فلسفی بررسی می‌شود: این‌که اگر طرفدار مذهب دفع باشیم چه و اگر طرفدار مذهب جذب باشیم چه! دقت کنید، حدود نیم قرن پیش که این مقاله نوشته شده متفکران ما در چه فضای فکری بودند. دریغ از کمی اطلاع و نگاه به چهار قرن بحث‌های فلسفی در اروپا درباره این قضیه! یعنی متفکران سنتی ما قبل از انقلاب، هنوز کاملاً نادیده‌انگارانه تفکر می‌کردند. گذشته چند صدساله دنیا را اصلاً نمی‌دیدند، بی‌اطلاع بودند. هنوز هم تفاوت چندانی شاهد نیستیم.

خوب! مشکل را می‌بینید؟ یک مثال از اروپا بیاورم از شهر وین و دانشگاه آن؛ از ارنست ماخ. کتاب مکانیک او حدود ۹۰ سال قبل از آن مقاله طباطبایی و مطهری نوشته شده، حدود یک قرن قبل! بیش از سی صفحه در نقد مکانیک نیوتون و موضوع شتاب است - با چه دقتی! از همین نقد نسبیّت عام اینشتین ابداع شد. از دل این نسبیّت در دهه هشتاد جی‌پی‌اس با دقت بالا برای ناوبری زمینی و دریایی و فضایی به‌وجود آمد. همین ماخ عدد ماخ را ابداع کرد که نقش عمده در سرعت‌های زیاد و موج شوکی دارد. به عکس موج شوکی روبه‌رو که او در سال ۱۸۸۸/۱۲۶۷ از پرتاب تیر

گرفته توجه کنید! نه تنها در آن سال‌ها نادیده‌انگار بودیم یا در حیرت، که کاملاً بی‌خبر بودیم. اهل تفکر ما صد سال بعد هم بی‌خبر بودند. این فاصله در نسل جدید ما کم شده و این جای امید می‌گذارد. اما بی‌خبر بودن از تحولات جهان عاقبت خوبی برای ما ندارد و این وظیفه ما است که نسل بعد را به موقع با وضعیتی که در آن قرار دارد یا به‌زودی متوجه خواهد شد آشنا کنیم. آه و ناله حافظ - و خیام - گونه نیاز ما را برآورده نمی‌کند.

## ۵.۷. نگذاریم هنوز حافظ بیان‌گر روح واداده ما باشد

هنوز از این شعر

برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو

راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود

لذت می‌بریم. البته که زیبا است؛ در این شکی نیست. زمانی هم بیان واقعیت بود. اما حالا نیست؛ به این صورت نیست. این لذت بیشتر بیان وضعیت فکری ما است که از جهان کنونی به‌دوریم. از روش تفکر در این دنیای نوین بدوریم. خواهم گفت که این راز چرا دیگر الان برای ما راز نیست و معما نیست. نه این‌که پاسخ آن روشن شده، بلکه راه رسیدن به پاسخ یافته شده؛ و چه لذت بخش است غوطه‌وری در این راه شناخت. آینده روشن در لذت از این نوع تفکر و آفریدگی به کمک آن است. من ایرانی بچه‌هایم را برای نسلی با این توانایی باید آماده کنم. دیگر فاصله بی‌معنی شده؛ تنها یک تلنگر لازم است تا بتوانیم بچه‌هایمان را به آن سمت هدایت کنیم.

## ۶.۷. شناخت کیهان و راه رمز گشایی از آن

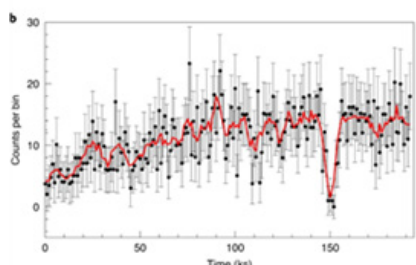
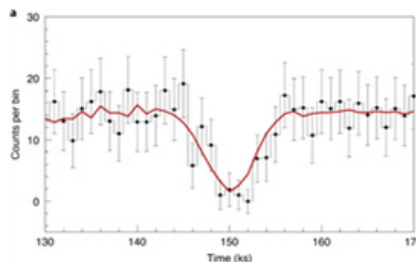
وقتی از وجود و حیات و زندگی و کیهان صحبت می‌کنیم خوب است محدودیت مفاهیم و تأثیر آن در ذهنیت انسان را خوب بشناسیم. با این شناخت راه پیشرفت در درک حیات و کیهان هموارتر می‌شود. به سه واژه جهان، عالم، و کیهان توجه کنید. در علم نوین، جهان اشاره دارد به زمین و گاهی هم اطرافش تا حداکثر تمام منظومه شمسی؛ یعنی خورشید و سیارات را هم به زمین اضافه کنید. اما عالم آن‌طور که معمولاً در نجوم از آن صحبت می‌کنیم - بسیار فراتر از این است. ساختار ساده شده عالم را این‌گونه تصور کنید: میلیاردها خورشید - هرکدام یک ستاره - همراه با سیاره‌هایشان یک کهکشان تشکیل می‌دهد. عالم از میلیاردها کهکشان تشکیل شده.

و در این چند ده سال اخیر در کیهان‌شناسی به مشکل‌هایی برخوردیم که شاید باید کیهان را متشکل از تعداد بسیار بیشتر از میلیاردها عالم بدانیم. این تصور را هم اکنون بسالم -مخفف بسیار عالم در کیهان- می‌نامیم. پس هنگامی که از کیهان صحبت می‌کنیم احتمال می‌دهیم که تعداد بی‌شماری عالم در آن است که عالم ما یکی از آن‌ها است با این ویژگی خاص که از منظومه شمسی پاکهکشان‌ها دیده‌ایم.

ما در کجای کیهان قرار داریم؟ آیا ما انسان‌ها تنها هستیم؟ یا منظومه‌هایی نظیر خورشید و زمین در کهکشان ما، و در کهکشان‌های دیگر هست با موجوداتی شبیه به ما یا ناشبیه؟ فراسیارات اصطلاحی است که برای این‌گونه سیاره‌ها در اخترفیزیک به‌کار می‌بریم؛ سیاره‌هایی فراتر از منظومه شمسی و حتی فراتر از کهکشان ما در عالم. حدود سی سال پیش اولین فراسیاره در کهکشان ما پیدا شد. اخیراً هم اولین فراسیاره در کهکشانی دیگر کشف شد. دلیلی نداریم فرض کنیم میلیارد ستاره‌ای که در هر کهکشان است سیاره نداشته باشد و شبیه به منظومه شمسی نباشد. پس انتظار میلیاردها فراسیاره تنها در کهکشان خودمان داریم که البته لازم نیست همه سیاره‌ای شبیه به زمین، و اصطلاحاً زیست‌پذیر (زی‌پذیر) باشند. تا امروز حدود ۵۰۰۰ فراسیاره شناخته شده. سیاهه‌ء این فراسیارات هفتگی اگر نه روزانه افزایش می‌یابد. چند دهه‌تا از آن‌ها شبیه به زمین است و زی‌پذیر! پس شاید چندصد هزار یا چندین میلیون از این نوع سیارات زی‌پذیر داشته باشیم. اگر از انسان و از حیات و از هدف صحبت

می‌کنیم دیگر مانند زمان حافظ نمی‌توانیم خود و ذهنیت‌مان را به زمین محدود کنیم.

بنیاد روشی که با آن فراسیارات دور کشف می‌شود بسیار ساده است گرچه فناوری پیچیده می‌خواهد. به نمودارهای روبه‌رو نگاه کنید. اول به دو نمودار پایین نگاه کنید؛ نمایش خم نور یک ستاره است که پس از پردازش داده‌های یک ابزار نجومی وصل به یک تلسکوپ مدرن به دست می‌آید. خط افقی زمان و عمودی شدت نور را نشان می‌دهد. زمان از ۱۳۰ ثانیه شروع شده تا ۱۷۰ ثانیه تا وضوح بیشتر داشته باشد. نمودار



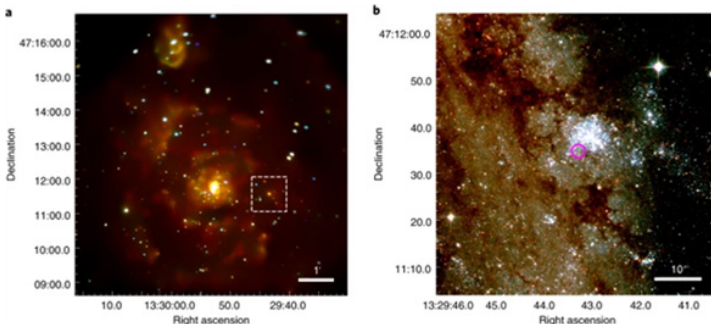
پایینی از زمان صفر را نشان می‌دهد. نور ستاره جایی حدود ۱۴۵ ثانیه شروع به کم شدن می‌کند، در ۱۵۰ ثانیه به کمترین شدت می‌رسد و دوباره اوج می‌گیرد تا حدود ۱۵۵ دوباره به همان شدت قبلی برمی‌گردد. تعبیر شما چیست؟ شدت نور که بی‌خود کم نمی‌شود مگر مانعی جلوی نور ستاره را گرفته باشد. مانند هنگام کسوف که ماه جلوی نور خورشید را می‌گیرد و خورشید تقریباً تاریک می‌شود. پس باید با نوعی کسوف سروکار داشته باشیم. سیاره‌ای که دور این ستاره مرکزی می‌چرخد آمده جلوی خط دید منجم و تلسکوپ‌اش و جلوی نور را گرفته. پس منجم فوری می‌گوید: آهان! باید ببینیم چه جرمی جلوی نور ستاره را گرفته؛ لابد سیاره است! بله.

فراسیاره‌ای کشف شده. بله، فراسیاره‌ای است که اخیراً در کهکشان «مسیه ۵۱» کشف شد. مسیه اسم یک منجم قرن سیزدهمی / نوزدهمی است که اولین بار فهرستی از کهکشان‌ها درست کرد و حدود ۲۰۰ کهکشان را شماره‌گذاری کرد.



تصویر مقابل همین کهکشان است. فاصله آن از ما ۲۸ میلیون سال نوری است. تصویر بعدی محل ستاره مورد نظر و فراسیاره را نشان می‌دهد. مرکز این منظومه، همان جرم مرکزی که نقش خورشید را در منظومه شمسی دارد، سیاهچاله یا یک ستاره نوترونی است. ویژگی این منظومه به خاطر گرانش قوی سیاهچاله یا

ستاره نوترونی این است که گاز اطراف آن بسیار داغ است. جسم مرکزی چه سیاهچاله باشد که نوری از خود گسیل نمی‌کند و چه ستاره نوترونی که تابش تعیین‌کننده‌ای ندارد، در هر حال پاسخگوی تابشی که رؤیت می‌شود نیست. پس نوری که دریافت می‌کنیم باید ناشی از تابش این گاز داغ باشد که در طیف فرابنفش و X شدت درخور توجهی دارد.

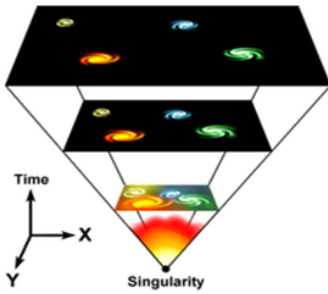


به دو عکس بالا کنار هم خوب نگاه کنید. تصویر همان کهکشان است. عکس سمت چپی با تلسکوپ چاندرا گرفته شده که تلسکوپ خاصی است برای رصد در طول موج پرتو X، و عکس سمت راست با تلسکوپ هابل در طیف مرئی. در عکس سمت چپ شیئی نورانی داخل مربع همان منظومه‌ای است که از آن صحبت می‌کنیم در طیف پرتو X. این منظومه در عکس سمت راست در طیف مرئی رؤیت‌پذیر نیست. این روشی است برای کسب اطلاعات مفید در شناخت جرمی آسمانی. عکس زیر هم تلسکوپ چاندرا را نشان می‌دهد که در سال ۱۳۷۸/۱۹۹۹ پرتاب شده و هنوز کار می‌کند.



متوجه این دقت‌ها و پیچیدگی فناوری‌های لازم برای شناخت کیهان می‌شوید؟ مقایسه کنید با برخی بی‌دقتی‌ها، یا دقت‌های بی‌معنی از دید فیزیک که همه‌روزه در ایران شاهدش هستیم. در دهه هفتاد هنوز دمای شهر تهران روزانه به دو رقم اعشار اعلام می‌شد که کاملاً بی‌معنی بود چون جابه‌جای تهران گاهی تا ۴ درجه اختلاف دما داشت. یا در همان دهه کمیته مهندسی در شورای پژوهش‌های علمی کشور، که بالاترین شورای سیاست‌گذاری در علم و فناوری کشور بود، اولویت‌های پژوهشی در زمینه مهندسی را در کشور با دو رقم اعشار اعلام کرد. یا این روزها عده‌هایی بین ۲۰ تا ۵۰ برای تورم در کشور به‌گوش می‌رسد؛ و البته بسیار آمار دیگر که روزانه می‌شنویم. در بخش‌های پژوهشی کشور هم این کم‌دقتی‌ها یا بی‌دقتی‌ها به‌وفور دیده می‌شود. اما دقت‌های رصدی در کنار نظریه‌پردازی از کیهان و ویژگی‌های ماده در فیزیک ذرات بنیادی تصور بسیار عمیقی از کیهان به ما می‌دهد.

## ۷.۷ و کیهان

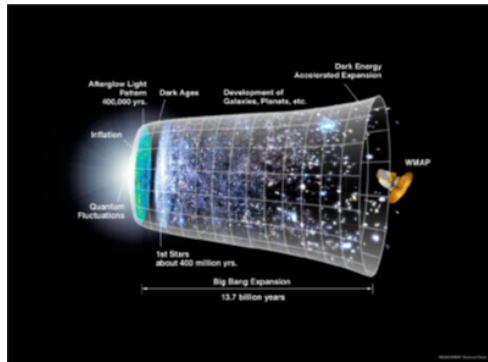


مدل استاندارد کیهان‌شناسی شناخت ما را از کیهان بیان می‌کند. هنگامی که اولین درس کیهان‌شناسی را در دانشگاه وین گرفتم هنوز این مدل مطرح نشده و پذیرفته نبود. هنوز برخی کیهان‌شناسان انبساط عالم را نمی‌پذیرفتند.

گیریم کل کیهان دو بعدی باشد، مانند هر صفحه در شکل مقابل. پس زمان حال را با یک صفحه که کهکشان‌هایی در آن قرار دارد نمایش

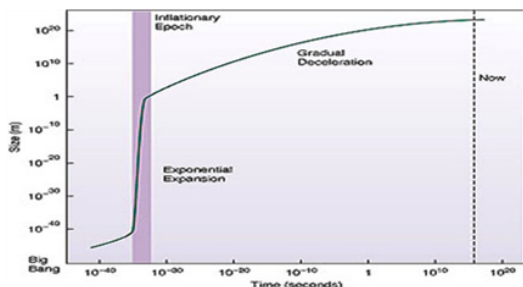
داده‌ایم؛ محور زمان را عمودی در نظر می‌گیریم که روبه‌بالا باشد. پس از بالا که به پایین برویم و مثلاً صفحه دوم را نگاه بکنیم وضعیت عالم در گذشته با حجم کم‌تر و کوچک‌تر را می‌بینیم. این پدیده را انبساط عالم می‌نامیم. اگر باز هم در زمان به عقب برویم، یعنی به صفحه‌های پایین‌تر عکس به جایی می‌رسیم که عالم به قدری کوچک و فشرده بوده که نه کهکشانی بوده و نه ستاره ای و نه حتی ذره‌ای یا ماده‌ای از نوعی که امروزه می‌شناسیم. در نهایت به نقطه‌ای می‌رسیم که آن را در اصطلاح دقیق ریاضی تکینگی می‌نامیم، جایی که حجم و شعاع کیهان صفر می‌شود و چگالی انرژی بی‌نهایت. همان مه‌بانگ یا انفجار بزرگی که آن را شروع آفرینش عالم خودمان می‌دانیم. البته کتمان نکنم اصطلاح تکینگی بیان جهل ما از وضعیت عالم در ابعاد خیلی کوچک نزدیک به صفر است، گرچه همین تصویر کیهان را از کسر کوچکی از ثانیه پس از مه‌بانگ تا زمان حال به خوبی و بادقت زیاد بیان می‌کند.

حالا همین تصویر ساده شده دوبعدی از آفرینش عالم را تا کنون در تصویری سه‌بعدی با کمی اطلاعات بیشتر در عکس روبه‌رو ببینید. در این تصویر زمان را چرخانده‌ایم تا افقی باشد و صفر آن در سمت چپ است و به سمت راست تا اکنون ادامه دارد. صفحه‌های دوبعدی حالا به شکل قیفی شده که به سمت راست باز





می‌شود که انبساط عالم را نمایش دهد. نقطه‌های انتهایی مثلث، تکینگی یا مهبانک، در شکل دوعبده‌ی بالا، این‌جا درست دیده نمی‌شود و در ابتدا به نظر می‌رسد عالم به یک‌باره بسیار منبسط شده. این انبساط بسیار سریع را تورم می‌نامیم. مدل استاندارد به صورت انبساط ساده که در شکل بالا آمد مشکلاتی دارد که توضیح آن تنها با فرض این نوع تورم در ابتدای عالم امکان پذیر شده. کل تورم کسر بسیار کوچکی از ثانیه طول کشیده. دوران پس از انتهایی تورم را با دقت خوبی می‌شناسیم. پس جهل ما از تکینگی رفع نمی‌شود اما تورم اشکال‌های دیگر کیهان‌شناسی را حل می‌کند و موقعیتی ایجاد می‌کند که دوران پس از تورم در شناخت ما مهار می‌شود. مراحل گوناگون پس از تورم و چگونگی آفرینش ذرات بنیادی، آفرینش یا جداسازی برهم‌کنش‌های گوناگون که امروزه می‌شناسیم مانند برهم‌کنش الکترومغناطیسی و هسته‌ای و نقش گرانش را خوب می‌شناسیم. زمانی شوربای اولیه پر بود از ذرات بنیادی گوناگون و نیز فوتون و در اثر انبساط عالم سرد می‌شد تا این‌که فوتون‌های اولیه عالم بدون برخورد با بقیه ماده ماندند و امروزه آن را می‌بینیم و نام تابش زمینه کیهانی بر آن نهاده‌ایم.



برای درک ساده‌تر فرایندهایی که در آن قیف در حال باز شدن دیدید تصویر روبه‌رو را هم اضافه می‌کنم با چند عدد. در بالا خطی است که زمان روی آن بر حسب ثانیه یا کسری از آن نمایش داده شده با ذکر مهمترین رویدادهای

کیهانی در زمان‌های مختلف. در پایین تصویر شعاع عالم یا همان قیف در حال انبساط را می‌بینید که در زمان‌های مختلف چقدر است. به‌ویژه به تغییر شعاع عالم در دوره تورم توجه کنید. این‌که چگونه پس از تورم انبساط کند شونده می‌شود. به عدد متناظر با زمان یا شعاع در دوره‌های مختلف خوب توجه کنید تا دریابید از چه زمان‌هایی صحبت می‌کنم، و توجه کنید این روش تفکر مدرن چه قدرتی دارد. پس شناخت ما از عالم، و کیهان که شاید بسیار عالم در آن باشد، دیگر نه توصیف است و نه تخیل. بسیار دقیق است و مبتنی بر رصد و اعداد آزمون‌پذیر، و البته روش‌های پردازش تصویر و داده‌های بسیار پیچیده. این شناخت به‌ویژه در نیم قرن گذشته عمیق شده و بر بسیار مفاهیم تأثیر گذاشته است. این رشد علم از تخیل

چند فرد به دست نیامده. تصور کنید حدود ده هزار منجم و کیهان‌شناس با تمام تجهیزات رصدی و نظری مشغول کاراند تا هر پرسشی را که به ذهن دانشگران می‌رسد بررسی‌کنند و پاسخ آن را بیابند. این پاسخ‌ها تبدیل به حدود ۱۵۰۰۰ مقاله در هر سال می‌شود که توسط منجمان و اخترفیزیک‌دانان و کیهان‌شناسان منتشر می‌شود. این مجموعه دانشگران از طرف تمام جامعه بشری حمایت می‌شوند تا به پرسش‌های بنیادی پیرامون کیهان و هستی پاسخ بگویند.

امروزه می‌دانیم که دو جور سیگنال از ابتدای آفرینش به دست ما می‌رسد، یعنی به «ابزار ما» مانند تلسکوپ‌های اپتیکی و رادیویی یا ماهواره‌ایی برای جذب فوتون‌های اولیه از جمله ماهواره پلانک، و نیز تداخل‌سنج‌های امواج گرانشی مستقر در رصدخانه‌های گرانشی. پس، منبع شناخت خارج از ذهن ما از طبیعت دو جور موج است: امواج الکترومغناطیسی و امواج گرانشی که هر دو از گذشته می‌آید و خبر از تحول عالم می‌دهد. دو نوع موج با دو ماهیت مختلف! دورترین موج الکترومغناطیسی، که آن را تابش زمینه کیهانی می‌نامیم، از حدود ۴۰۰.۰۰۰ سال پس از آفرینش عالم یا مه‌بانگ می‌رسد. هر آنچه موج و نور الکترومغناطیسی دیگر که دریافت می‌کنیم از ساختارهایی مانند کهکشان‌ها و گازهای میان کهکشانی و ستاره‌های داخل کهکشان‌ها است و قدمت کمتری دارد. پس چه امیدی هست که اطلاعاتی مستقیم از دوران قبل از آن، یعنی از دوران مه‌بانگ تا ۴۰۰.۰۰۰ سال بعد از آن به دست آوریم؟ امواج گرانشی! این امواج می‌توانند از دوره تورم یا قبل از آن هم آمده باشند به شرطی که توان آشکارسازی آن‌ها را داشته باشیم. تداخل‌سنج‌های امواج گرانشی همین کار را می‌کنند؛ آن‌ها نقش تلسکوپ‌های بسیار پیچیده اپتیکی و رادیویی را برای امواج گرانشی به عهده دارند. این همه نتیجه روش تفکر نوین، زبان ریاضی، و فناوری‌های مرتبط با این نوع تفکر است. دیگر جایی برای آه و حسرت نمی‌ماند؛ و رمز و رازی اگر هست شوق کشف آن جایی برای تأمل نمی‌گذارد. راه باز است. این راه خلاقیت و عشق و شور می‌طلبد نه آه و حسرت و حیرت!

## ۸.۷ آینده

این روزها شاید وب ۳، اینترنت نسل ۳، را شنیده باشید. متاورس را چطور؟ رشد فناوری با در نظر گرفتن ثمره علوم بنیادی در قرن گذشته، از جمله نسبیت و کوانتوم که بخشی از نتایج آن را در کیهان‌شناسی مطرح کردم بسیار سرعت گرفته. تازه داشتیم با انقلاب صنعتی چهارم آشنا می‌شدیم که حالا از انقلاب نسل ۵ صحبت می‌شود. نمونه‌ای از آن

را در نقش فناوری برکنجیر - مخفف زنجیره برگه‌ها و برابر بلاک‌چین - در وب نسل ۳ می‌بینیم. متاورس بر وزن مالتی‌ورس ساخته شده آن را در بالا بسالم نامیدم. به همین قیاس متاورس را فرآلم می‌نامم - ساخته شده از فراعالم! یک فناوری که می‌رود ارزش بین ۳ تا ۱۰ هزار میلیارد دلار را رقم بزند. شرکت‌های بزرگ به دنبال استخدام پروردگر و آفریدگر مرتبط با فرالم و وب ۳ هستند، با افزایش پرداخت نیروها را از هم می‌ریابند. برای ایجاد آن به سخت‌افزارها و تراشه‌های بسیار بیشتر نیاز است از آنچه تاکنون با عنوان وب ۲، شبکه‌های اجتماعی، و فناوری اطلاعات نیاز بوده. تحولی که هنوز در ابتدای آن هستیم و ابعاد آن چندان مشخص نیست.

## ۹.۷ پایان آه و حیرت و برآمدن انسان نوین ایرانی

دوران تلاش برای یافتن پرسش‌های جدید و پاسخ‌های آن است. بله یافتن پرسش درست تجربه دانشگری بسیار پیچیده‌ای می‌طلبد و کار ساده‌ای نیست. این تلاش جایگزین آه و حیرت در کشف راز حیات و کیهان است. تلاشی بسیار با لذت و امید. دیگر فرصت آه نیست. آه بی‌معنی است، حیرت بی‌معنی است، تلاش جایگزین آن است همراه با خلاقیت و نوآوری و تفکر!

هنگامی که از حیات و کیهان صحبت می‌کنیم، از رمز و راز آن می‌پرسیم، آگاه باشیم که دیگر دوران حافظ و خیام و مولانا نیست. دوران سوار شدن بر قطار علم و فناوری، استفاده از امکانات آن، مشارکت در توان آفریدگری آن، و شکوفایی همه نوع خلاقیت انسانِ خداگونه است. این شکوفایی در سایه توان علم و فناوری مبتنی بر زبان ریاضیات دارد به اوج شکوفایی خود می‌رسد تا شاید در انقلابی دیگر زبانی دیگر، شاید زبان رایانش، ما را به جهشی دیگر با نوعی جدید آفریدگری برساند.

باید از خود به‌در آییم. زیبایی که بزرگان کلام فارسی در بدترین شرایط تاریخی برای ما آفریدند به ما گوشزد می‌کند که توان خلاقیت و آفریدگری دیگری هم هست. از آن آگاه شویم. در تاریخ درجا نزنیم. از خواب بیدار شویم. فرزندانمان فرزند دوران خواب ما نباید باشند، باید فرزندان انسان جهیده و بیدار امروزی باشند.

از دید من، آینده روشن تنها یک تلنگر می‌خواهد تا در به سوی روشنایی باز شود. این بازشدگی و تلنگر ربطی به اعتقادات انسان ندارد؛ البته ربط دارد به تفسیر ما از اعتقاد. ما که انسان را برتر از همه موجودات و برتر از فرشته می‌دانیم؛ ما که کلمه را، و خرد مبتنی بر کلمه را، وجه ممیزه انسان و فرشته می‌دانیم کفر است اگر خرد را خوار

شماریم و تلاش بر خداگونگی و آفریدگری را نادیده بگیریم. خداگونگی در زهد نیست در شطار بودن است، و نه در اخیار بودن. نه اخیار باشیم که بخواهیم فقط بزنیم و بکشیم به اسم دین مانند طالبان و دیگران؛ نه زاهد باشیم که در زاویه‌ای خیر خود را بخواهیم و از خیرِ دیگران غافل. بنابراین شطار باشیم و عاشق انسانیت و طبیعت و عاشق خلاقیت. این تلنگر و این جهش بدیهی را جدی بگیریم.



## عبور از سندرم

# ۸. قرن ۱۵ و عبور از سندرم دوره نقل: تاب‌آوری، درافزانی، و حالا شکوفایی

### ۱.۸ درامد

دوران پسارزین اسلامی- از برآمدن سلجوقیان تا اکنون که از آن با عنوان عصر سلجوقیان صغیر هم نام برده‌ام- به لحاظ سیر فرهنگ و اندیشه و توسعه انسانی بسیار ارزش مطالعه دارد. در نوشته‌هایم سه مفهوم کلی دوران زرین یا طلایی اسلام، دوران انحطاط، و دوران آگاهی و اجزای آن‌ها را به تفصیل آورده‌ام.<sup>۷۸</sup> ما پس از طی دوران انحطاط و عصرهای متفاوت آن، یک سده است که مسیر انحطاط و رکود و سقوط را متوقف کرده‌ایم و به زحمت بسیار می‌کوشیم به مسیر آگاهی متمایل شویم. دوران زرین اسلامی با عنوان‌هایی مانند *خردگرایی*، *آزادی خرد*، *انسان‌گرایی*، و *یقین مشخص* شده است؛<sup>۷۹</sup> پس از آن با انقیاد تفکر در نظامیه‌ها انحطاط ما شروع شد.<sup>۸۰</sup>

در عصر گذار به انحطاط سلجوقیانی و تخریب اجتماعی مغول و تیمور بیش از هر چیز نیاز به زنده ماندن داشتیم و عرفای ما اوج منش مهرپرستی ایرانی و عشق به انسان و طبیعت را به اندازه‌ای پروراندند و راهی برای زنده ماندن ایران و ایرانی به ما نشان دادند که نتیجه آن شاهکارهای ادب فارسی همچون مولانا و حافظ است - آفرینشی که کمتر مانعی داشت. حافظ اوج بیان روشن این زنده ماندن است.<sup>۸۱</sup> دورانی که راه خردگرایی بسته بود و بقیه هنرهای تجسمی هم مذبوم؛ مانده بود کلام که با حافظ به اوج خود رسید. تاب‌آوری و یافتن گریزی برای خلاقیت در اوج رکود و انحطاط هنری است که باید به آن بالید - هنری انسانی که همزاد مفهوم آزادی است در نبود آزادی. این بالیدن تنها به معنی فخر نیست بلکه عبرت از آن جداناپذیر است.

۷۸ رک مجموعه ایران من، به‌ویژه دفتر ۱ و دفتر ۴، نشر دیبایه، تهران، زمستان ۱۴۰۰.

۷۹ مقاله شفيعی کدکنی محمد رضا، ساختار ساختارها، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۷، شماره ۶۵، پائیز ۱۳۸۸، با ذکر مثال‌هایی به‌ظ ویژه از ادبیات فارسی در چارچوب مفهوم ساختار ساختارها نیز به تمایز این دوران زرین از دوران پسا زرین اسلامی می‌پردازد.

۸۰ انقیاد تفکر را به امتناع تفکر، که آقای طباطبایی نام می‌برند، ترجیح می‌دهم و زمان آن را شروع حکمرانی سلجوقیان می‌دانم و نه دوران مغول یا تیمور.

۸۱ عبدالعلی دست‌غیب، حافظ شناخت، جلد ۱ و ۲، انتشارات کتاب سرزمین، تهران، ۱۴۰۰.

## ۲.۸ درافزایی: ویژگی‌ای که از ان غفلت کرده‌ایم

خلاقیت در کلام تنها ویژگی ما در گذشته نبوده. انسان دوستی، مهرپرستی، و عشق به انسان و طبیعت ویژگی دیگری در رفتار ما بوده و هست. ما همواره بی‌دغدغه قومیت و زبان و مذهب و رنگ و طریقت بر انسانیت و آزادی و مروت و رواداری توافق و تأکید کرده‌ایم. ایرانیت و ایرانی بودن ما در این جمع‌شدن اقوام با ویژگی‌های گوناگون است، نه در طرد و نفی دگربودگی. ایرانیت ما در «به-درون-افزودن» و پذیرش دیگری بوده است و خواهد بود. ما همواره با پذیرش دگری چه در قومیت و چه در خرد و فرهنگ توانمان و رفاه‌مان و خوشحالی‌مان و خوشبختی‌مان و خردمان را *افزاییده‌ایم*<sup>۸۲</sup>؛ یعنی با «درافزایش» ویژگی‌های بنیادی انسانیت را رشد داده‌ایم و ایرانیت را تقویت کرده‌ایم. هرگاه هم در تاریخ حکمرانان ما خلاف این ویژگی رفتار کرده‌اند - حتی اگر در کوتاه مدت با اقتدار حکمرانده‌اند - اما با افتضاح عقب نشسته‌اند و دوباره این ویژگی ایرانیت رشد کرده. پس به «درفزا بودن» و ویژگی درافزایی<sup>۸۳</sup> خود توجه داشته باشیم. همین ویژگی زبان فارسی را به توافق پرورده و رشد داده، و این زبان با درافزایی به‌صورت وام‌واژه‌ها در مرحله‌های گوناگون تاریخ توان و بالندگی خود را نشان داده.

در بررسی‌های تاریخ اندیشه در ایران به این ویژگی «درفزایی» کمتر توجه شده و در مسیر خوانش نوشتارهای غربی و همراه با گنبدخرد حاکم بر انحطاط ما، تجددخواهان هم چند فرهنگی و درافزایی را آورده‌اند غرب دانسته‌اند غافل از این‌که چندفرهنگی دستاورد غرب نیست - مطالعات چندفرهنگی شاید اما زیست چندفرهنگی خیر!<sup>۸۴</sup> در این منبع به‌عنوان نمونه، مؤلف به ریشه‌ها نبود زیست چندفرهنگی در غرب بی‌توجه است و نتیجه‌اش را با ننگ یا گناه بیان کند. ما ایرانیان یادمان نمی‌رود که چندفرهنگی را با کلمه ایران بیان کرده‌ایم؛ هزاران سال زیسته‌ایم. اگر نوشتار به معنی تحلیل صریح شرایط در زبان فارسی‌مان نداریم به‌ضمن که فراوان داریم؛ اشعار عرفای ما مملو است از این ویژگی زیسته.

بدون توجه به این ویژگی رشد و توسعه ایران با مشکل مواجه خواهد شد. درافزایی هم به بلوغ رفتاری در انسان نیاز دارد، هم به توانایی تحمل دیگران و دگر اندیشان،

۸۲ بررسی چگونگی این درافزایی موضوع مهم دیگری است. به عنوان نمونه نگاه کنید به مقاله چگونگی رخنه‌زنان ایرانی در دستگاه اسکندر و چگونگی ایرانی کردن اسکندر و یارانش، در کتاب *مقالاتی در باب تاریخ و فرهنگ ایران*، محمود امید سالار، انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری نشر سخن، تهران، سال ۱۳۹۷، صص ۸۱-۹۹.

۸۳ درافزایی را برابر مفهوم رایج این روزها یعنی *inclusiveness* بگیرید.

۸۴ رک برخورد فرهنگ‌ها، برنارد لوئیس، ترجمه بهمن‌دخت اویسی، انتشارات فرزانه، تهران، ۱۳۸۰.

و هم خودآموزی در چگونگی رسیدن به توافق جمعی که زیر بنای مدرنیت نیز هست. توجه به این ویژگی ایرانی تلنگری<sup>۸۵</sup> است برای هموار کردن راه ورود به مدرنیت و جهان نو. اجداد تجددخواه ما در دو قرن گذشته، بی توجه به این ویژگی، در عمل خواستار نفی بسیار ویژگی‌های سنتی‌شده ناشی از انحطاط ما بوده‌اند - نه خواستار تحول در آن- و در نتیجه به موفقیت نازلی دست یافتند. باید عبرت بگیریم. این موفق نبودن بسیار شباهت دارد به مشکلات به‌کارگیری مفهوم نوین «نوآوری باز» و چگونگی استفاده از مفهوم «نوپای ناب» توسط کسب‌وکارهای بزرگ در دنیای جدید.<sup>۸۶</sup> تجددخواهان ما هنگامی که خود را در ایده‌هاشان ناموفق دیدند تقصیر را نه از خود که از واقعیت اجتماعی دانستند - و ندانستند واقعیت بی‌تقصیر است. اعتبار اندیشه در تأثیر اجتماعی است نه در مطلق‌های ذهنی و نه در یک طریقت خاص.

### ۳.۸ نیاز به تلنگر در آستانه قرن ۱۵

با گذر از عصر گذار به آگاهی- یا عصر خودیافت و گذار از دوران پهلوی- تلاطم‌ها و تحولات انقلاب اسلامی در چهل سال گذشته چشم‌ها را باز کرده و در پی آن مدنیت ایرانی شکل جدیدی به‌خود گرفته - که به تفصیل در یادداشت‌های قبلی دیدگاه خودم را بیان کرده‌ام. اکنون در آستانه قرن ۱۵ هستیم. وقت تلنگر است نه تکرار آه حافظی و خیامی، نه نفی واقعیت تجددخواهان‌گونه، و نه عصیت تجددخواهی ناشی از طریقت‌اندری<sup>۸۷</sup>، چه طریقت متأثر از مدرنیت باشد چه طریقتی ایدئولوژیک و چه طریقتی قدسی.

ایران نه روسیه است نه کره شمالی نه چین و نه آلمان و نه ژاپن. ایران ایران است و تجربه رازی و ابوریحان دارد و حافظ و نیز حکمرانی سامانیان و بوییان و مغولان. ایران درافزا است - و البته تاب‌آور! نه کلنگی است و نه چل‌تکه! هشت‌صد سال رو به انحطاط رفته و صد سالی است رو به آگاهی دارد و در دوران گذار از خرد نقال - خرد نقل‌بنیان- به خرد فعال است و در نتیجه انقلاب اسلامی به‌زیبایی متوجه عمق عقب ماندگی خود شده؛ انسان نوین ایرانی هم در همین دوره متولد شده. هنوز شاهد نابهنجاری‌های ناشی از این دوره گذار همزمان با آگاهی هستیم. مفهوم سندرم

۸۵ نظریه تلنگر (Nudge Theory)، ریچارد تیپلر (برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۲۰۱۷) و سان‌استاین، ترجمه آرش طهماسبی، انتشارات دنیای اقتصاد، تهران، ۱۳۹۸.

۸۶ رک گذر از هیاهو و پرداختن به کسب‌وکار، نوشته هنری چسبرو، ترجمه سید کامران باقری، انتشارات آریاناقلم، تهران، پاییز ۱۴۰۰. به‌ویژه فصل ۵ و ۶.

۸۷ منظوم از طریقت‌اندری کوششی است تا کسی یا جمعی را به درون طریقت و منش خود درآوریم: indocinate.

دوره نقل بیان همین وضعیت است. و حالا باید آماده شد برای عبور از این دوره گذار، عبور<sup>۸۸</sup> از این سندرم، و رسیدن به راه شکوفایی ایران و ایرانیت ما و حضور فعال در صحنه جهانی با کوله‌باری بسیار ارزش‌مند از تجربه طولانی و با ارزش بخشی از انسانیت تاب‌آور تاریخ.

حکمرانان ما درگیر بسیار موضوع‌های ریز و درشت‌اند: کلنچار با مفاهیم گوناگون از جمله رفاه و امنیت و انقلابی بودن و جهادی بودن و حجاب بد و خوب و دوچرخه سواری دختران و سگ‌گردانی و تفاوت میان مجاور و شهروند. در هر حال باید نشان دهند، و می‌خواهند نشان دهند، به فکر مردماند چه امت و چه ملت. فرصت و تمایل به شنودن و شنوایدن هم ندارند چون بنا بر تعریف انقلابی‌اند و راحل هر چیز را می‌دانند و جهادی کار می‌کنند. پس گفتمانی در کار نیست و در انتظار نیست. اما امنیت مردم و کشور و زیرساخت‌های لازم سخت‌افزاری را در حدی پذیرفتنی فراهم کرده‌اند. گرچه زیرساخت‌های نرم، از جمله امنیت فکر و سلیقه، به مطلق فراهم نیست! اما مگر در طول تاریخ بی هزینه امنیت مطلق فکر و سلیقه در کشوری یا برای مردمی فراهم شده؟ چرا انتظار داریم ما استثنا باشیم؟ چون از دین و از اسلام و از حوزه انتظار داشتیم؟ انتظارمان بسیار آرمانی و ناواقعی و بی‌جا بوده. این را بپذیریم. به تلنگر نیاز داریم و به نوآوری در رفتار مدنی و سیاسی‌مان

## ۴.۸ عبور از دوره نقل: شکوفایی

نباید در این دوره گذار درجا زد و به قعر تاریخ افتاد. نباید گذاشت دوباره شعر و عرفان تنها فعالیت خلاقانه ما باشد. ایران می‌تواند و باید دوباره سر بلند کند و بخشی فعال از جامعه جهانی باشد با ایده‌هایی نو و برآمده از تجربه تاریخی و سنت درافزایش. این برآمدن با نقرنی سرانجامی ندارد، با تمسخر و تلخند میانه‌ای ندارد، با هزل و هجو همخوانی ندارد، با بیان تمایز میان سنت و مدرنیت ناسازگار است، با خشونت و خونریزی از میان نمی‌رود، با حق‌به‌جانبی درجا خواهد زد؛ ذهن فعال می‌خواهد، خرد خودبینان می‌طلبد، متانت و جدیت و توجه به مهارت‌های زندگی می‌طلبد. شاه‌کلید این طلب شکوفایی است: شکوفایی!

---

۸۸ اخیراً این کتاب را دیدم: عبور، مهدیه گلبن و فاطمه علمی، انتشارات راز مهر، تهران ۱۴۰۰. مؤلفان با نقل قول‌های فراوان از نویسندگان و عرفای گذشته ما بر عبور تکیه کرده‌اند. اما این عبور نوعی ماندن در گذشته است آن‌ها در خلاقیت زبانی خود و گذشتگان و نیز در توهم عبور گیر کرده‌اند.



ایران تاب‌آور و درافزا حالا - پس از دو سده کلنجار با دنیای مدرن - نیاز به تمرکز بر شکوفایی فرد و جامعه دارد. برای توجه به این مفهوم بسیار بنیادی نباید و نمی‌شود منتظر شرایط مناسب اجتماعی و سیاسی بود؛ این انتظار یعنی نفی نیاز و درغلتیدن در قعر تاریخ. بپذیریم ایران اکنون بالقوه با افزایش جمعیت باسواد، با افزایش تعداد دانش‌آموختگان دانشگاهی، و با رشد و بلوغ مدنی بی‌نظیر آماده جهش است. این جهش را از حکمرانان انتظار نداشته باشیم که کلنجارهاشان و مبانی فکری‌شان امان‌شان نمی‌دهد. نه به اقتصاد می‌توانند برسند و نه به تمیزی شهرها و روستاها، نه به آموزش مهارت‌های لازم برای زندگی مدرن! تعامل با جهان هم مفهومی شده ناموزون. این امر واقع را بپذیریم. من از این واقعیت شروع می‌کنم و می‌بینم مَفَرّ ما، گریزگاه ما، و نیاز قطعی ما و نیز کمبود ما توجه قطعی به شکوفایی هر فرد و کل جامعه است. این شکوفایی بی‌شمار مؤلفه دارد. پس به‌یقین بسیار مؤلفه‌ها دارد که مانعی برای توجه و تحقق آن در این شرایط سیاسی و اجتماعی نیست. اجداد تجددخواه ما از این امر بدیهی غفلت کردند و با تأکیدهای نابه‌جای خود این گریزگاه‌ها را بستند؛ بازش کنیم. تلنگر یعنی همین! غفلت را ادامه ندهیم. راه باز است و پر نشاط!

تاب‌آور و درافزا (inclusive) بودن از ویژگی‌های توصیه شده در بسیار سندهای سیاستی جهان برای آینده جوامع انسانی است. رشد ویژگی سومی است که برای آینده جامعه در نظر گرفته می‌شود. ما ایرانیان تجربه تاریخی بسیار گسترده‌ای در دو ویژگی اول داریم و به محض آمادگی این توان را داریم که این دو ویژگی را به همه لایه‌های جامعه گسترش دهیم. من نگران پروراندن<sup>۸۹</sup> این دو ویژگی نیستم. رشد اما به زمینه‌ای نیاز دارد که ما فاقد آن هستیم؛ همچنان‌که کلنجارهای حاکمان و قشرهای گوناگون جامعه ما گواه آن است. آنچه رشد و توسعه را روان می‌کند وجود انسان‌های توانا است. این توانایی بالقوه در همه انسان‌ها موجود است و شکوفا شدن یعنی به‌فعل درآوردن این توانایی بالقوه. به‌فعل درآوردن این توان نیاز به فرایند گسترده آموزش در همه جنبه‌های زندگی مدرن دارد. ما باید در این وضعیت تاریخی و سیاسی تمام توان خود را بر شکوفا کردن فرزندانمان و جوانان کشور بگذاریم. شکوفا شدن در هر زمینه‌ای که برایش راه باز شود و متناسب باشد با روح و روان شخص و شرایط بیرونی. جامعه به تعداد افرادش به نوعی مهارت نیاز دارد. این کار از ملت برمی‌آید؛ از تک‌تک ما برمی‌آید. هر کس در حیطه توان خودش و در زمینه تخصص خودش، چه فرد چه

۸۹ Development. گرچه در نوشتارهای ما معمول است برابر این واژه را توسعه بگیرند اما من اکراره دارم. توسعه همه جا جواب نمی‌دهد. در بسیار کاربردها اشتقاق از فعل پروراندن مناسب تر است.

نهاد، چه در کسب و کار چه در تربیت و آموزش، چه برای خود چه برای دیگران به این توصیه ساده عمل کند: پروارندن یک مهارت، هر مهارتی که توانش را داریم از تمیزی یک منزل یا روستا و شهر بگیریید تا آشپزی و مدیریت، تا علم و هنر، تا جوشکاری و حسابداری و هر یک از دهها هزار مهارت لازم برای زندگی مدرن. در این راه منتظر هیچ کس یا نهاد، چه دولت چه بخش خصوص چه هر غیر دیگر، نباشیم و بهاستقلال عمل کنیم؛ نه آتش-به که مهر-به-اختیار باشیم! این راه شکوفایی ایران و نجات ایران و ایرانیت است. شکوفایی با توجه به تابآوری و برافزایی! بدون نق و غر و انتظار تأیید از سوی هر کسی یا هر نهادی. نگذاریم ایران از گردونه تاریخ بغلتد- همیت کنیم بهشکوفایی تا بر توسن گردون ببالد.



عبور از سندرم

## ۹. انسان نوین ایرانی خوش برآید<sup>۹۰</sup>

انسان به طبیعت سودجو است.

سودجو بودن به معنی مادی بودن نیست.

انسان سودجو دلیلی ندارد به دنبال قدرت مطلق باشد.

انسان سودجو می‌تواند به دنبال عشق مطلق باشد.

انسان ایرانی هم انسان است و سودجو

سود انسان سودجو گاه در مرگ انواع است گاه در عشق به انواع

انسان سودجوی رومی - اروپایی - از دیدن مرگ انسان‌های دیگر - گلا دیاتورها - لذت می‌برده

انسان سودجوی ایرانی نوع شطار بوده و عاشق صلح و انسانیت و طرفدار عشق مطلق.

انسان ایرانی در غزل‌های حافظ متجلی شده

انسان ایرانی سودش در نوع دوستی است

انسان گاه یک‌تا پرست بوده گاه هزاران پرست

انسان یونانی - اروپایی هزاران پرست بوده

انسان ایرانی یک‌تا پرست

انسان ایرانی سه هزار سال پذیرای شریعت بوده

انسان ایرانی هم نوعی انسان است

انسان نوین با علم مطلق همراه با قدرت مطلق - ریشه در مرگ‌خواهی دیگری - شکل گرفته

انسان نوین ایرانی با انقلاب اسلامی شروع به‌زادن کرده و در سال ۱۳۸۸ متولد شده

انسان نوین ایرانی یک‌تا پرستی خود را حفظ کرده

انسان نوین ایرانی دیگر به شریعت اعتنا ندارد  
انسانیت انسان نوین ایرانی ریشه در نوع دوستی دارد

انسان نوین ایرانی الگوی عشق به انسان و طبیعت می‌شود  
انسان نوین ایرانی هر اعمال به اجبار را خلاف انسانیت می‌داند  
انسان نوین ایرانی عشق به انسانیت را در توافق جمعی می‌داند  
انسان نوین ایرانی به دنبال توافق‌های بدیهی برای زندگی انسانی است  
انسان ایرانی هم انسانی نوین می‌شود

انسان نوین ایرانی انسانیت را در خلاقیت و شکوفایی انسان‌ها می‌داند  
انسان نوین ایرانی نمی‌پذیرد به فرشته فروکاهیده شود  
انسان نوین ایرانی خلاقیت نوین را به خلاقیت مقید-به-کلام حافظ‌گونه ترجیح  
می‌دهد

انسان نوین ایرانی خداگونگی را نه در زهد که در خلاقیت در همه ابعادش می‌بیند  
انسان نوین ایرانی هم انسانی سودجو است اما خلاق است و درافزا و عاشق انواع

انسان نوین ایرانی الگوی فرزندانش را در حافظ-متون-بودن نمی‌بیند  
انسان نوین ایرانی فرزندانش را خلاق می‌خواهد  
انسان نوین ایرانی فرزندانش را خلاق‌تر از خودش می‌داند و بار می‌آورد  
انسان نوین ایرانی پروردگر<sup>۹۱</sup> و آفریدگر<sup>۹۲</sup> است  
انسان نوین ایرانی خلاق است و عاشق نه قدرت‌پرست

انسان نوین ایرانی در ایران می‌زید  
انسان نوین ایرانی به جهان و به منظومه شمسی می‌اندیشد  
انسان نوین ایرانی همکار و آفریدگر فرآلم است  
انسان نوین ایرانی خود را در عالم و فرآلم<sup>۹۳</sup> متجلی می‌کند  
انسان نوین ایرانی -نماینده عشق و صلح و مکمل انسان قدرت‌پرست- خوش برآید.



## عبور از سندرم

# ۱۰. زمینه‌سازی برای شکوفایی

۱.۱۰ درآمد

دوران معاصر ایران، خصوصاً نیم‌قرن اخیر، بسیار پرمخاطره بوده؛ اوقاتی سرشار از بیم و امید، فراز و فرود، کامیابی و ناکامی که در مجموع ایران را از گذشته پیچیده و ریشه‌دار خود به سوی آینده‌ای متفاوت اما تعیین‌کننده برای نسل‌های بعد پیش می‌برد. هم‌زمان با تجربیات داخلی، انسان ایرانی شاهد تحولات جهانی است، به‌ویژه شاهد توسعه شتابان علم و فناوری و اقتصاد که بشریت را با دنیایی کاملاً متفاوت از سده‌های گذشته روبه‌رو ساخته با پرسش‌های جدید و پاسخ‌های بسیار پیچیده جدید. آینده انسان و انسان آینده به‌طور کلی موضوع با اهمیتی است که سرنوشت آن به‌دست افراد و سازمانها و نهادهای اجتماعی رقم خواهد خورد؛ انسان ایرانی هم گسسته از این تحولات نیست و باید با تکیه بر دو ویژگی تاریخی خود یعنی تاب‌آوری و درافزایی، و نیز توان رشد زبان فارسی به‌منزله‌ء حامل فکر و فرهنگ ایرانی شکوفا بشود و نقش به‌عهده بگیرد. التهاب‌های سیاسی این روزها- نیمه دوم سال ۱۴۰۱- بیانگر درخواست این انسان نوین ایرانی است. همان‌طور که قبلاً نوشته‌ام، این ایرانی نوین در سال ۱۳۸۸ متولد شده؛ در ایرانی که حکمرانی آن در چند دهه اخیر به تدریج خود را برای نظام امت-ولی مبتنی بر نوعی امر قدسی اَزمان آماده کرده و تحقق آن را در برنامه گام دوم یا «چله دوم انقلاب» در پیش دارد. پس انتظار می‌رود، همان‌گونه که در فصل‌های پیشین به تفصیل نوشته‌ام، حکمرانی قدسی به شکوفایی زندگی فرزندان نوین ایران بی توجه باشد. پس، باید انتظار داشت اگر ملت به فکر شکوفایی زندگی نباشد گاف میان ما و جهان روزافزون بماند تا کاملاً از تحول تاریخ بشر روی زمین واجفتیده شویم و ایران و ایرانی از گردونه تاریخ حذف شود و تنها حضوری مزاحم برای بشر روی کره خاکی تلقی و در نتیجه مهار شود. خواست ملت زندگی و شکوفایی همراه با شادابی در تمام ابعاد ممکن آن است و نه تصلب در چند فعالیت انسانی مجاز در امر قدسی طریقت‌اندزی شده.

به نظر می‌رسد در ساختار اجتماعی ما همواره «طبقه حامل فرهنگ» حضور داشته، که با تکیه بر همین دو عنصر فرهنگی- تاب‌آوری و درافزایی- ایران و فرهنگ ایرانی را

پرورنده و حفظ کرده<sup>۹۴</sup>. این طبقه، که الزاما در مفهوم‌بندی اقتصادی طبقات جامعه نمی‌گنجد، فراگیر و میان-طبقاتی است<sup>۹۵</sup>. تقسیم‌بندی جامعه کنونی ما به امت و ملت راهی برای درک این مفهوم‌ش می‌گشاید. این طبقه حافظ ایران، با هر منش فکری، بخشی از ملت است. امت به دنبال حفظ این فرهنگ نیست بلکه تعلقات دیگری دارد؛ تفکرش پیرایسته<sup>۹۶</sup> است: تنها کسانی به درون اُمت «پذیرفته» می‌شوند که درون یک پیرایستِ تعریف شده بگنجد. در عمل، این امت شباهت به پرولتاریای جهانی در تفکر کمونیسم دارد؛ و نیز شباهت بسیار به صهیون‌گرایی و تبعات آپارتاید آن در اسرائیل. دو مفهوم کشور و ملت برای اهل امت بی معنی است- ملت را ذوب شده در پیرایستِ امت می‌خواهد که نشدنی است!

آنچه معمولا هویتِ ایرانی نامیده می‌شود چکیده رفتاری همین طبقه حاملان فرهنگ است: یک هویت مشترک و منسجم ملی<sup>۹۷</sup>. امت سازی، که در گسترش قدرت سخت موفق می‌نماید، منجر به تضعیف این مؤلفه نرم قدرت در کشور می‌شود که مانعی است برای بزرگی و گسترش قدرت به منظور حفظ امنیت ملت و شکوفایی آن. پس، در تلاش برای رشد شکوفایی و تأکید بر آن، به منظور رشد مؤلفه‌های دیگر بزرگی، نمی‌توان و نباید منتظر همیاری امت و کارگزاران حکومتی شد. در حکمرانی مبتنی بر امت-ولی، شکوفایی انسان بی‌معنی است مگر برای هدایت‌اش به سوی رستگاری بر مبنای تعیین شده از طرف حاکمان. پس، امت اگر هم مخالف شکوفایی نباشد دست کم اولویت‌اش نیست! عبرتی که از تاریخ نهصد ساله بعد از سلجوقیان

۹۴ رک تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴، ص ۳ بعد از مقدمه و نیز ص ۴۱۰: «در این مورد نیز واقعیتی که بدان قبلا اشاره شد دارای اهمیت اساسی بوده است، یعنی این واقعیت که سازمان طبقاتی اجتماعی- بخصوص در منطقه خراسان که میزان امر و سطح فرهنگی ایران بود- حتی پس از قبول اسلام به جای خود باقی ماند (در حالی که قبلی‌ها در طی قرون متمادی حکومت یونانیان تا بیزانس فاقد طبقه‌ای که حامل سنت و فرهنگ آنان باشد گشته بودند).» این گزاره بیان دیگری است از موجودیت طبقه حامل فرهنگ در ایران.

۹۵ خاطرم هست حدود نیم قرن پیش در آلمان نویسنده‌ای در پاسخ به مصاحبه‌گر که پرسیده بود چرا کتابش تنها در ۲۰۰ نسخه چاپ شده پاسخ داد مگر ما در آلمان بیش از این Kulturtraeger (حاملان فرهنگ) داریم؟ طبقه‌ای که از آن صحبت می‌کنم گسترده‌تر از این معنی است.

۹۶ نواژه پیرایسته را معادل exclusive به کار می‌برم در مقابل درافزا که قبلا مقابل inclusive بر ساخته‌ام، یعنی بستن راه عبور از پیرایومون یک نوع تفکر خاص در اجتماع.

۹۷ جالب است نتیجه یک مطالعه وسیع در باب «آنچه قدرت را بزرگ می‌کند» توسط اندیشکده RAND در ایالات متحده که اخیرا منتشر شده: همین عامل هویت ملی یکی از هفت مولفه اثر گذار در بزرگی قدرت تشخیص داده شده، علاوه بر تاب‌آوری و درافزایی. رک

می‌گیریم این است که شکوفایی دیگر نباید تنها به جهت زنده ماندن باشد- آن‌گونه که عرفا و شعرای ما خلاقیت به‌خرج دادند- بلکه حالا اولویت مطلق با جهت دادن به زندگی در تمام ابعادش است. پس، تفکر و خردمندی و درک قدرت جامعه باید در خلاقیت‌ها دست بالا را بگیرد؛ به شعر و عرفان خود در گذشته که ما را زنده نگاه داشت افتخار کنیم و بر دوش شاعران و عارفان خود می‌ایستیم اما توان خلاقیت و شکوفایی را- دوباره مانند قرن‌های چهارم و پنجم- به سمت خردمندی و تفکر و علم و نوآوری سوق می‌دهیم، همراه با تعامل با جهان و مشارکت در شکل‌دهی آینده آن.

طبقه حاملان فرهنگ ایرانی به‌خوبی متوجه شده که مفهوم تاب‌آوری و به‌ویژه درافزایی باید بسیار روزآمد شود، و محتوای آن را بپروانند. عشق مطلق، که پیش‌نهادام (رک در همین مجموعه، مبانی علم و طراحی مفهومی دانشگاه در ایران، بخش ۶) یک ویژگی بنیادی همین حاملان فرهنگ است که درافزایی از آن نتیجه شده. عشق مطلق ما ایرانیان در مقابل قدرت مطلق- که دست کم در چهارصد سال گذشته در غرب شاهد آن بوده‌ایم- و نیز در مقابل اقتدار مطلق طریقتی، که هسته سخت نظام امت-ولی کنونی ما مدافع آن است، قرار می‌گیرد و بدیلی است برای یک- یا چند-جانبه‌گرایی در جهان کنونی. قدرت مطلق الزاما منافع انسان‌ها را در برنمی‌گیرد و درافزا نیست. عشق مطلق اما انسان و طبیعت را محور کنش خود می‌داند، که البته اگر به مؤلفه قدرت توجه نکند به درویشی می‌گراید که رکود و خواری سرانجام‌اش است- توصیه به شطار بودن از همین روست (رک در همین مجموعه، مبانی علم و طراحی مفهومی دانشگاه در ایران، بخش ۵-۱۱ و ۶)!

۲۰۱۰ نیاز به گفت‌وگو و توافق بر نخستینین: جهانی بفریم و انسانی بیندیشیم

تلاش ما در دویست سال گذشته برای رفع عقب‌ماندگی و تحقیر تاریخی در تعامل با کشورهای پیشرفته بسیار گسترده، متنوع، متضاد، و پرهزینه بوده. برخلاف گزاره‌هایی در نوشتارهای مرتبط با پیشرفت و توسعه ایران، این تلاش‌ها بی‌حاصل نبوده؛ ما فرایند یادگیری بسیار دردناکی را پشت سر گذاشته‌ایم. فراگرفته‌ایم که رفع عقب‌ماندگی یک مسیر مستقیم و یکتا ندارد که یک سلیقه برای آن با دیگران بچنگد تا نابدش کند؛ در این رویکرد اتلافی هزینه بسیار شده اما مگر یادگیری بی‌هزینه است؟ ما یاد گرفته‌ایم! شواهد به من می‌گویند عمیقاً یاد گرفته‌ایم، درکیده‌ایم! درکیده‌ایم همان‌گونه که در زندگی فردی و اجتماعی درافزا<sup>۹۸</sup> بوده‌ایم، در اندیشه‌ها و طریقت‌ها

هم درافزا باشیم و بکوشیم این ویژگی را در حکمرانی و زندگی جمعی دخیل کنیم. تفاوت در بینش را نه خطرناک بلکه آموزنده بدانیم. برخلاف تصور مألوف، این اختلاف ریشه در کینه ندارد بلکه در دیدگاه است. تفاوت دیدگاه هم عموماً در تفاوت در دانش یا نوع آن است. و آموزش با هدف دانش بیشتر در فرایند درک همین تفاوت‌ها است! آن‌جا که موسی گفت «با ربّ از میان بندگان کدام عالم‌تر؟ گفتا: آن‌که آرچه علم بسیار دارد، خواهد که از کسی علم آموزد تا علم خویش افزون کند.»<sup>۹۹</sup> فرهنگ را کد نهصدساله ما از این نوع گزاره‌ها تعبیر دانش همچون ثروتی موجود می‌کند که باید آن را «کسب کرد»؛ نوعی کاسبی و تجارت! این تعبیر منسوخ است. چنانکه گفتم، باید دانش بیشتر را در شناخت تفاوت دیدگاه‌های ناشی از نوع دانش ببینیم. در زبان نوین، به دنبال این علم رفتن- بخوانید خلق دانش جدید- یعنی گفتمان، یعنی شنیدن نقد دیگران- نه به معنی انتقاد و مخالفت از نوع سیاسی آن- بلکه به معنی شنیدن برای درک‌یدن دیدگاهی متفاوت و بیان پرسشی جدید از دیدگاهی جدید که منجر به دانشی جدید می‌شود. به همین سادگی!

تعالی و درخشش انسان‌ها و انسانیت در درک و به‌کارگیری اختلاف‌ها است. بکوشیم در پیدا کردن توافق‌ها و ساختن و رویشی پایدار بر روی آن‌ها- رویش نه به قصد تخریب و طرد دگراندیشی که به قصد شکوفایی و سازندگی بر مبنای تفاوت‌ها با رویکرد درافزایی! یادمان باشد تحقق عدل و احساس عدالت در جامعه معنی‌ای جز ایجاد امکان شکوفایی برای انسان‌ها ندارد: شکوفایی هر فرد متناسب با علاقه و توانایی‌هایش! این همان بلوغی است که در نتیجه دوپیست سال کلنچار ملی پر هزینه به آن دست یافته‌ایم؛ یادگیری عمیق و بسیار پرهزینه و البته با ارزش!

اصرار بر این یادگیری‌ش راه را باز می‌کند برای یافتن روشی برای برهم‌کنش ملی و توافق بر کلیاتی تا ملت آماده شود و فرصت پیدا کند برای شکوفایی و منجر شود به رفع عقب‌ماندگی با درنظر داشتن بینش‌های متفاوت فردی یا جمعی. در این رویکرد بهتر است هرچه بیشتر جهانی پفکریم و انسانی بیندیشیم. در عمل به منافع ملی و رشد و پیشرفت ایران به عنوان بخشی از جهان آینده بیندیشیم همراه با میراثی ارزشمند از گذشته با مینشی عاشقانه نسبت به انسان و طبیعت، و نه جویای قدرت مطلق<sup>۱۰۰</sup> حاکم بر تفکر غربی. لذا، مانند هر اقدام توسعه‌ای دیگر، لازم است از خودمان شروع کنیم

۹۹ تاریخ بلعمی، محمدبن جریر طبری، ترجمه ابوعلی بلعمی، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار و محمد پروین گنابادی، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۸۶، ص ۴۴۷.  
۱۰۰ رک ایران من/۶، مبانی علم و طراحی مفهومی دانشگاه، به ویژه بخش ۶.



و این پیشرفت را هم انسانی ببینیم و هم جهانی. لازم است تلاش کنیم تا نوآور باشیم و اخلاق‌مدار و کارآمد و آینده‌نگر. نوآوری ما در پذیرش دگراندیشی به عنوان رمز پیشرفت و رشد انسان ایرانی است؛ برخلاف رفتار ما در دویست سال گذشته که در طرد دگراندیشی بوده. از همین رو، این مَنشِ ایرانشهری را که در ایرانیان عمیق است- همزاد دانستن دین و سلطنت (به معنی حکمرانی)- بخشی از همین دگراندیشی بدانیم، به آن توجه کنیم، نه طرد، و با خلاقیت آن را در جهت نیاز انسان مدرن به شکوفایی بازسازی کنیم- حتی اگر این بازسازی از نوع گُسلنده باشد! بازتعریف یعنی همین!

در این‌جا منظور من از توسعه، و در نتیجه رشد و پیشرفت، همان‌گونه که در ابتدای کتابم *ایران ۱۴۲۷* نوشته‌ام، حرکت به سمت توانمند شدن کشور است از طریق شکوفایی خلاقیت مردم‌اش برای حل مشکلات جامعه و فراهم آوردن آرامش مردم برای زندگی با عزت بدون هراس از هجوم بیگانگان یا ناامنی داخلی و یا بحران‌های طبیعی. تجربه جهانی خصوصا در دوران معاصر نشان داده که لازمه داشتن این ویژگی‌ها حاکم شدن عقلانیت و داشتن فرهنگ عقلانی نوین است که مبتنی بر توافق بر نخستینیان است. منظورم از نخستینی هر توافق بدیهی و بدوی در رفتار انسان‌ها است با سلیقه‌های گوناگون. توافق بر این نخستینیان بنلادی است نگهدارنده و زاینده رشد و توسعه! یادمان باشد این روزها خوب و بد دیگر امری بدهی نیستند، همه هنجارهای اجتماعی به هم ریخته، با اَهنجاری اجتماعی (یا آنومی به قول جامعه‌شناسان) روبه‌رو هستیم، و آنچه تا قبل از انقلاب بدیهی می‌نمود اکنون به یک معضل فلسفی تبدیل شده. همین است که یافتن بدیهیاتی برای توافق، چه سهل و چه سخت، همچون بنلادی است برای توسعه‌ای رفیع! این فرهنگ باید ویژگی‌های زیر را دارا باشد:

- کانون فکر و اندیشه را امری داخلی و بومی همراه با توجه به تحولات جهانی بداند؛
- تفکر را امری ناسیاسی و مستقل از حاکمیت بداند؛
- تفکر جمعی به عنوان شکلی از اتحاد میان کنشگران را در قالب نهادها و تشکل‌های گوناگون متناسب با خصوصیات بومی کشور ببیند؛
- تفکر جمعی ناشی از گفت‌وگو میان کنش‌گران کشور در خدمت حاکمیت و ملت باشد و پیشران توسعه.

بدیهی است این ویژگی‌ها همراه است با اجماعی میان کنش‌گران:

- اجماع بر سر اولویت داشتن اصل شکوفایی انسان ایرانی و پیشرفت و توسعه در تعامل با جهان؛
- اجماع بر عقلانیت و فرهنگ عقلانی نوین.

این اجماع تنها از طریق گفتمانی فراگیر حاصل می‌شود. در این صورت، می‌توان امیدوار بود در نتیجه گفتمان به اولویت‌هایی در یک راهبرد توسعه ملی دست یافت. به یقین تشکیل این اجماع و شکل‌گیری اتفاق نظر میان کنش‌گران حاصل کوشش و نتیجه کنش و عملکرد خودشان خواهد بود. یکی از گام‌های اولیه و ضروری برای دستیابی به این هدف ایجاد گفتمان میان خود آنها و به کمک خودشان است. از جمله، گفتگوهای بدون هر گونه جهت‌گیری سیاسی، مذهبی، و قومی. آنچه اهمیت دارد توافق است و پیشرفت و توسعه ایران و آنچه اصالت دارد علم است و عقل و رعایت اصول اخلاقی همراه با اجماع. پس باید به هر نظر در این جهت از سوی هر مَنش و طریقت فکری با انگیزه پیشرفت فکری خودمان و توسعه ایران و ایفای نقشی سازنده برای شکوفایی انسان ایرانی توجه کرد؛ و به دنبال اقدامی بود در جهت حاکم شدن این عقلانیت جمعی بر تمام شئون زندگی و فرهنگی‌مان.

### ۳.۱۰ مفهوم ایران‌شهری مصداقی مزمّن از لزوم توافقی جدید

مفهوم ایران‌شهری- به معنی همزاد بودن دیانت و سلطنت- از هخامنشیان تا جمهوری اسلامی بر تفکر حکمرانی ما حاکم بوده با تغییر گهگاهی غلبه یکی بر دیگری؛ البته به جز استثناهایی در قرن‌های اولیه اسلام، به‌ویژه کمی بعد از استقرار بوییان و سامانیان در قرن چهارم هجری و در دوران طلایی خردگرایی اسلامی از جمله در افکار رازی و بیرونی و دیگران<sup>۱۰۱</sup>. این تحول خردگرا هم مانند زمینه‌های دیگر خردگرایی دوران بوییان و سامانیان با برآمدن سلجوقیان و شروع انقیاد فکری (تفکر) رو به افول و رکود گذاشت.

یک هزاره از آن دوران می‌گذرد- از شروع انحطاط سلجوقیانی تا آشنایی ما با نهادهای تمدنی مدرن در دوران ناصری و مشروطه<sup>۱۰۲</sup>. تجربه جمهوری اسلامی، پس از چند

---

۱۰۱ رک به‌ویژه مقاله خردشهر رازی، صص ۹۸ تا ۱۶۰ از پرویز ادکایی، کتاب اندیشه سیاسی ایرانی از حلاج تا سجستانی، محمد کریمی اصل، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۸۳.  
۱۰۲ برای تحلیل کوتاهی از نهادهای علمی در ایران نوین رک بخش ۷ از کتاب ایران من/من، ۶، مبانی علم و طراحی مفهومی دانشگاه. این بخش به ویراست جدید آن اضافه شده!

هزار سال حاکمیت تفکر ایران‌شهری بر تعلقات سیاسی، به‌ما آموزانده است که این همزادی امری بدیهی نیست و مدنیت انسان کنونی تنها بر این دو بال استوار نیست. سازگاری این دو بال با توانایی انسان نوین و خلاقیت‌اش و با ساختار نهادی حکمرانی‌ها به‌منظور شکوفایی انسان با هدف عدالت نیاز به بازتعریف اساسی دارد! از قضا، عدل نیز که در عمق بینش ایرانی و ایران‌شهری وجود دارد چیزی نیست مگر ایجاد امکان برای شکوفایی هر فرد. البته، نقد متفکران ما از مفهوم ایران‌شهری در قرن چهارم و پنجم هم برای امروز ما احتیاج به بازنگری اساسی دارد، مگر در اصل توصیه به خرد-یادمان باشد انسان امروزه و دهه‌های آینده کمترین مانستگی را با انسان قرن چهارمی دارد. وانگهی، توجه داشته باشیم طرد این اعتقاد مبنایی در فکری و مَنیش ایران‌شهری دردی را درمان نمی‌کند. همان‌گونه که طرد اعتقاد به آفرینش انسان در ده‌هزار سال پیش توسط بخش درخور توجهی از آمریکاییان دردی را دوا نکرده- یا پذیرش بسیار خرافات دیگر در هر جامعه‌ای. این امری است فرهنگی که راحل آن روآوردن به گفتمان تا رسیدن به توافقی در جهت توسعه است و نه گرایش به اقتدار و طرد؛ به‌ویژه اکنون که حکمرانی جمهوری به جای سلطنت نشسته و قرائتی از دیانت- که به‌شدت مخالف درافزایی به عنوان شاخص فرهنگ ایرانی- است بر بال جمهوریت غالب است.

## ۴.۱۰ مؤلفه‌های توافق جمعی

تعریف چند مفهوم و توصیه برای توافق:

- توسعه منظور از توسعه و توسعه‌یافتگی شرایطی است پویا در جامعه ایرانی که در آن هر ایرانی احساس کند آزادی دارد و برای‌اش این امکان فراهم شده در آرامش و امنیت برای شکوفایی خودش در هر زمینه‌ای که نیاز حس کند تلاش کند. جامعه هم می‌کوشد شرایط را برای بروز خلاقیت در هر زمینه‌ای فراهم کند. جامعه ایرانی در این شرایط نیست.
- تعامل با جهان شکوفایی برای فرد و جامعه امکان ندارد مگر در تعامل با جهان؛ به‌ویژه شناخت از تحولات دهه‌های آینده و آمادگی مواجهه با آن شرط شکوفایی جامعه و توانایی‌اش در مقابله با پیشامدهای نامنتظر است.
- شاخص‌های جهانی توسعه یافتگی بنا بر تعریف بالا از توسعه، شاخص‌ها را هدف نمی‌گیرم. شاخص‌های مکانیکی هدفی کاذب است. هنگامی که تنها این گونه شاخص‌ها هدف باشد، توسعه ما وابسته به تحولات جهانی و همواره پیرو

خواهد بود. این توسعه را «توسعه وابسته» می‌نامم. هدف را توسعه شکوفاساز می‌دانم که درون‌زا است؛ این نوع توسعه در نتیجه کوشش در رسیدن به هدف شکوفایی انسان ایران محقق خواهد شد.

- درک توسعه شتابان جهان هم کمک است و هم فرصت برای جبران عقب‌ماندگی‌های ما.
- گذشته پر فراز و نشیب ایران و تاریخ طولانی این تمدن ما را با پیچیدگی‌های زیاد روبه‌رو ساخته. از این‌رو، دستیابی به اجماع و تعبیه سازوکار اجماع میان کنش‌گران هم پیچیده شده. لذا، هر تلاش و کوششی در این مسیر ارزشمند است و مورد توجه، و ایران را به قرار گرفتن در شاهراه توسعه نزدیک‌تر می‌کند.
- آرامش نخستین شرط توسعه ایران برای توسعه و شکوفایی بیش از هر چیز به آرامش نیاز دارد. هر تصمیمی در این کشور و برای این کشور گرفته شود باید به تعمیق آرامش و حفظ ثبات کمک‌کند. برای رسیدن به توسعه باید آرام بود و صبور. ایران و سرنوشت نسل‌های آینده کشورمان مهم‌تر از آن است که با هیجان‌زدگی، آزمون و خطا، سلاخی فردی و منافع طریقتی به‌بازی گرفته شود. لازمه ایجاد و حفظ آرامش رفتار مبتنی بر خرد است.
- پرهیز از هر اصطکاک میان کنش‌گران در به‌کارگیری هر سازوکاری برای شکل‌گیری اجماع میان کنش‌گران از اصطکاک پرهیزیم. ما به‌اندازه کافی تجربه تقابل، حذف، و تخریب داشته‌ایم. هدف از گفت‌وگو شناخت اشتراک‌ها در نظر و دوری از تاثیرگذاری اختلاف‌ها در عمل است. از نقش مثبت اختلاف‌ها در رسیدن به هدف غافل نشویم.
- تأکید بر کیفیت شرط همگامی با توسعه و تعامل جهانی است. تمرکز ما در یک قرن اخیر بیش از هر چیز بر تداوم بقا بوده؛ در نتیجه اولویت‌مان کمیت بوده و فرصتی برای توجه به کیفیت نداشته‌ایم. عبور از بحران‌ها هم مجال برای برنامه‌ریزی بلند مدت نداده. پس، به‌هنگام گفت‌وگو تمرکز بر رشد و توسعه همراه با کیفیت در همه سطوح است تا حل مسایل روزمره. روزمرگی بزرگترین آفت رکود است. تلاش‌کنیم تا بهترین خود باشیم، بهترین افکار و اندیشه‌های خود را ارائه دهیم، و بهترین روش اجرا را انتخاب کنیم. معیار ما برای مشارکت در گفت‌وگو بالاترین استاندارد ممکن انسانی باشد.
- تأکید بر فرهنگ نوشتاری فرهنگ شفاهی در ایران کنونی به شدت رایج است. بیشتر متکلم‌ایم و کمتر گوش می‌دهیم، کم مطالعه می‌کنیم و بسیار

کمتر می‌نویسیم. تمرین کنیم در ضمن مطالعه افکارمان را بنویسیم، دیگران را از نوشته‌های خود آگاه سازیم، و همین‌طور نوشته‌های دیگران را با قصد درک دیدگاه‌های دیگر بخوانیم.

■ **تمرین گفتمان** غلبه فرهنگ کمابیش شفاهی و نبود گفتمانی درازمدت در ایران را به‌عنوان واقعیت بپذیریم. کمتر موردی است که پیرامون آن توافق ملی حاصل شده باشد. در عین احترام به این تفاوت‌ها، و به رسمیت شناختن آنها، گفتمان باید منجر شود به همگرایی و وفاق لازم، در عین پذیرش اختلاف در اجرا و بعضی نظرها، به منظور رشد و توسعه. معیار موفقیت ما در توسعه توانایی ما در ایجاد این وفاق است. اگر اجماع میان کنش‌گران شکل بگیرد، بر سر هر آنچه توافق حاصل شود، به معنای آن است که در آن موردها به یک مفهوم مشترک ملی رسیده‌ایم. اگر چنانچه این مفهوم و راحل‌های آن مورد وثوق مدیران و ملت نیز قرار بگیرد آنگاه ما شاهد رشد و پیشرفت جهشی خواهیم بود. با تکرار و تداوم فرمول اجماع و اجرا، و با اتکا به نتایج حاصل از این تجربه، رشد و توسعه ما هم شتاب می‌گیرد و قوام می‌یابد.

■ **درافزایی<sup>۱۰۳</sup> سلیقه‌های گوناگون** به‌هنگام شنیدن یا خواندن نظر دیگران به دنبال موردهای مشترک باشیم تا کمک کند اختلاف‌ها را تشخیص بدهیم و روی آن پی‌بزنیم - بُنلادی<sup>۱۰۴</sup> بیافرینیم. این‌گونه با درافزایی قدرت خود را در کمک به شکوفایی خود و دیگران افزایش دهیم.

## ۵.۱۰ گفتمان، انسان آینده، و محدودیت‌های آن

مفهوم‌ها و توصیه‌های بخش قبل در راه‌اندازی گفتمانی مدنی در ایران امری راهبردی است. طبیعی است نوع مسئله‌هایی که در گفتمان باید به آن توجه کرد نیاز به درک وسیع‌تری دارد. زندگی انسان آینده در اثر بروز مجموعه‌ای از دگرگونی‌های بنیادی در شیوه زیست، امکانات فناوری، و نیز درک انسان از خودش و محیط‌اش دستخوش تحولات اساسی است. کمتر مفهومی است مرتبط با انسان و جامعه که در دوهزار سال گذشته پرورانده شده باشد و اکنون دست‌خوش بازتعریف نشده باشد. این دگرگونی‌ها و تحولات ناشی از آن قطعاً ولی نامشخص است. اول این‌که انتظار پدیده‌هایی *برابنده*<sup>۱۰۵</sup> داریم که پس از برآمدن (ظهور) تازه شناخته می‌شوند. موردهایی هم هست

۱۰۳ درافزایی را به معنی inclusiveness بگیرید!

که پیشبینی‌پذیر است اما در آن احتمال جنبه‌هایی می‌رود که از دید امروزین ما به دور است. این دو وجه نشان می‌دهد که تمام تأملات و اندیشه‌هایی که از موضع امروزین درباره انسان آینده و مسایل‌اش داریم با محدودیت‌هایی معرفت‌شناختی مواجه است، که باید در نظر گرفته شود.

- منظور از انسان در این گفتمان هم فرد است هم جامعه انسانی. بنابراین، در طرح هر سوال و مطالعه باید به این تفکیک توجه داشت. هنگامی که از جامعه صحبت می‌کنیم، به اصطلاح با سامانه‌ای بسیار پیچیده یا گوریده<sup>۱۰۶</sup> سروکار داریم که رفتار آن و اخلاق در آن متفاوت از فرد است و بی‌توجهی به آن به نتایج نامنظر<sup>۱۰۷</sup> فاجعه‌باری می‌تواند منجر بشود.
- به دلیل به هم پیوسته بودن و پیچیدگی دگرگونی‌های آینده با طیفی پیوسته سروکار خواهیم داشت که تخصص‌ها، دانش‌ها، و مهارت‌های گوناگون در آن آمیخته است به گونه‌ای که مرز هر یک از آنها با دیگری مشخص و قاطع نیست. این امر نشانگر آن است که هر پژوهشی درباره این دگرگونی‌ها ضرورتاً سرشتی میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای و حتی فرابخشی دارد و باید توسط گروهی از پژوهشگران و کارافرینان و اقتصاددانان با طیفی از تخصص‌های گوناگون و مخاطب‌های بالقوه انجام شود.
- یکی از مهمترین دگرگونی‌ها در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات است، که در مفهوم انقلاب دیجیتال تجلی خود را یافته. این دگرگونی‌ها طیف وسیعی از علوم را دربرمی‌گیرد و بر تمام جنبه‌های زندگی انسان و جامعه تاثیر بنیادی می‌گذارد. انقلاب در فناوری اطلاعات و ارتباطات و هوش مصنوعی (هومص)، پس از انقلاب‌های کوپرنیکی، داروینی و فرویدی چهارمین انقلاب دگرگون‌کننده، یا به اصطلاح گس‌سند<sup>۱۰۸</sup>، در تاریخ تحول انسان است.
- تحول‌های گس‌سند<sup>۱۰۹</sup> از جنس برایش (پدیده‌های براینده) در جامعه است. در جامعه بی‌ساختار یا بدون زیرسامانه‌های برهم‌کنش‌دار، مانند یک جامعه قدسی، انتظار پدیده‌ای براینده نمی‌رود- توسعه و علم و پیشرفت از جنس برایش است، یادمان باشد<sup>۱۰۹</sup>.

106 Wicked system

107 Unintended consequences

108 Disruptive

نتایج این انقلاب اخیر در حال دگرگون کردن درک ما از بسیاری مقوله‌های اساسی زندگی مدنی است. از دیدگاهی بسیار کلی، این مقولات به دو دسته‌ی اساسی تقسیم می‌شود:

- **دسته اول، حوزه مقوله‌های فناورانه** موردهایی را در برمی‌گیرد که صورت پرسش و الگوریتم پاسخ به آن کم‌وبیش روشن است. به عبارت دیگر متخصصان هر حوزه درک روشنی از مسئله و شیوه‌های پاسخ به آن دارند. نکته‌ی اساسی درباره مسایل این دسته این است که تحولات برآمده از فناوری‌های جدید صرفاً بر پاسخ به پرسش تاثیر می‌گذارد نه بر خود آن.
- **دسته دوم، حوزه مقوله‌های معنایی** موردهایی را دربرمی‌گیرد که صورت پرسش تا حدی روشن است، اما الگوریتم معینی برای رسیدن به پاسخ آن وجود ندارد. برخی از مهمترین این مقوله‌ها عبارت است از

- درک انسان از خویش
- مفهوم و جایگاه حریم خصوصی
- مفهوم ذهن و آگاهی
- عاملیت/فاعلیت انسان در جهان
- معنا و امکان قضاوت‌های اخلاقی درباره انسان و جهان
- رابطه شهروند و دولت
- معنای زندگی بشر،
- ارتباط انسان با طبیعت.

نکته‌ی اساسی درباره پرسش‌های این دسته این است که تحولات برآمده از فناوری‌های جدید و براینده نه تنها بر پاسخ تاثیر می‌گذارد بلکه بر معنای پرسش و حتی صورت‌بندی پرسش نیز اثر می‌گذارد. به عبارت دیگر، چگونگی درک ما از صورت این مسئله‌ها تحت تاثیر انقلاب‌های فناوری و شناختی تغییر می‌کند. این فناوری‌ها باعث می‌شود معنای مسائل دسته دوم را به گونه‌ی تازه‌ای بفهمیم و در اثر فهم تازه پرسش‌ها را به گونه‌های جدید صورت‌بندی کنیم. این یکی از ویژگی‌های انقلاب فناورانه است که هم درک ما را از مسئله‌های مَدَرسای عوض می‌کند، و هم تغییرات معرفت‌شناختی ایجاد می‌کند.

علاوه بر این دو مورد، باید آماده‌ی برآمدن پرسش‌هایی باشیم که نتیجه‌ی فناوری‌های براینده است و بی‌سابقه در تاریخ انسان. این امر شاید به معنای بازتعریف مفاهیم

اساسی موجود در دسته دوم و نیز صورت‌بندی دوباره مسائل آن دسته باشد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت مهمترین پرسش پیش‌روی ما این است که چه پرسش‌هایی داریم، چگونه آنها را بپرسیم، و چگونه انعطاف پیدا کنیم در صورت‌بندی و محتوای پرسش ناشی از تحولات فناوری.

در همین چارچوبِ گفتمانِ همواره دو پرسش اساسی مرتبط با فرهنگ ایرانی را باید در نظر داشت:

**پرسش اول:** به‌نظرمی‌رسد در فرهنگ ما مقاومتی در مقابل توسعه و شکوفایی انسان هست که اجازه نمی‌دهد انسان ایرانی خودش را شکوفا کند؟

پس می‌شود پرسید آیا فرهنگ ما مانع است؟ آیا نوع حکمرانی ما اجازه نمی‌دهد یا تشویق نمی‌کند؟ آیا شرایط اقتصادی اجازه نمی‌دهد؟ آنها که شکوفا شدند چه کردند؟ و هر نوع پرسش مرتبط دیگری را چه فناورانه و چه معنایی بسته به شرایط گفتگو دریا بایم.

**پرسش دوم:** تحولات علمی و فناوری جهان را در آستانه تحولی شگرف قرار داده. ایران چه‌کند که با دنیا همگام شود و بازیگری جهانی بشود؟ تصور ما از آینده ایران چیست؟ آیا ما ایرانیان وجه تمایزی مفید برای جهان داریم؟

بسته به شرایط و به طور ضمنی بسیار پرسش‌های مرتبط مطرح پذیر است که به هدف شکوفایی کمک می‌کند، چه از حوزه مقوله‌های فناورانه باشد و چه از حوزه مقوله‌های معنایی.

## ۶.۱۰ تاکیده‌های اجرایی

مستقل از هر روش در اجرا، برای تحقق گفتمان به منظور توافقی ملی و زمینه‌سازی برای شکوفایی و جلوگیری از هرج و مرج فکری در جامعه فراموش نکنیم که

- اولویت ما توسعه فراگیر ایران است به‌معنی توانایی پاسخ به نیازهای کنونی و آینده مردم، همراه با آرامش و کرامت انسان و حفظ طبیعت در جهان در حال تغییر و تحول سریع.
- نیاز جامعه ایران، برای راهگشایی در این مسیر، حاکم‌شدن عقلانیت مدرن بر ذهنیت مردم به‌ویژه کنش‌گران است. پس، اجماع میان کنش‌گران نقش محوری دارد. تحقق این اجماع تنها با گفتمان میان فعالان اقتصادی و جامعه علمی و



فناوری کشور امکان‌پذیر است؛ گفتمانی با موضوع چگونگی آموختن مهارت‌ها و رموز توسعه و رسیدن به راحل بومی آن در ایران به‌منظور دوری از تباین ایده‌ها و افکار و نیز یافتن توافقی‌ها. اکنون تباین را شاهدیم اما گفتمان غایب است.

■ گام اول شکل‌دهی گفتمان میان کارآفرینان، پیشروان اقتصادی، و متخصصان باخردی فعال، و آموختن از آنهاست. این افراد، که با زحمت، تخصص، و ابتکار خود به رشد و آبادانی کشور کمک کرده‌اند، از یک طرف تجربیات ارزشمندی دارند که در رسیدن به توافق و درک چگونگی رفتن به سوی توسعه و تعامل با جهان الهام بخش است. از طرف دیگر، لازم است این افراد در فرایند گفتمان به اهمیت توافق ملی و چگونگی رسیدن به آن واقف شوند. اکنون شاهد کمرنگ بودن نقش اصحاب علم و فرهنگ در چرخه اقتصاد و درک اهل اقتصاد هستیم. با جدا بودن اهل اقتصاد و فرهنگ و علم از یک‌دیگر توسعه رخ نمی‌دهد. قفل شدگی این سه عنصر اجتماعی پیشران توسعه است. این هدف مهم اجماع و اتحاد میان کنش‌گران و در نتیجه هم‌افزایی ناشی از آن را که برای توسعه اقتصادی ضروری است دست نمی‌شود دست کم گرفت.

■ فرهنگ امری دستوری نیست بلکه بازتاب رفتار جمعی در یک جامعه مدنی است. پس، عقلانیت مدرن و درک لزوم توسعه‌یافتگی- به معنی توانایی پاسخ به نیازهای کنونی و آینده مردم- باید به یک فرهنگ تبدیل شود؛ و این مستلزم ترویج جدی این امر چه میان کنش‌گران و چه میان عموم است.

■ در این مسیر برخی اندیشه‌ها و راهکارها پسندیده‌تر می‌شود، و راهکارهای جدیدی نموده می‌شود، و نحوه ادامه راه تصحیح و تکمیل می‌شود. در بازار هم جنس مرغوب‌تر و خوش قیمت‌تر خریدار بیشتری دارد و سلیقه مشتری در تولید کالا تاثیر می‌گذارد. پس، با ایجاد «بازار پیشرفت»<sup>۱۱۰</sup> استقبال کنیم از مطرح شدن ایده‌ها و راهکارها تا اقبال به آن‌ها مشخص شود و به گزینش و تکمیل راهکار اجرایی برای توسعه بینجامد. هر که دل در گرو ایران دارد، و دل در گرو انسان و حفظ منظومه شمسی دارد، با تحلیل عقلانی وارد این بازار شود و به پیشرفت خود و کشور و جهان کمک کند.

■ کمک کنیم به سرعت از حالت مجمع‌الجزایری خارج شویم تا رشد کنیم. با تاسیس اولین حجره بازار پیشرفت باید کوشید افکار، ایده‌ها، و تجربه‌های کارآفرینان

۱۱۰ این مفهوم و نیز مفهوم حجره بازار پیشرفت را اول بار در گفتگوهایی آقای نادر پیروز- از فعالان اقتصادی- به‌کاربرد که پسندیدیم و به کار می‌بریم.

و فعالان موفق اقتصادی و نیز متخصصان و اهل علم و فناوری و فرهنگ در چارچوبی متناسب با هدف درک انسان ایرانی، مدنیت ایرانی، و آینده انسان ایرانی مستند شود. این مستندها باید به‌زبانی بی‌پیرایه و روان در اختیار جامعه قرار گیرد؛ درست مانند عَرَضه یک کالا به مشتری با بسته‌بندی جذاب. هر حجره‌ای که این کار را بهتر انجام دهد رونق‌اش بیشتر می‌شود. گذشت زمان و نحوه تعامل جامعه نشان خواهد داد که چه کالایی محبوب‌تر و چه حجره‌ای ماندگارتر است. پس، تعیین‌کننده نه ایده‌ها و افکار انتزاعی، که پذیرش از طرف جامعه و کنش‌گران است!

در اینجا مایلم مفهوم نوین *نوآوری باز*<sup>۱۱۱</sup> را مرتبط با گفتمان وارد کنم. گفتمان یعنی بخشی از مخاطبان- مشتریان در مفهوم بازار- با داشتن دیدگاهی دیگر بخشی از ارائه بازار را در حجره نمی‌پسندند و پیشنهادی برای بهبود دارند. یعنی تولیدکننده ایده بر مبنای درخواست مشتری/ مخاطب محصول خود را بهبود می‌بخشد. این واقعیتی است که در گفتمان علم به‌وضوح دیده می‌شود. با این توصیف، می‌شود دینامیک این حجره پیشرفت را وجه تمایز آن با حجره در سنت بازارهای ایران دانست.

■ ایران باید به سرعت از *راهبرد بقا* به *راهبرد توسعه* و پیشرفت و تعامل با جهان تغییر رویه دهد. ایجاد و رونق بازار پیشرفت به این تغییر مسیر کمک شایانی خواهد کرد.





ایران را نه چلتکه و نه کلنگی بلکه عمارتی مستحکم تودرتو و خفته در تاریخ و گرفته در غبار سم سواران می‌بینم با درخششی از جای جای آن. ایران همواره درافزا بوده و هست. اکنون نیاز به شکوفایی دارد با همت ما. سدهء ۱۵ شمسی را با تلاش و تمرکز بر شکوفایی ایران بی‌غازیم. بزداييم سياسي کردن هر تلاشی به نفع ایران را. ایران را نه دولت و نه امت که ملت می‌سازد. پس، نقش‌آفرینی تاریخی خودمان را به‌عنوان ملت جدی بگیریم. این دفتر تحلیل من است از شرایط تاریخی ایران و نیازی که باید ملت به آن تمرکز کند و لذت‌اش را ببرد.